

# ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

برترین صحابی و مستحق ترین فرد به خلافت

تحقیق و تلخیص:

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

برگرفته از کتاب:

منهاج السنة النبویہ، اثر شیخ الإسلام

ترجمہ:

اسحاق دبیری رحمۃ اللہ علیہ

عنوان کتاب:	ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> برترین صحابی و مستحق ترین فرد به خلافت
عنوان اصلی:	أبو بكر الصديق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة
تحقیق و تخلص:	محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم
برگرفته از کتاب:	منهاج السنة النبویه، اثر شیخ الإسلام
ترجمه:	اسحاق دبیری <small>رحمته الله</small>
موضوع:	تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	کتابخانه عقیده <a href="http://www.aqeedeh.com">www.aqeedeh.com</a>



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	۱
انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن	۴
فضیلت صحابه و خلفای راشدین	۷
فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر	۱۰
ابوبکر صدیق، برترین صحابه	۱۱
نسب او:	۱۱
شغل و کار او قبل از اسلام	۱۱
منزلت او قبل از اسلام	۱۱
وصف او به صدیق در احادیث نبوی	۱۳
صدیق رساتر از صادق است	۱۵
ابوبکر، پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها، و اولین کسی که اسلام آورد	۱۶
ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت	۱۹
ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر ﷺ دفاع کرد	۲۲
ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد	۲۳
ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود	۲۴
فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه	
ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است	۲۹
پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال	۳۰
ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ،	
مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن	۳۰

- ۳۰..... فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۱..... پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۲..... ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیه «إلا تنصروه» بر  
 افضل بودن ابوبکر به هفت دلیل
- ۳۹..... ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هجرت به مدینه
- ۴۲..... ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام
- ۴۵..... ابوبکر، با ایمان‌ترین فرد امت اسلام
- ۴۶..... گواهی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر
- ۴۷..... ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین‌شان
- ۵۱..... علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه
- ۵۲..... ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود
- ۵۲..... ابوبکر، پارساترین صحابه
- ۵۳..... ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۵۹..... ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۱..... حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر
- ۶۲..... ابوبکر هیچ‌گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدی نکرد
- ۶۳..... دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۵..... ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبر ص، از ویژگی‌های ابوبکر است
- ۶۶..... احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۹..... اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتفع شده است
- ۷۱..... در مشورت و نظر خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود
- ۷۴..... مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود
- ۷۴..... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد
- ۷۶..... ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود
- ۷۷..... خطبه ابوبکر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

- ۷۸..... خطبه ابوبکر در روز سقیفه.....
- ۷۹..... خطبه ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او.....
- ۸۰..... خطبه ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند.....
- خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام  
جمع کرد..... ۸۱.....
- ۸۲..... برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر ﷺ، ابوبکر است.....
- هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن  
است..... ۸۶.....
- ۸۸..... خصلتهایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد.....
- ۸۹..... ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد.....
- ۸۹..... ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود.....
- ۹۰..... ستایش و تمجید عایشه از پدرش.....
- ۹۳..... عمر ﷺ گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است.....

### ۹۷ ..... خلافت ابوبکر صدیق

- ۹۷..... ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر ﷺ و شایسته‌ترین فرد برای خلافت.....
- خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و  
درست است..... ۹۸.....
- وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و  
تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است..... ۹۹.....
- وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او  
..... ۱۰۴.....
- وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر ﷺ به بیعت کردن با ابوبکر..... ۱۰۶.....
- دلالتهای قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق..... ۱۱۳.....
- آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می‌توان بدان‌ها استدلال و استناد نمود..... ۱۱۵.....
- راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات  
ندارند..... ۱۱۶.....

درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت ندارند ..... ۱۲۴

بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، وضع شده‌اند ..... ۱۳۴

### ۱۳۹ ..... اجماع بر خلافت ابوبکر

بیعت با ابوبکر در سقیفه ..... ۱۳۹

بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر ..... ۱۴۲

بیعت نکردن سعد بن عباده با ابوبکر ..... ۱۴۳

علی رضی الله عنه و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند ..... ۱۴۵

اجماع معتبر در خلافت ..... ۱۴۷

حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایسته خلافت بود ..... ۱۴۹

خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است ..... ۱۴۹

اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست ..... ۱۵۰

کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق ..... ۱۶۳

از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می‌کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک‌خواهی می‌کرد ... ۱۶۴

کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز ..... ۱۶۶

هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده‌گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید ..... ۱۶۶

مدت خلافت ابوبکر ..... ۱۶۷

### ۱۶۹ ..... آرامگاه ابوبکر رضی الله عنه

## مقدمه

الحمد لله الملك الوهاب، هو أعلم حيث يجعل رسالته ويختار لكل نبي حواريون وأصحاب، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة لا يشوبها شرك ولا ارتياب، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله المصطفى، وخليله المجتبي، صلى الله وسلم وبارك عليه وعلى آله وأصحابه أئمة الهدى، ومصابيح الدجى، أما بعد:

آنچه می خوانید خلاصه‌ای است در بیان افضلیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شایسته‌تر بودن وی برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مستند به دلایلی از کتاب و سنت و اجماع امت اسلامی می باشد. آنچه که مرا بر این کار واداشته، عبارتند از:

۱- اطاعت کردن از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: «أیها الناس اعرفوا لأبی بکر حقه، فإنه لم یسؤنی قط»<sup>۱</sup>.

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است».

۲- همانا شناخت فضائل ابوبکر، از اسباب محبت وی است. همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «المرء مع من أحب»<sup>۲</sup>.

«انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».

۳- از بعضی از پیشینیان صالح نقل شده که حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائل شان، سنت است. امام احمد از مسروق روایت کرده که او گفته است: حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائل شان، سنت است. مسروق از بزرگترین تابعین کوفه است. همچنین شقیق بن عبدالله

---

<sup>۱</sup> - تخریج آن بعداً تحت عنوان «لم یسوء النبی قط» می آید.

<sup>۲</sup> - مسلم آن را در کتاب البر (۴۵/ح ۲۶۴۰)، ۲۰۳۴/۴ از ابوائل از عبدالله روایت کرده که او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد ولی هنوز به آنان ملحق نشده، چیست؟ پیامبر فرمود: «المرء مع من أحب»: «انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».

که از تابعین است، چنین گفته است. طاووس هم گفته‌ای مانند آن را دارد. و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین گفته‌ای نقل شده است. با اسناد صحیح از حسن بصری روایت شده که به وی گفته شد: آیا حب و دوستی ابوبکر و عمر، سنت است؟ فرمود: خیر، بلکه واجب است.

۴- اینکه پیشینیان صالح حب و دوستی ابوبکر و عمر را به فرزندان‌شان می‌آموختند همچنان که سوره‌ای از قرآن را بدانان می‌آموختند<sup>۱</sup>. و من دوست دارم که این کتاب یا چیزی مثل آن در منزل هر مسلمانی باشد تا محبت‌مان را نسبت به ابوبکر و عمر تکمیل گرداند و محکم کاری نسبت به فرزندانمان باشد.

۵- اینکه این کتاب بیان علم و دیانت و فضائل صحابه را مؤکد می‌سازد و همچنین روشن می‌سازد که صحابه در قضایا و مسائلی که برایشان مجهول و مبهم بود، ابوبکر و عمر را مقدم می‌داشتند و از آنان تبعیت می‌کردند.

۶- اینکه هر گاه مبتدعی پیدا شود، به وسیله امری باطل نسبت به صحابه طعن و بدگوئی می‌کند، پس به ناچار باید از آنان دفاع کرد و از راه علم و انصاف، دلیل و برهان فرد مبتدع را باطل ساخت.

۷- اینکه گاهی طعن و بدگوئی نسبت به صحابه منجر به طعن و بدگوئی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام می‌شود و آن وقت کافران و منافقان بر مسلمانان چیره می‌شوند و شبهات و ضعف‌هایی را برای بسیاری از مؤمنان ایجاد می‌کنند؛ همان طور که مالک و دیگر علما گفته‌اند: این گروه می‌خواستند که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله طعن و بدگوئی کنند اما نتوانستند چنین کاری کنند در نتیجه نسبت به اصحابش طعن و بدگوئی کردند؛ تا اینکه دشمنانش بگویند: انسانی بد، اصحاب و رفیقانی بد دارد، و اگر او انسانی خوب می‌بود، اصحاب و رفیقانش هم خوب می‌بودند<sup>۲</sup>.

۸- اینکه ابوبکر رضی الله عنه اولین و برترین صحابه بوده است، پس وقتی افضل بودنش

<sup>۱</sup> - ابن جوزی آن را در مبحث فضائل عمر ذکر کرده است.

<sup>۲</sup> - ابن تیمیه و ابن قیم آن را ذکر کرده‌اند (صواعق، ص ۱۴۰۵).



ثابت شود و طعن و بدگوئی نسبت به او دور شود، آن وقت در طعن و بدگوئی نسبت به جانشین او (عمر) بسته می‌شود. همچنین در طعن و بدگوئی در مورد اینکه ابوبکر، عمر را از میان شش نفری به عنوان جانشین خود قرار داد که پیامبر ﷺ با حالت رضایت و خشنودی از آنان، از دنیا رفت، بسته می‌شود.

۹- اینکه این مبحث (فضائل ابوبکر صدیق و سزاوار بودنش برای خلافت) در لابه‌لای کتاب «منهاج السنة» پراکنده است به گونه‌ای که اطلاع کامل از آن جز با مطالعه تمام قسمت‌های کتاب حاصل نمی‌شود و در این کار هم مشقت و دشواری وجود دارد و هم نیاز به وقت دارد، زیرا ابن تیمیه رحمته کتاب مذکور را درباره فضائل ابوبکر رضی الله عنه تألیف نکرده، بلکه آن را در رد آن رافضی (!؟) همراه با آوردن سخنان و اعترافات و ایراداتش، تألیف کرده است.

۱۰- اینکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته برای ذکر فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی و اقوال سلف، تکیه نموده و بدان‌ها استدلال کرده است. و به کتاب‌های تاریخ که مطالب درست و نادرست در آن‌ها وجود دارد، تکیه ننموده است. به همین خاطر موضوع این کتاب را «افضلیت و برتر بودن ابوبکر صدیق و شایسته‌تر بودنش برای خلافت»، نام نهادم و آن را از کتاب «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة» اثر ابن تیمیه، برگرفته‌ام.

۱۱- در این کتاب متعرض بعضی از فرقه‌هایی که ابن تیمیه بدان‌ها اشاره نموده، نشده‌ام زیرا مقصود اصلی‌ام از تألیف این کتاب آن است که هر مسلمانی درباره برتر بودن ابوبکر و شایسته‌تر بودنش برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شناخت و آگاهی کامل حاصل نماید.

۱۲- گرچه این کتاب، خلاصه‌ای است درباره فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه، اما با این وجود، در بعضی جاها به فضائل دیگر صحابه اشاره کرده و مراتب سه خلیفه دیگر و سایر صحابه را گوشزد نموده است.

۱۳- احادیثی را که ابن تیمیه ذکر کرده، تخریح نموده‌ام و همه احادیث به

ویژه احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، که وی آن را تخریح نموده، مورد بررسی و پی‌گیری قرار نداده‌ام.

۱۴- برای مباحث این کتاب، عناوینی که با آن‌ها تناسب و نزدیکی دارد، قرار داده‌ام. همچنین برای بعضی از دلایل و احادیث، شماره‌هایی را قرار داده‌ام. و برای بعضی از نقل‌ها و روایات غریب که گاهاً معتبر است یا نیاز به توضیحات اضافی دارد، حاشیه‌هایی را نوشته‌ام.

### انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن

- ۱- تمام زندگانی و سیرت ابوبکر صدیق از هنگام مسلمان شدن تا زمان وفاتش را مورد بررسی قرار نداده‌ام، بلکه تنها به آنچه که مهم بوده از قبیل فضائل وی، شایسته‌تر بودنش برای خلافت، و منفعت همه جانبه‌اش برای اسلام و مسلمین، اعتنا نموده‌ام.
  - ۲- همان طور که گفته شد، اغلب مطالب این کتاب، از کتاب «منهاج السنة» گرفته شده، زیرا هم مؤلف آن، انسانی بزرگوار است و هم عباراتش، سهل و محکم و روشن هستند. بنده نقل‌های بسیار کمی را به اصل کتاب افزوده‌ام که هنگام ذکرشان، به این نقل‌ها و مصادرشان اشاره نموده‌ام.
  - ۳- هر گاه مبحثی در دو جا یا بیشتر از دو جای کتاب «منهاج السنة» به طور کامل بیان شده باشد، آن را در یک جا جمع‌آوری کرده‌ام. و گاهی ناچار بوده‌ام بعضی از عبارات کتاب مذکور را با همدیگر ترکیب کنم بی‌آنکه خللی در آن‌ها به وجود آید و برای این کار، جلد و صفحه آن را ذکر کرده‌ام. و در جلد اول و دوم کتاب «منهاج السنة» به چاپ انتشارات ریاض، و در جلد سوم و چهارم به چاپ انتشارات امیریه، چاپ ۱۳۲۲ ه.ق. تکیه نموده‌ام.
  - ۴- گاهی به خاطر خلاصه‌گویی و نزدیک ساختن عبارات به همدیگر و ترتیب آن‌ها، پس و پیش در نقل مطالب، ایجاد شده است.
- پیش از شروع به ذکر فضائل ابوبکر، به جاست که اشاره‌ای مختصر (براساس آنچه که در کتاب «منهاج السنة» است)، درباره فضائل صحابه به ویژه خلفای

---

---

سه‌گانه عمر، عثمان و علی) و مراتب آنان را ذکر کنم تا هیچ گمان بدی درباره آن‌ها نرود، یا گمان نشود که ما در بیان فضائل بعضی از صحابه کوتاهی کرده‌ایم. از خداوند خواستارم که عملم را خالصانه برای خودش قرار دهد و آن را سودمند گرداند؛ چرا که او بر آن تواناست.

گردآوری و تنظیم و حاشیه‌نویسی این کتاب، در سال ۱۴۰۸ هجری قمری با قلم گردآورنده‌اش، محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، انجام گرفت.

وصلی الله علی محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.



## فضیلت صحابه و خلفای راشدین

هر خیر و نیکی‌ای که در میان مسلمانان تا روز قیامت وجود دارد، از قبیل ایمان، اسلام، قرآن، علوم، معارف اسلامی، عبادات، داخل شدن به بهشت و رهایی یافتن از جهنم، پیروزی مسلمانان بر کافران، و اعتلای کلمه الله، همگی به برکت زحمات و تلاش‌های صحابه بوده است، آنانی که این دین را به بشریت ابلاغ نمودند و در راه خدا جهاد کردند.

هر مؤمنی که به خدا ایمان دارد، صحابه بر وی تا روز قیامت فضل و برتری دارند. خیر و خوبی صحابه به خاطر خیر و خوبی خلفای راشدین بوده، زیرا آنان بیشتر از سایر صحابه، هر خیر و نیکی در دین و دنیا را بر پای نموده‌اند. همچنان که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر کسی که می‌خواهد سنت و روشی را بنا نهد باید به آنانی که از دنیا رفته‌اند اقتدا کند، زیرا کسانی که در قید حیاتند از فتنه در امان نیستند. آنان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند. به خدا قسم، آنان برترین افراد این امتند که نسبت به سایر مسلمانان دارای قلب‌هایی سالم‌تر و پاک‌تر، علمی عمیق‌تر و تکلفی کمتر بودند. گروهی که خداوند، آنان را برای همراهی پیامبرش و بر پا داشتن دینش برگزید؛ فضل و برتری‌شان را بشناسید و از آنان تبعیت کنید و تا آنجا که می‌توانید به اخلاق و دینشان متمسک شوید، زیرا آنان بر راه راست بوده‌اند<sup>۱</sup>.

گفته عبدالله بن مسعود، سخنی جامع است که خیرخواهی و قصد و نیت خیر صحابه را در عبارت «قلوب پاک و سالم»، معرفت کامل و دقیق‌شان را در عبارت «علم عمیق»، و آسان بودن حصول علم برای آنان و امتناع و دوری‌شان از سخن

---

<sup>۱</sup> - ابن بطه آن را از قتاده روایت کرده است؛ المسند، ۲۱۱/۵، شماره ۳۶۰۰، و مجمع الزوائد:

۱۷۸۶۱۷۷/۱. صاحب کتاب مجمع الزوائد گوید که احمد، بزار، و طبرانی در کتاب «الکبیر» آن را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقه و مورد اعتماد هستند. ابن بطه، همان عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان ملقب به ابو عبدالله عکبری صاحب کتاب «الشرح والإبانة علی أصول الدیانة»، متوفی سال ۳۸۷ هـ ق است.

بدون علم را در عبارت «تکلف کم» جمع کرده است.

پس صحابه از لحاظ عقل، علم، فقه و دین کامل‌ترین افراد این امت هستند. و به همین خاطر شافعی رحمته الله چه زیبا گفته است: «صحابه در همه چیز، در فقه، علم، دین و هدایت، و در تمامی اسباب علم و هدایت، بالاتر از ما هستند و رأی‌شان برای ما بهتر از رأی‌مان برای خود است». یا سخنی با همین معنا دارد.

کسی که می‌خواهد فضائل صحابه و منزلت آنان را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بداند، باید در احادیث صحیحی که محدثین آن‌ها را صحیح دانسته‌اند، تأمل و تدبر نماید. صحابه کسانی بودند که از حال و وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی کامل داشتند و نهایت محبت و دوستی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ابراز می‌کردند و در ابلاغ پیام دین به انسان‌ها، بی‌نهایت صادق بودند. و همه آمال و آرزوها و عواطف و احساسات خود را در مسیر برنامه‌ای قرار دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده بود. آنان جز شناخت و درک سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و تشخیص آن از دروغ و اشتباه دیگران، غرض و قصدی نداشتند.

از نظر اهل سنت، تمامی اصحاب بدر و اهل بیعت رضوان، و همچنین امهات المؤمنین (مادران مؤمنان از قبیل عایشه و دیگر زنان پیامبر) بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران اهل بهشت هستند. خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را ستوده‌اند و خداوند از آنان راضی و خشنود گشته و منزلت زیبا و سرانجام نیکی را بدانان وعده داده است. مانند آیات زیر:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ

وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

[الحشر: ۸-۹].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آن‌ها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند، و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.»

در صحیح مسلم هم از پیامبر ﷺ ثابت شده که ایشان فرمودند: «لا یدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»<sup>۱</sup>: «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان (با من) بیعت کرده‌اند، داخل جهنم نمی‌شود». و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «أنه كان بين عبدالرحمن بن عوف وبين خالد بن الوليد كلام، فقال: يا خالد لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مَدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»<sup>۲</sup>. «میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید جر و بحث بود، آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: ای خالد، به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آنان نمی‌رسد». پیامبر ﷺ این را به خالد بن ولید به نسبت پیشگامان نخستین مهاجران و انصار فرموده است. همچنین در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ از چندین طریق ثابت شده که ایشان فرموده‌اند: «خَيْرُ الْقُرُونِ الْقَرْنُ الَّذِي بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ

<sup>۱</sup> - مسلم آن را روایت کرده است. (۴/ شماره ۱۹۴۲).

<sup>۲</sup> - بخاری، صحیح بخاری (ک ۶۲، ب ۱)؛ و مسلم، شماره ۲۴۹۶.

يَلُونَهُمْ»<sup>۱</sup>. «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در میان افراد آن برانگیخته شدم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». این احادیثی که در بیان فضائل و مدح و ستایش صحابه و برتری دادن آنان بر مؤمنان دوره‌های بعد آمده، مستفیض و بلکه متواترند.<sup>۲</sup>

### فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر

هر یک از خلفای چهارگانه سعی و تلاش صادقانه، عملی مقبول و آثاری شایسته و نیکو در اسلام داشتند. و خداوند به خاطر زحمات و تلاش‌هایی که آنان برای اسلام و مسلمین انجام دادند بهترین پاداش را به آنان عطا می‌نماید. به راستی ایشان، خلفای راشد و پیشوایان هدایت یافته بودند، کسانی که به حق حکم کردند و به حق دادگری نمودند.

خداوند متعال همچنان که بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر، برتری داده، به همان صورت بعضی از خلفا را بر بعضی دیگر برتری داده است. هر یک از خلفا درجه و مقام خاص خود را دارند، و ابوبکر صدیق نسبت به دیگر خلفا دارای کامل‌ترین صفات انسانی بوده و از همه آنان در راه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر بوده است. این چیزی است که هیچ کس در آن شک ندارد مگر کسی که از حال و وضعیت خلفا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی نداشته باشد، یا فرد هوا پرستی که به خاطر پیروی از هواهای نفسانی اش نمی‌تواند حق و حقیقت را بشناسد؛ در نتیجه درجه و مقام بعضی از آنان را پایین می‌آورد، یا در مورد آن بر آنان افترا می‌بندد. اهل سنت درباره کمال و فضائل علی رضی الله عنه و اینکه او درجه والایی از کمال دارد، هیچ اختلافی ندارند، بلکه تنها در این اختلاف دارند که آیا وی از سه خلیفه دیگر برتر بوده و برای امر خلافت از آنان شایسته‌تر بوده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تخریج آن بعداً تحت عنوان «کل مدح و ثناء فی القرآن فهو أول داخل فیه» می‌آید.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴۵/۱، ۲۲۲/۱-۲۲۳، ۴۸/۳، ۲۵۲/۲، ۲۰۴/۱.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة، ۷۹/۴، ۲۰۲، ۱۲۹، ۶۹، ۲۵۱، ۱۳۴/۳، ۲۶۶/۲.



## ابوبکر صدیق، برترین صحابه

### نسب او:

نام او عبدالله، پسر عثمان پسر عامر، پسر کعب، پسر سعد، پسر تیم، پسر مره، پسر کعب، پسر لؤی، پسر غالب است. وی در جد ششم خود یعنی مره پسر کعب به پیامبر ﷺ می‌رسد. کنیه‌اش، ابوبکر است. و عثمان، نام ابو قحافه می‌باشد. مادر ابوبکر، سلمی نام دارد که کنیه‌اش، ام الخیر است. او دختر صخر بن عامر و دختر عموی پدر ابوبکر ﷺ می‌باشد. اسلام آورده و با مسلمانان به مدینه هجرت نموده است. ابوبکر دو سال و شش ماه پس از عام الفیل، به دنیا آمد.<sup>۱</sup>

### شغل و کار او قبل از اسلام

ابوبکر، مردی تاجر بود، گاهی به خاطر تجارتش به شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد و گاهی مسافرت نمی‌کرد. در زمان اسلام آوردنش، جهت تجارت به شام مسافرت نموده است. تجارت بزرگ‌ترین و بهترین وسیله درآمد قریش بوده، و بهترین ثروتمندان قریش، تاجر بوده‌اند. یکی از خصوصیات قریش، تجارت بوده و قوم عرب آنان را به تجارت می‌شناسند. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، خواست که برای زن و فرزندانش تجارت نماید اما مسلمانان این اجازه را به وی ندادند و گفتند: امر تجارت تو را از مصالح مسلمانان باز می‌دارد.<sup>۲</sup> و برای هر روز دو درهم را برایش مقرر کردند.<sup>۳</sup>

### منزلت او قبل از اسلام

ابوبکر ﷺ در میان قریش، فردی بزرگ و محترم، دوست داشتنی و با محبت،

<sup>۱</sup> - فتح الباری: ۹/۷؛ الإصابة: ۳۴۱/۲.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۲۸۸/۴، چاپ امیریه، بولاق مصر، سال ۱۳۲۲ ه.ق.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۲۲۶/۴ خواهد آمد.

مهربان و آگاه به انساب و زندگی‌نامه قوم عرب<sup>۱</sup> بود. عرب‌ها برای اهداف تجارت و به خاطر علم و نیکوکاری ابوبکر، با او معاشرت و رفت و آمد داشتند. در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل است که او گوید: «هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سمت سرزمین حبشه کوچ کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد»<sup>۲</sup> رسید. آنجا «ابن دغنه»<sup>۳</sup>، یکی از امیران و بزرگان عرب و رئیس قبیله «قاره»<sup>۴</sup> ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت: همانا کسی مثل تو هیچ‌گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صله رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و

<sup>۱</sup> - زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت دستور داد که قریش را هجو نماید، به او گفت: «لَا تَعْجَلْ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا - وَإِنَّ لِي فِيهِمْ نَسَبًا - حَتَّى يُلَخِّصَ لَكَ نَسَبِي» «عجله نکن و همه افراد قریش را هجو نکن»، زیرا ابوبکر در میان قریش آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش است و من در میان آنان، نسب‌هایی دارم و ابوبکر می‌تواند همه نسب را برای تو برشمارد». [مسلم: ک ۴۴، ح ۱۵۷، چاپ ترکیه].

ابن اسحاق از یعقوب بن عتبه و او هم از یکی از بزرگان انصار روایت کرده که او گوید: جبیر بن مطعم در میان قریش، آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش و تمام قوم عرب بود. او می‌گفت: من علم نسب شناسی را از ابوبکر صدیق یاد گرفتم. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۴۲-۴۳].

<sup>۲</sup> - نام مکانی است در پشت مکه، که پنج شبانه روز با آن فاصله دارد که در پشت دریا واقع است. بعضی می‌گویند که «برک الغماد» نام شهری در یمن است. [معجم البلدان، یاقوت حموی].

<sup>۳</sup> - از نظر اهل لغت، با مضموم کردن حرف «دال» و «غین» و تشدید کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دُغنه نوشته و خوانده می‌شود). و از نظر راویان با مفتوح کردن حرف «دال» و مکسور کردن حرف «غین» و ساکن کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دَغنه نوشته و خوانده می‌شود). «دغنه» نام مادرش است. بعضی می‌گویند که نام مادر پدرش است و بعضی دیگر می‌گویند که نام دخترش است. گفته شده که نام آن مرد، حارث پسر زید است.

<sup>۴</sup> - «قاره» نام قبیله مشهوری است از طایفه بنی الهون بن خزیمه بن مدرکه.

سختی را تحمل می‌کنی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم، پس برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صله رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟<sup>۱</sup> بعداً تمام ماجرا می‌آید.

ابن دغنه در حضور بزرگان قریش، ابوبکر را این چنین توصیف نموده همان گونه که خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که وحی بر او فرود آمد، توصیف نمود. از هیچ یک از افراد قریش ثابت نشده که عیب و نقصی را به ابوبکر نسبت دهند و یا او را خوار شمارند آن گونه که با مؤمنان ضعیف رفتار می‌کردند. و ابوبکر از نظر آنان هیچ عیب و نقصی نداشت جز ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله.<sup>۲</sup>

### وصف او به صدیق در احادیث نبوی

این وصف با دلایل زیاد و با تواتر ضروری در نزد خاص و عام برای ابوبکر ثابت شده، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی که بخاری و مسلم از انس بن مالک روایتش کرده‌اند، او را به این وصف متصف کرده است.

در این حدیث انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «صعد رسول الله أحداً<sup>۳</sup> ومعهُ أبوبکر

<sup>۱</sup> - بخاری آن را روایت کرده است (ک ۶۳، ب ۴۵).

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۳۱/۴، ۲۶۸، ۲۸۸ و ۲۸۹.

<sup>۳</sup> - أحد نام کوهی است در مدینه. در آنجا آن حادثه دردناک روی داد که حمزه رضی الله عنه و هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و چهار دندان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شکست و صورت مبارکش زخمی شد.

وعمر و عثمان فرجف بهم<sup>۱</sup> فقال أثبت أحد فإنما عليك نبی وصدیق وشهیدان»<sup>۲</sup>. «پیامبر صلی الله علیه و آله بالای کوه أحد رفت و ابوبکر و عمر و عثمان هم با او بودند، کوه أحد (از فرط شادمانی) آنان را سخت جنباند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای أحد، بایست و حرکت نکن، زیرا یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید بر بالای تو هستند».

و در سنن ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت است که وی می گوید: یا رسول الله: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾ [المؤمنون: ۶۰]<sup>۳</sup>.

«و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است».

۱- این تکان، تکان شادمانی بود نه تکان خشم. و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام نبوت، صدیقیت و شهادتی که موجب سرور و شادمانی کوه أحد به خاطر پیوستن آن‌ها بدان مکان شده، تصریح فرموده و با این مقام‌ها کوه أحد را ثابت گردانیده و در نتیجه آن کوه هم ثابت و بی حرکت ماند. [تحفة أهل التصدیق بعض فضائل الصدیق، ص ۷۸]. همچنین در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «أُحَدُّ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَحُبُّهُ». «أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم».

۲- این لفظ از بخاری است (ک ۶۲، ب ۵). مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى حِرَاءٍ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اهْدَأْ إِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ، وَفِي رِوَايَةٍ: وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ». «پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای کوه حراء بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر - و در روایتی سعد بن ابی وقاص - هم با او بودند. آن صخره تکانی خورد و پیامبر فرمود: آرام باش، چون بر روی تو کسی نیست جز یک پیامبر یا یک صدیق یا یک شهید». [به کتاب صحیح مسلم: ک ۴۴، ح ۵۰ مراجعه کنید].

گویم: حراء نام کوه معروفی است در مکه. ابن تیمیه رحمته الله گوید: اما از هنگام فرود آمدن وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش بر بالای آن نرفتند و بدان نزدیک نشدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از پیامبری به مدت سیزده سال در مکه اقامت نموده و در این مدت او و مؤمنانی که با او در مکه بودند، هیچ گاه به غار حراء نزدیک نشده و بر بالای آن نرفتند. و پس از هجرت به مدینه، و در سال فتح مکه، و در هنگام - عمره جعرانه، به غار حراء نیامده و آن را ندیده است. [مجموع الفتاوی: ۲۷/۲۵۱].

۳- «کسانی که عطاء می کنند و می بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از اینکه نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد)».

«أَنْ لَا يُقْبَلَ مِنْهُ أَهْوَاؤُ الرَّجُلِ يَزْنِي وَيَسْرِقُ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَخَالَفُ؟ قَالَ: يَا ابْنَةَ الصَّدِيقِ، وَلَكِنَّهُ الرَّجُلُ يَصُومُ وَيَتَصَدَّقُ وَيَخَافُ أَلَّا يُقْبَلَ مِنْهُ»<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>: «ای رسول خدا، آیا آیه ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ درباره مردی است که زنا می کند، دزدی می کند، شراب می نوشد و از او امر الهی سرپیچی می نماید؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آن درباره مردی است که روزه می گیرد، صدقه می دهد و می ترسد از اینکه مبادا روزه و صدقه اش پذیرفته نگردد».

### صدیق رساتر از صادق است

<sup>۱</sup> - ترمذی آن را در تفسیر سوره مؤمنون به شماره ۳۲۲۵ روایت کرده است. همچنین ابن ماجه در جلد ۱۴۰۴/۲ آن را روایت کرده است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۲/۲۲۲؛ ۴/۶۱، ۶۲، ۲۵۴، با اندکی اختصار.

گوییم: یکی دیگر از دلایلی که وصف صدیق را برای ابوبکر ثابت می نماید، ماجرای اسراء است: «هنگامی که خداوند، پیامبر را به مسجدالاقصی (بیت المقدس) برد، مردم فردای آن شب درباره این حادثه حرف می زدند و عده ای از کسانی که قبلاً به پیامبر ﷺ ایمان آورده بودند، این حادثه را نپذیرفتند و مرتد گشتند. عده ای از مشرکان نزد ابوبکر شتافتند و گفتند: آیا خبر داری که دوستت ادعا می کند که امشب به بیت المقدس برده شده؟ گفت: آیا پیامبر چنین گفته است؟ گفتند: بله، گفت: اگر پیامبر ﷺ چنین گفته، راست گفته است. مشرکان گفتند: آیا سخن کسی را تصدیق می کنی که می گوید به بیت المقدس رفت و قبل از فرارسیدن صبح برگشت؟ ابوبکر گفت: بله، همانا من در چیزی دورتر از آن [براساس خبر آسمان، در بامداد یا شبانگاه] او را تصدیق می کنم، بدین خاطر صدیق نامیده شد». [حاکم، بیهقی و طبرانی آن را روایت کرده اند].

حدیث «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فُقُلْتُمْ كَذَّبْتُمْ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتُ» بعداً خواهد آمد. یعنی: «همانا خداوند، مرا به سوی شما فرستاد، و شما گفتید دروغ می گوئی ولی ابوبکر گفت راست می گوئی». نووی از مصعب بن زبیر آورده که او گفت: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه صدیق، وصف ابوبکر است، زیرا او بلافاصله پیامبر ﷺ را تصدیق کرد و صدق و راستی همیشه ملازم او بود؛ هیچ سخن لغو و کار بیهوده ای از او سر نزد، برای کار خیر در هیچ حالی درنگ نمی کرد؛ و در اسلام، موضع گیری های والایی دارد. [تهذیب اللغات، ۱/۱۸۱، چاپ مصر]. از شعبی = = روایت است که گوید: خداوند متعال چهار خصلت را به ابوبکر اختصاص داده که به هیچ یک از انسان ها نداده است: او را صدیق نام نهاده و کس دیگری غیر از او را بدین وصف نام نهاده است ... [تاریخ الخلفاء: ص ۶۰، به نقل از دینوری و ابن عساکر].

وصف صدیق، کامل تر از وصف صادق است. هر صدیقی، صادقی است ولی هر صادقی، صدیق نیست. فضیلت و برتری ابوبکر تنها در این نیست که او صادق است به گونه‌ای که دیگران شایستگی بیشتری برای صدق و راستی نسبت به او نداشته باشند، بلکه فضیلتش در این است که او به هر چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن خبر داده، از تمام کلیات و جزئیاتش آگاه بوده است و در علم و نیت و قول و عمل، آن را به طور کامل تصدیق نموده است.

این امر برای ابوذر<sup>۱</sup> و دیگران حاصل نشده، زیرا او به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان خبر داده، آگاه نبوده آن طور که ابوبکر بدان آگاه بوده است. و تصدیقی که برای ابوبکر حاصل شده، برای ابوذر حاصل نشده است؛ زیرا ابوبکر از او عالم تر و آگاه تر بوده، بیشتر از او به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشته، بیشتر از او خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری نموده، بیشتر از او با جان و مالش به خاطر راه خدا جهاد نموده، و دیگر صفاتی که کمال صدیق بودن ابوبکر را می‌رساند. برترین انسان‌ها بعد از پیامبران، صدیقین هستند<sup>۲</sup> و هر کس در صدیق بودن کامل تر باشد، او افضل و برتر است<sup>۳</sup>.

### ابوبکر، پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها، و اولین کسی که اسلام آورد

<sup>۱</sup> - ابوذر کسی است که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «ما أظلت الخضراء وما أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر» «آسمان سایه نیفکنده بر کسی که لهجه‌ای صادق تر از ابوذر داشته باشد و زمین حمل نکرده کسی را که لهجه‌ای صادق تر از ابوذر داشته باشد». [منهاج السنة: ۲/۲۲۱].  
گویم: ترمذی این حدیث را در بحث فضائل ابوذر به شماره ۳۷۹۴ روایت کرده است.  
<sup>۲</sup> - به همین خاطر است که در قرآن بر شهداء و صالحان، مقدم شده است.  
<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۲/۲۲۱-۲۲۲.

ابن تیمیة رحمته الله قاعده تفضیل و برتری را ذکر کرده و گفته است: ابتدا باید دانست که تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری زمانی ثابت می‌شود که شخص فاضل دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد که چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی در شخص مفضول نباشد. پس هر گاه با همدیگر در یک درجه باشند ولی یکی از آن دو دارای خصوصیات باشد که این خصوصیات در دیگری نباشد، او افضل و برتر است. اما اموری که میان هردو مشترک است، موجب برتری یکی بر دیگری نمی‌شود. [مجموع الفتاوی، ۴/۴۱۴].

اولین کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند، به اتفاق تمامی مردم، چهار نفرند: در میان مردان، ابوبکر، در میان زنان، خدیجه، در میان کودکان، علی، و در میان برده‌ها، زید بن حارثه. در صحیح بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که او گوید: «در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به طرف ما روی آورد در حالی که گوشه‌ای از لباسش را گرفته بود تا جایی که زانویش نمایان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»<sup>۱</sup> «این دوست شما در گرداب خصومت فرو رفته است». آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول خدا، میان من و پسر خطاب اختلاف و درگیری جزئی بود، بلافاصله به سوی او شتافتم و پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما عمر از این کار امتناع کرد و اینک من به سوی تو روی آورده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يَعْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ثَلَاثًا» «خداوند تو را ببخشد ای ابوبکر، و این جمله را سه بار تکرار فرمود». سپس عمر پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: ابوبکر آنجا نیست؟ گفتند: نه. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بر او سلام کرد. کم کم رنگ و روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خشم برگردید تا اینکه ابوبکر ترحم و دلسوزی کرد، پس بر دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم من دو بار به او ظلم کرده‌ام<sup>۲</sup>. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ<sup>۳</sup> فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُؤْذِي بَعْدَهَا»<sup>۴</sup>: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و در جواب دعوت من گفتید دروغ می‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق و

<sup>۱</sup> - «غامر» در اینجا به معنای «خاصم» است؛ یعنی در گرداب خصومت فرو رفته است.

<sup>۲</sup> - زیرا او ابتدا دست به جر و بحث و اختلاف زده است.

<sup>۳</sup> - مراد آن است که صاحب مال، دست خود و رفیقش در تصرف اموالش را (به طور یکسان قرار داد، یعنی همان طور که ابوبکر رضی الله عنه در اموالش تصرف می‌نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در آن تصرف می‌کرد.

یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با جانش، به این معناست که ابوبکر در مواقع خطرناک و ترسناک از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محافظت می‌نمود. همچنان که در ماجرای هجرت و غیره می‌آید.

<sup>۴</sup> - به خاطر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگداشت و تکریم او را اظهار کرده بود.

دوست من بر نمی‌دارید؟ دو بار این جمله را تکرار نمود. ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت». در روایت دیگری آمده است: «میان ابوبکر و عمر جر و بحث بود، ابوبکر عمر را به خشم آورد و عمر با حالت خشم، او را ترک کرد. ابوبکر بلافاصله به دنبالش رفت و از وی خواست که او را ببخشد، اما عمر این کار را نکرد تا جایی که در را بر روی ابوبکر بست. راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از این برخورد عمر خشمناک شد». در این روایت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي قُلْتُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتُ»<sup>۱</sup>: «همانا من گفتم: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. شما گفتید: دروغ می‌گویی، و ابوبکر گفت: راست می‌گویی».

این امر بیان می‌دارد که ابوبکر هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب ننموده، و اینکه او پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نموده زمانی که همه مردم او را تکذیب می‌نمودند. پس واضح است که ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود قبل از آنکه احدی از کسانی که پیام دین را دریافته بودند، او را تصدیق نمایند.

درباره اینکه چه کسی اول، اسلام آورد، علما اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که ابوبکر اولین کسی بود که اسلام آورد. پس او قبل از علی مسلمان شد. عده دیگری بر این باورند که علی قبل از ابوبکر اسلام آورد اما علی آن موقع خردسال بود و علما در مورد صحت اسلام آوردن فرد خردسال اختلاف نظر دارند. اختلافی در این نیست که اسلام ابوبکر کامل‌تر و سودمندتر از اسلام همه بوده است. بنابراین، به اتفاق همه ابوبکر پیش از همه مسلمانان، اسلام کامل‌تر و سودمندتر آورده است. و بنا به قول دیگر، ابوبکر به طور کلی در همه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر از مسلمانان بوده است.

این تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: و اما راجع به اسلام آوردن خدیجه و علی و زید باید گفت که اینان جزو خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که در خانه او زندگی می‌کردند. در مورد خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرای خود را هنگامی که وحی به ناگاه بر وی نازل شد، به او عرض کرد و خدیجه در همان ابتدا قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله

<sup>۱</sup> - بخاری آن را روایت کرده است (ک ۶۲، ب ۵؛ ک ۶۵، سورة ۷ ب ۳).



مأمور به ابلاغ وحی باشد، او را تصدیق کرد. و این قبل از وجوب ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا زمانی ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله واجب می‌شود که رسالت خود را ابلاغ نماید.

در مورد علی هم ممکن است که او زمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشد که خبر مبعوث شدن او را از خدیجه شنید، اگر چه خود علی به خدمت پیامبر نرسیده باشد. و فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث عمرو بن عبسه این را تأیید می‌کند. در آن حدیث، عمرو بن عبسه گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ مَعَكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ قَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ وَمَعَهُ يَوْمئِذٍ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ مِنْ آمَنَ بِهِ»<sup>۱</sup>. «گفتم ای رسول خدا، در این امر رسالت چه کسی همراهت است و دعوتت را پذیرفته و از تو پیروی می‌کند؟ فرمود: یک انسان آزاد و یک انسان برده. و آن موقع از میان کسانی که به او ایمان آورده بودند، ابوبکر و بلال همراهش بودند»<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، اولین کسی که مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ابوبکر بود. کفار مکه او را به خاطر ایمانش اذیت می‌کردند تا جایی که از مکه بیرونش کردند و او ناچاراً به سرزمین حبشه مهاجرت نمود. بخاری در صحیح خود از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که او گوید: «تا جایی که می‌دانم پدر و مادرم همیشه دینداری می‌کردند. و روزی بر ما سپری نمی‌شد مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در دو طرف روز یعنی صبح و شب به نزد ما می‌آمد<sup>۳</sup>. هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سوی سرزمین حبشه هجرت کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد» رسید.

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ک ۶، ج ۲۹۴.

<sup>۲</sup> - این نقل‌هایی که احادیث درباره آن روایت شده، همان است که در منهاج السنة: ۴/۳؛ ۸/۴، ۴۲، ۴۵، ۱۳۶، ۲۵۳ و ۲۵۴ آمده است. (به کتاب البدایة والنهاية: اثر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۶ مراجعه کنید).

<sup>۳</sup> - در آن موقع اسلام، ضعیف بود و دشمنان، زیاد بودند. و این، نهایت فضیلت و برتری ابوبکر و مختص بودنش در همراهی و مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌رساند. [منهاج السنة: ۴/۲۴۵].

آنجا «ابن دغنه»، رئیس قبیله «قاره» ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت همانا کسی مانند تو هیچ‌گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صله رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، مهمان را میزبانی می‌کنی و در حق او نیکی می‌نمایی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم. برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ‌گاه از شهر و دیار خود خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صله رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! قریش پناه دادن ابوبکر از طرف ابن دغنه را رد نکردند و به ابن دغنه گفتند: به ابوبکر بگو تا - پروردگارش را در خانه خود پرستش نماید. در آنجا نماز بخواند و هر اندازه که می‌خواهد قرآن بخواند، ولی با این کارش ما را اذیت نکند و آن را آشکار نسازد، زیرا می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد. ابن دغنه این پیام را به ابوبکر رسانید. پس ابوبکر در آنجا ماند و پروردگارش را در خانه خود پرستش می‌کرد و نمازش را آشکار نمی‌ساخت و در غیر خانه‌اش قرآن نمی‌خواند. سپس ابوبکر پشیمان شد و نظرش عوض شد. از این‌رو در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا کرد و در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نمود. زنان و فرزندانِ مشرکان به او ناسزا می‌گفتند در حالی که از او تعجب می‌کردند و به او می‌نگریستند. ابوبکر مردی بود که بسیار گریه می‌کرد و هنگام خواندن قرآن نمی‌توانست جلو اشک چشمانش را بگیرد. چنین امری بزرگان قریش از مشرکان را به وحشت انداخت؛ از این‌رو کسی را به سراغ ابن دغنه فرستادند. او نزد مشرکان قریش آمد. به او گفتند: ما ابوبکر را در پناه تو امان دادیم به شرطی که تنها در خانه خود پروردگارش را عبادت کند و کسی

را از آن باخبر نسازد، اما اینک پا را از آن فراتر گذاشته و در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا ساخته و آشکارا در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نماید. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد، پس او را از این کار باز دار. اگر دوست دارد که پروردگارش را در خانه‌اش پرستش نماید و بدان اکتفا می‌کند، این کار را بکند، و اگر این را قبول نکند و بخواهد آن را آشکار سازد، از وی بخواه که ذمه‌ات را بر تو باز گرداند و دیگر در امانت نباشد، زیرا ما بدمان می‌آید از اینکه پیمان تو را بشکنیم، و قبول نمی‌کنیم که ابوبکر عبادتت را علنی سازد. عایشه گفت: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: می‌دانی که به چه شرطی با تو پیمان بستم و امانت دادم، یا بر آن اکتفا می‌کنی و از آن تجاوز نمی‌کنی، و یا اینکه ذمه‌ام را به من باز می‌گردانی و دیگر در امان من نمی‌مانی؛ زیرا دوست ندارم قوم عرب بشنوند که من درباره مردی که با او پیمان بستم، پیمانم را شکستم. ابوبکر گفت: همانا من پناه و حمایت را به تو باز می‌گردانم و به حمایت و حفاظت خداوند جل جلاله راضی‌ام»<sup>۱</sup>.

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هجرت نمودند، مشرکان قریش در قبال هر یک از آن دو جایزه‌ای تعیین کردند برای کسی که آنان را به قتل برساند یا اسیر گرداند.<sup>۲</sup> آنان خاک را بر سر ابوبکر می‌پاشیدند. ابن اسحاق گوید: عبدالرحمن بن قاسم بن محمد برایم نقل کرد: هنگامی که ابوبکر از حمایت و پناه ابن دغنه بیرون رفت و به سمت کعبه حرکت کرد، در راه با یکی از نادانان قریش برخورد کرد و او خاک را بر سر ابوبکر پاشید. آنگاه ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از کنار ابوبکر رد شد، ابوبکر به او گفت: آیا نمی‌بینی که این نادان چه کار می‌کند؟ او در جواب گفت: خودت این کار را کردی. و می‌گفت: چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - بخاری آن را روایت کرده است (ک ۶۳، ب ۴۵).

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۶/۳؛ ۳۱/۴، ۲۶۸ و ۲۸۸.

<sup>۳</sup> - البداية و النهاية: ۹۵/۳.

### ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد

هنگامی که مشرکان خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را در مکه بزنند یا به قتل برسانند، ابوبکر صدیق از او دفاع کرد و از این رو مشرکان ابوبکر را زدند. از عروه بن زبیر روایت است که گوید: «از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین اعمالی که مشرکان در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادند، پرسیدم گفت: عقبه بن ابومعیط را دیدم که به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او در حال خواندن نماز بود. او عبایش را به دور گردن پیامبر انداخت و داشت به شدت پیامبر را خفه می کرد. آنگاه ابوبکر آمد تا او را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کند و گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارش، الله است؟! در حالی که او با دلایل آشکار و روشن از جانب پروردگارتان به سوی شما آمده است؟!»<sup>۱</sup> در حدیث اسماء آمده است: فریاد رسنده‌ای نزد ابوبکر آمد و گفت: رفیقت را دریاب و به فریادش برس. اسماء گوید: پس ابوبکر از پیش ما رفت در حالی که چهار تا گیسوی بافته شده داشت و می گفت: وای بر شما! آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارش، الله است؟! پس مشرکان دست از سر پیامبر صلی الله علیه و آله برداشتند و به سوی ابوبکر هجوم آوردند. سپس ابوبکر به نزد ما برگشت و چیزی از گیسوهای خود را نمی گرفت

گویم: ابن کثیر در کتاب «البدایة والنهایة» از خیثمه بن سلیمان اطرابلسی با سندش از عایشه آورده که در آن روایت عایشه پس از آنکه اسلام آوردن ابوبکر را ذکر نمود، گفت: «هنگامی که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله دور هم جمع شدند و سی و هشت مرد بودند، ابوبکر از پیامبر اصرار نمود تا دعوت اسلام را آشکار سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، تعداد ما کم است. ابوبکر پیوسته اصرار می کرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت اسلام را آشکار ساخت و مسلمانان در اطراف مسجد پراکنده شدند و هر فردی قوم و عشیره خود را به اسلام دعوت می کرد. ابوبکر از میان مسلمانان برخاست و خطبه خواند در حالی که پیامبر نشست. پس ابوبکر اولین کسی بود که به سوی خدا و رسول خدا دعوت کرد. مشرکان بر ابوبکر و مسلمانان هجوم آوردند و در اطراف مسجد، مسلمانان را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. ابوبکر پایمال شد و به شدت زده شد، و عتبه بن ربیعة فاسق به او نزدیک شد و با دو کفش دوخته شده ابوبکر را می زد و آنها را برای زدن صورتش کج کرد. و بر روی شکم ابوبکر جهید تا جایی که چهره اش از بینی اش تشخیص داده نمی شد». تا آخر داستان [البدایة والنهایة: ۲۹/۳-۳۰].

<sup>۱</sup> - بخاری، ک ۶۲، ب ۵.

مگر اینکه برمی گشت<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد

ابوبکر، اولین کسی بود که به سوی خدا دعوت نمود. او به خاطر محاسن و خوبی‌هایی که داشت، در نزد قریش دارای قدر و منزلت خاصی بود؛ از این رو شروع به دعوت مردم به سوی اسلام نمود. و بزرگان اهل شوری: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده، به دست او مسلمان شدند، و این، برترین عمل است. وی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون می‌رفت و در بازارها با پیامبر صلی الله علیه و آله، کفار را به سوی اسلام دعوت می‌کرد. و در امر دعوت، بیش از حد پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری می‌کرد، بر خلاف دیگران، که هیچ یک از آنان تا این حد پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری نکرده‌اند. او قبل از امر به قتال، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله با حجت و برهان و بیان و دعوت، با کافران جهاد می‌کرد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲].

<sup>۱</sup> - ابو یعلی آن را اخراج کرده است. نکا: فتح الباری: ۱۶۹/۷.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴/۳؛ ۱۶۶/۴ و ۱۶۸ و ۲۵۲. صاحب کتاب فتح الباری گوید: برای این سرگذشت ابوبکر، شاهی از حدیث علی رضی الله عنه وجود دارد که بزار آن را به روایت محمد بن علی از پدرش، اخراج کرده است. بنا به آن روایت، علی رضی الله عنه برای مردم خطبه خواند و گفت: شجاع‌ترین انسان کیست؟ گفتند: تو. گفت: این را بدانید که هیچ احدی برای جنگ با من از میان صف بیرون نیامده مگر اینکه تمام حقم را از او گرفته‌ام؛ اما با این وجود، شجاع‌ترین انسان ابوبکر است. پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که قریش او را گرفته بودند، این یکی او را پرت می‌کرد، و آن یکی او را می‌گرفت و به او می‌گفتند: تو همه آله را یک اله قرار می‌دهی و می‌گویی که تنها یک اله وجود دارد و آن هم الله است. به خدا قسم، هیچ کس به او نزدیک نشد بجز ابوبکر، که این یکی را می‌زد و آن یکی را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور می‌کرد و می‌گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم، الله است؟! سپس علی گریست. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مؤمن آل فرعون برتر است یا ابوبکر؟ مردم ساکت ماندند و هیچ نگفتند. آنگاه علی گفت: به خدا قسم، یک ساعت ابوبکر بهتر از مؤمن آل فرعون است، زیرا او ایمانش را پنهان می‌کرد ولی ابوبکر ایمانش را آشکار می‌کرد. [فتح الباری: ۱۶۹/۷].

«بنابراین از کافران اطاعت مکن، و بوسیله آن (قرآن) با آنان جهاد بزرگی بنما».

این سوره، یکی از سوره‌های مکی است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و قبل از امر به قتال، نازل شده است. پس ابوبکر رضی الله عنه در انواع جهاد با جان و مال، کامل‌ترین و پیشقدم‌ترین صحابه بوده است، زیرا او قبل از امر به قتال و بعد از امر به قتال، جهت قیام برای دعوت به ایمان، در مکه و مدینه جهاد نموده است. او مشرکان را به اسلام دعوت می‌کرد و با آنان مناظره و بحث می‌نمود. به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی می‌فرماید: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ أَبُو بَكْرٍ»<sup>۱</sup>. «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جان و یاری و رفاقت بر من منت نهاده است». رفاقت و همراهی، با جان است و ذات الید همان مال است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر برای پیامبر صلی الله علیه و آله، منت گذارترین افراد از مردم در جان و مال است.<sup>۲</sup>

### ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود

امام احمد از ابو معاویه از اعمش از ابوصالح از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که ایشان فرمودند: «مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ. قَالَ فَبَكْرِي أَبُو

<sup>۱</sup> - ترمذی آن را در قسمت فضائل ابوبکر صدیق به شماره ۳۷۳۹ روایت کرده است: «هیچ کسی در رفاقت و بخشنده‌گی و بذل مالش، در نزد ما منتگذارتر از پسر ابو قحافه نیست». ترمذی می‌گوید: عبارت «أمن إلینا» به معنای «أمن علينا» است، یعنی او مالش را می‌بخشید و آن را بذل می‌نمود و هیچ گاه منتی بر کسی نمی‌نهاد. = در صحیح بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا...». «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتما ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضی الله عنه را». [بخاری، صحیح بخاری، ک ۸ ب ۸] و بعدا خواهد آمد.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴/۳؛ ۷/۴، ۸، ۴۳، ۵۴، ۱۶۶ و ۲۴۵.

بَكَرٍ وَقَالَ هَلْ أَنَا وَمَالِي إِلَّا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>. «هیچ گاه مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانیده است. ابوبکر گریه کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من و مالم فقط برای تو و در خدمت تو هستیم». این حدیث صراحتاً بیان می‌دارد که چنین فضیلتی مختص به ابوبکر است و علی یا کسی دیگر، از این فضیلت بی‌بهره هستند.

همچنین روایت شده است: «وكان يقضي في مال أبي بكر كما يقضي في مال نفسه»<sup>۲</sup>. «پیامبر صلی الله علیه و آله در مال ابوبکر تصرف می‌کرد آن گونه که در مال خودش تصرف می‌نمود».

انفاق ابوبکر، تهیه خوراک و پوشاک پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، چون خداوند پیامبرش را از مال تمامی مردم، بی‌نیاز کرده است، بلکه انفاق وی در حقیقت کمک و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله جهت برپایی ایمان بود.

انفاق او و کمک‌های مالی‌ای که در صدر اسلام انجام داد، برای نجات و رهایی مؤمنان بود که کافران آنان را اذیت می‌کردند یا قصد کشتن آنان را داشتند، مانند خرید هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند. یکی از آن برده‌هایی که توسط ابوبکر آزاد شد، بلال بود. عمر رضی الله عنه گوید: ابوبکر سرور ماست و سرور ما را آزاد کرد. منظورش، بلال بود<sup>۳</sup>. و انفاق و

<sup>۱</sup> - مسند احمد بن حنبل: ۲۵۳/۲. در روایت دیگری آمده است: «وقال هل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك». «ابوبکر گفت: آیا خداوند جر به وسیله تو، به من نفع رسانیده است؟ سه بار این جمله را تکرار نمود». [المسند: ۲/۲۶۶]. ترمذی از حدیث ابوهریره آن را با این لفظ روایت کرده است: «مَا لِأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلَّا وَقَدْ كَافَيْتَاهُ مَا خَلَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِئُهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس هر نوع کمک و بزرگی‌ای که در حق ما کرده، پاداش و جزایش را داده‌ایم و آن را جبران نموده‌ایم غیر از ابوبکر، به راستی او چنان کمک و بزرگی‌ای در حق ما کرده که قابل جبران نیست و خداوند در روز قیامت جزایش را می‌دهد». [ترمذی: شماره ۳۷۴۱].

<sup>۲</sup> - خطیب بغدادی آن را از سعید بن مسیب به طور مرسل، روایت نموده است. [تاریخ الخلفاء: ص ۳۸].

<sup>۳</sup> - ابو نعیم در کتاب «الحلیة»، ۱/۱۴۷ آن را آورده است.

کمک‌های مالی ابوبکر به مؤمنان نیازمند به خاطر نصرت و یاری اسلام بود، زمانی که تمام مردم دشمن اسلام بودند. و امثال چنین مالی امکان ندارد که باقی بماند. به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است، هنگامی که میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید اختلاف و جر و بحث بود، فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَةً»<sup>۱</sup>. «به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أُحُد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آن نمی‌رسد».

همانا غذا دادن به شخص گرسنه از نوع صدقه مطلق است که هر فرد می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بنابراین انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر تنها به خاطر تأمین مخارج و مایحتاج پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نبود، بلکه جهت نصرت و یاری اسلام بود و فضیلت او در همین است. یعقوب بن سلیمان در تاریخش می‌گوید: حمیدی برای ما نقل نموده و گفت که سفیان برای ما نقل نموده و هشام از پدرش برای سفیان نقل نموده است که ابوبکر اسلام آورد در حالی که چهل هزار درهم داشت. او همه آن را در راه خدا خرج کرد؛ از جمله بلال، عامر بن فهیره، زبیره، نهديه و دخترش، کنیز بنی مؤمل، و ام عبیس را آزاد نمود<sup>۲</sup>. ابوقحافه به ابوبکر گفت: ای پسر، می‌بینم که برده‌های ضعیف را آزاد می‌کنی، به راستی اگر افرادی را آزاد کنی که از طرف کافران و مشرکان حمایت شوی. ابوبکر گفت: همانا من آنچه را که دوست دارم (یعنی رضایت و خشنودی خدا)، می‌خواهم<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - بخاری آن را روایت کرده است. (ک ۶۲، ب ۵). و مسلم آن را با لفظ: «وما أدرك من أحدهم....» روایت کرده است. [ک ۴۴، ح ۲۲۱، ص ۱۹۶۷].

<sup>۲</sup> - سعید بن أعرابی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که او گوید: «ابوبکر رضی الله عنه اسلام آورد و در آن روز چهل هزار درهم در منزلش بود. زمانی که به مدینه هجرت نمود، مالش کم‌تر از پنج هزار درهم بود. که همه آن را در راه آزاد کردن برده‌ها و کمک و یاری اسلام مصرف کرده بود».

<sup>۳</sup> - در روایت ابن جریر آمده که ابوبکر گفت: «پدر جان، همانا من آنچه را که در نزد خداست، می‌خواهم».



ابوبکر هنگامی که هجرت نمود، مالش را همراه خود برد و ابوقحافه آمد و به خانواده اش گفت: ابوبکر خودش رفت، پس آیا مالش را پیش شما به جا گذاشت یا آن را با خود برد؟ اسماء گفت: آن را به جا گذاشت و من مقداری از آن را در روزن خانه گذاشته بودم، آن را آوردم و گفتم این همان مال است، تا خیالش راحت شود و خوشحال شود که ابوبکر آن مال را برای زن و فرزندانش به جا گذاشته است. ابوقحافه هیچ از آن مال را نخواست، و این نشان دهنده ثروتمندی و بی نیازی اش می باشد. اصحاب صفة انسان های فقیری بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را تشویق کرد که به آنان غذا دهد. پس او سه نفر را با خود به خانه برد و پیامبر صلی الله علیه و آله ده نفر را با خود به خانه برد<sup>۱</sup>. ابوبکر صدیق مخارج و نفقه مسطح بن أثاثه که از خویشاوندان دورش بود، تأمین می کرد. مسطح یکی از کسانی بود که در ماجرای قصه افک دست داشت؛ از این رو ابوبکر سوگند خورد که دیگر مخارج و نفقه او را تأمین نکند. به همین خاطر خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

«آن ها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آن ها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آنگاه ابوبکر گفت: چرا، به خدا قسم، دوست دارم که خداوند مرا ببخشد. از این رو تأمین مخارج و نفقه مسطح را از سر گرفت. حدیثی که در این باره وارد شده، در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - بخاری و مسلم آن را از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت کرده اند. نگاه کنید به صحیح بخاری: ک ۶۱، ب ۲۵.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ۱۹۸/۵-۲۰۱؛ و صحیح مسلم: شماره ۲۷۷۰.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۴، ۷، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷ و ۲۸۹.



## فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدمتر بوده است

هرآیه‌ای که درباره مدح و ستایش انفاق کنندگان در راه خدا نازل شده، ابوبکر اولین کسی است که از میان امت مصداق و مراد آیه است؛ مانند این فرموده خداوند متعال: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند، آن‌ها بلند مقام‌تر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند».

بنابراین، کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق مال و جنگیدن با دشمنان پیشی گرفته‌اند، برتر از کسانی هستند که بعد از آنان اقدام به چنین کاری کردند. و ابوبکر از تمامی آنهایی که در انفاق و قتال پیشی گرفته‌اند، برتر و افضل است، زیرا او از زمانی که به پیامبر ﷺ ایمان آورده بود، تا جایی که می‌توانست مالش را در راه خدا انفاق می‌کرد و با دشمنان اسلام جهاد و مبارزه می‌نمود.

هر کسی که زود اسلام آورده باشد برتر از دیگران نیست. از این‌رو عمر از جمله کسانی است که پس از سی و نه نفر، اسلام آورد در حالی که براساس نصوص صحیح از اغلب کسانی که پیش از او مسلمان شدند، افضل و برتر است.

یکی دیگر از آیاتی که درباره مدح و ستایش انفاق کنندگان و مجاهدان در راه خدا نازل شده و ابوبکر اولین فردی است که مصداق و مراد آن است، این فرموده خداوند است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيَّتِكَ هُمْ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰].<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۲، ۴۵، ۱۳۶ و ۲۸۹.

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است، و آن‌ها پیروز و رستگارند».

### پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال

در سنن ترمذی و سنن ابوداود از عمر رضی الله عنه روایت است که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که به فقرا و نیازمندان صدقه دهیم. من هم این کار را کردم و با رضایت خود قسمتی از مالم را به او دادم تا آن را به نیازمندان بدهد. آنگاه فرمود: چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: به اندازه همین مقداری که انفاق نمودم. و ابوبکر تمام آنچه که در نزدش بود آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای‌شان باقی گذاشتم. (عمر گوید) گفتم: هرگز در هیچ کاری از او پیشی نمی‌گیرم»<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

**ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله، مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن**

کلمه «الصحبة» اسم جنس است که هم شامل مصاحبت و رفاقت کم می‌شود و هم شامل مصاحبت و رفاقت زیاد. گفته می‌شود: یک ساعت، یک روز، یک جمعه، یک ماه، یک سال و همه عمر، او را مصاحبت و همراهی نمود.

### فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله

در حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که ایشان فرمودند: «یأتی زمان ینزل فیکم من الناس، فیقال لهم: هل فیکم من صحب النبی صلی الله علیه و آله. وفي لفظ: هل فیکم من رأى رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فیقولون: نعم، فیفتح لهم، ثم یغزو فئام من الناس، فیقال: هل فیکم من رأى من صحب رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فیقولون: نعم، فیفتح لهم، ثم

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را در مبحث زکات، به شماره ۱۶۷۸، و ترمذی آن را در مبحث مناقب و فضائل، به شماره ۳۶۷۶ روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید که این حدیثی صحیح است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۵-۲۸۹.

يَغْزُو فِتْأَمَ مِنَ النَّاسِ، فيقال لهم: هل فيكم من رأى من رأى من رأى رسول الله ﷺ؟ وفي لفظ: من صحب من صحب من صحب رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم وفي لفظ: «فيذكر الطبقة الرابعة كذلك»<sup>۱</sup>. «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. و (از یکدیگر) می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا ﷺ بوده است (صحابی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس، زمانی فرامی‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا ﷺ بوده است (تابعی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می‌گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب‌شان می‌گردد». (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد). در لفظ دیگری آمده است: «پیامبر ﷺ طبقه چهارم را به همان صورت ذکر می‌کند». در این حدیث پیامبر ﷺ حکم پیروزی انسان‌ها بر دشمنان را به مصاحبت و همراهی با او و دیدن او معلق کرده و پیروز گردانیدن مؤمنان از طرف خداوند، به خاطر کسی بوده که پیامبر ﷺ را دیده و به او ایمان آورده است. این ویژگی برای افراد دیگری غیر از صحابه ثابت نمی‌شود اگر چه اعمال نیک آنان بیشتر از اعمال نیک هر یک از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ باشد.

### پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، ک ۵۶، ب ۷۶؛ صحیح مسلم، ک ۴۴، ب ۵۲. در روایتی از مسلم آمده است: «فیفتح لهم به»: «به خاطر آن (مصاحبت و همراهی با پیامبر ﷺ) پیروز می‌شوند. و در صحیح بخاری و مسلم روایت است که ایشان فرمودند: «وددت أني رأيت إخواني. قالوا: يا رسول الله أولسنا إخوانك؟ قال: بل أنتم أصحابي، وإخواني الذين يأتون بعدي يؤمنون بي ولم يروني» «دوست داشتم که برادرانم را ببینم. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب و رفیقان من هستید، و برادران من کسانی‌اند که بعد از من می‌آیند، به من ایمان می‌آورند و حال آنکه مرا ندیده‌اند». معلوم است که گفته «برادرانم» مراد برادرانی بوده که اصحاب و رفیقان پیامبر ﷺ نبوده‌اند، چون اصحاب او، فضیلت و برتری رفاقت و مصاحبت پیامبر ﷺ را دارند که کسی دیگر غیر از آنان، چنین فضیلتی ندارد. [منهاج السنة: ۴/۲۴۴].

ابوبکر صدیق در بالاترین قله مصاحبت و رفاقت و بالاترین مراتب آن است، زیرا او از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده تا زمانی که از دنیا رفته، همواره یار و رفیق و مددکار او بوده است. به راستی اگر تمام مدتی که ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، شمارش شود. بی شک آن اوقاتی که تنها ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به ابوبکر اختصاص دارد، چند برابر اوقاتی است که به هر یک از صحابه اختصاص دارد. اما اوقاتی که هم ابوبکر و هم دیگر صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، به هیچ یک از آنان اختصاص ندارد.

اما نهایت شناخت و محبت ابوبکر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب او، چیزی است که ابوبکر در آن بر سایر صحابه برتری دارد؛ برتری‌ای که کاملاً او را از دیگران جدا نموده، به گونه‌ای که چنین امری بر هیچ یک از کسانی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت و آگاهی دارند، پوشیده نیست. و اما کسی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت ندارد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود. همچنین نفع و فایده ابوبکر برای پیامبر صلی الله علیه و آله و یاری دادن او در راه دین و دعوت اسلام از جانب ابوبکر، چیزی است که وی در آن بر سایر صحابه برتری و پیشی دارد.

اموری که ذکر شد، همان مقاصد و مزایای مصاحبت و رفاقت پیامبر صلی الله علیه و آله است و صحابه شایستگی آن را دارند که به خاطر آن بر دیگران برتری یابند. ابوبکر در این فضیلت، از لحاظ مقدار، نوع، صفت و فایده آن ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که دیگر صحابه فاقد آن هستند. و حدیثی که ابودرداء از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است، بر این امر دلالت دارد؛ آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَوَاسِئِی بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ» «ابوبکر با جان و مالش، مرا یاری داد»<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیه «إِلَّا تَنْصُرُوهُ» بر افضل بودن ابوبکر به هفت دلیل

بدون شک فضیلتی که در سفر هجرت به مدینه برای ابوبکر حاصل شده، برای هیچ یک از صحابه حاصل نشده و این، چیزی است که قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت دارد. پس این فضیلت و برتری برای ابوبکر ثابت است ولی برای

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۳۴/۴-۲۴۵. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴۶۴/۴-۴۶۵.

عمر، عثمان، علی و دیگر صحابه ثابت نیست. خداوند می فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ [التوبة: ٤٠].<sup>۱</sup>

«اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد، (و در مشکل ترین ساعات، او را تنها نگذاشت)، آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)، در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود، و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت)، و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است، و خداوند عزیز و حکیم است.»

با توجه به این آیه کریمه، چند فضیلت برای ابوبکر صدیق وجود دارد که عبارتند از:

#### ۱- اینکه کافران او را بیرون کردند:

کافران پیامبر ﷺ را بیرون کردند و از عبارت «ثانی اثنین» (دومین نفر) لازم می آید که کافران، هم پیامبر و هم ابوبکر را بیرون کرده باشند و به همین صورت بوده و در واقع کافران هردو را بیرون کردند. البته در حقیقت کافران همه مهاجرین را بیرون کردند همان طور که خداوند می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ

<sup>۱</sup> - ابن کثیر رحمه الله گوید: هنگامی که مشرکان قصد کشتن پیامبر ﷺ، یا زندانی کردن و یا تبعید او را داشتند، پیامبر ﷺ به همراه دوستش از دست آنان گریخت. رفیق و دوستش، ابوبکر پسر ابوقحافه بود. پیامبر و ابوبکر به غار ثور پناه بردند و سه شبانه روز در آنجا ماندند. مشرکان به دنبال آنان رفتند و سپس به طرف مدینه حرکت کردند. ابوبکر ﷺ نگران و بی قرار بود از اینکه مشرکان آنان را پیدا کنند و از جانب آنان اذیت و آزار متوجه پیامبر ﷺ شود. پس پیامبر او را آرام کرد و او را دلداری نمود [تفسیر ابن کثیر: ۳۵۸/۲].

وَرَسُولَهُ أَوَّلَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ﴿۸﴾ [الحشر: ۸].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آن‌ها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند.»

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿۳۹﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: ۳۹-۴۰].

«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. همان‌ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست!».

کافران بدین خاطر مسلمانان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند که آنان نمی‌گذاشتند مسلمانان با حالت ایمان در مکه اقامت کنند و از آن طرف مسلمانان هم به هیچ وجه حاضر به ترک ایمان نبودند، از این‌رو کافران و مشرکان مکه، مسلمانان را از آنجا بیرون کردند، چون آنان مؤمن بودند.<sup>۱</sup>

۲- اینکه ابوبکر تنها یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور بود:

کسی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود هنگامی که خداوند او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را از مکه بیرون کردند، ابوبکر بود. او دومین نفر بود و خدا سومین‌شان بود. فرموده «ثانی‌اثنین» دلالت بر کمی عدد دارد، زیرا عدد یک، کمترین چیز ممکن است، پس وقتی که فقط یک نفر، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، این امر نشان می‌دهد که عدد یک، در نهایت قلت و کمی است.

به علاوه، در جاهایی که از میان بزرگان صحابه یک نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، ابوبکر همان یک نفر بوده است؛ مانند سفر پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه، قرار گرفتن پیامبر در میان سایبان که جز ابوبکر کسی با او نبود، و مانند خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی قبائل عرب جهت دعوت‌شان به اسلام، که از میان بزرگان

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۳۳/۴، ۲۶۶ و ۲۶۷.



صحابه تنها، ابوبکر با او بود. کسانی که به احوال پیامبر ﷺ شناخت و آگاهی دارند، متفق‌اند که این اختصاص به مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ برای کس دیگری غیر از ابوبکر حاصل نشده است.<sup>۱</sup>

۳- ابوبکر، یار و رفیق پیامبر ﷺ در غار بود:

فضیلت بودن در غار ثور همراه پیامبر ﷺ برای ابوبکر بنا به نص قرآن ثابت است. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم در حدیثی که انس از ابوبکر صدیق روایت کرده، آمده است که او گفت: «نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَحَنُ فِي الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمِيهِ أَبْصَرْنَا تَحْتَ قَدَمِيهِ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِإِنِّيِنَّ اللَّهَ تَالِئُهُمَا»<sup>۲</sup>. «به قدم‌های مشرکان بر بالای سرمان در حالی که در غار بودیم نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان به زیر پاهای خود نگاه کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، درباره دو نفری که سومین‌شان خداست، چه گمانی داری؟» این حدیث در عین اینکه اهل علم بر صحت آن اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند، قرآن نیز معنای آن را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup>

۴- اینکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ است:

فرموده ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ تنها به مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ در غار ثور اختصاص ندارد، بلکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ است. کسی که کمال هم‌نشینی با پیامبر داشته و کس دیگری در این امر با او مشارکت ندارد. پس کمال مصاحبت و رفاقت پیامبر ﷺ به ابوبکر اختصاص دارد. این چیزی

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۷/۴، ۲۵۲-۲۵۵.

<sup>۲</sup> - مسلم آن را به شماره ۱۸۵۴ روایت کرده است. و بخاری هم آن را با این لفظ روایت نموده: «كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ، فَرَأَيْتُ آثَارَ الْمُشْرِكِينَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَفَعَ قَدَمَهُ رَأَانَا. قَالَ: مَا ظَنُّكَ بِإِنِّيِنَّ اللَّهَ تَالِئُهُمَا». «با پیامبر ﷺ در غار بودم و نشانه‌های پاهای مشرکان را دیدم. گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان، پایش را بلند کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر ﷺ فرمود: درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری؟»

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۲۴۰/۴-۲۴۱.

است که کسانی که از احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش آگاه باشد، بدان معترفند و در آن هیچ اختلافی ندارند، همچنان که در حدیثی که بخاری از ابودرداء روایت نموده آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بخشی از آن حدیث می‌فرماید: «هل أنتم تاركوا لي صاحبي» «آیا شما دست از سر رفیقم بر نمی‌دارید؟» این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها ابوبکر را به یار و رفیق خود مختص گردانیده با وجودی که دیگران را نیز، جزو اصحاب و یاران خود قرار داده است. اما در این حدیث، پیامبر، ابوبکر را به کمال مصاحبت و هم‌نشینی خود، مختص گردانیده است. از این روست که بعضی از علما گفته‌اند: فضائل ابوبکر صدیق، ویژگی‌ها و خصوصیات اوست که کسی در آن، با وی مشارکت ندارد<sup>۱</sup>.

۵- اینکه ابوبکر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله شفقت و دلسوزی نمود:

فرموده ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ نشان می‌دهد که یار و رفیق پیامبر، بر او شفقت و دلسوزی نموده، دوستش داشته، و یار و یاورش بوده که نگرانش شده است؛ زیرا انسان در حالت ترس، نگران کسی است که دوستش دارد. نگرانی ابوبکر به نسبت پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر بوده که مبادا پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شود و در نتیجه اسلام از بین برود. به همین خاطر هنگامی که در سفر هجرت به مدینه با پیامبر بود، یک بار در جلوی راه می‌رفت و باری دیگر در پشت سرش. پیامبر صلی الله علیه و آله علت این کار را از او پرسید. ابوبکر گفت: «وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران در کمین تو نشستند، آن وقت در پیش رو قرار می‌گیرم، و وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران به دنبال تو باشند، آن وقت پشت سرت قرار می‌گیرم». احمد آن را در مبحث فضائل صحابه روایت کرده و گوید: وکیع از نافع از ابن عمر از ابن ابوملیکه برای ما نقل نموده است که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، ابوبکر با او بیرون رفت و به طرف غار ثور حرکت کردند. راوی گوید: ابوبکر مدام پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوی او راه می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: تو را چه شده که این چنین می‌کنی؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا، می‌ترسم که کسی از مشرکان از پشت تو را بگیرد، از این رو پشت سر تو حرکت

<sup>۱</sup> - همان، ۴/۲۴۵-۲۵۲.

می‌کنم، و می‌ترسم که کسی از مشرکان از پیش رو بیاید و به تو برسد، از این رو جلویت می‌افتم. راوی گوید: هنگامی که به غار رسیدیم، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، همچنان این کار را می‌کنم تا بر آن پیروز می‌شوم». نافع گوید که مردی از ابن ابوملیکه برای من نقل نموده که ابوبکر سوراخی را در غار دید و پایش را روی آن گذاشت و گفت: ای رسول خدا، اگر از این سوراخ گزند یا نیشی باشد، بگذار به من برسد. ابوبکر راضی نمی‌شد که در خطرات و گزندها و آسیب‌هایی که ممکن بود پیش بیاید، مانند پیامبر ﷺ باشد، بلکه جان او را بر خود مقدم می‌داشت و حاضر بود که هر گزند و آسیبی متوجه او شود اما کم‌ترین آسیب به پیامبر ﷺ نرسد. او راضی نمی‌شد که رسول خدا ﷺ کشته شود و حال آنکه او زنده بماند، بلکه این امر را بر می‌گزید که جان و خانواده و مالش را فدای پیامبر ﷺ کند. و این بر هر مؤمنی واجب است و ابوبکر صدیق از همه مؤمنان بیشتر آن را عملی ساخت.<sup>۱</sup>

۵- مشارکت نمودن با پیامبر ﷺ در معیت و همراهی ویژه الهی:

فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ در مشارکت نمودن ابوبکر صدیق با پیامبر ﷺ در این معیت و همراهی، صریح است. معیتی که مختص به ابوبکر است و نصیب هیچ یک از مخلوقات نشده است. این فرموده نشان می‌دهد که خداوند با کمک و یاری کردنشان بر دشمنان، با آنان بوده است. پیامبر ﷺ خبر داده بود که: ای ابوبکر، همانا خداوند من و تو را یاری می‌دهد و ما را بر کافران یاری می‌دهد؛ یاری بزرگداشت و محبت، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱].

«ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم».

فرموده ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ نهایت مدح و ستایش ابوبکر است، چون این آیه نشان می‌دهد که او از جمله کسانی است که با حالت ایمان پیامبر ﷺ را دیده، ایمانی که مقتضی نصرت و یاری خداوند برای او همراه پیامبر در چنین حالی است که

عامه مردم در آن فروگذار شده و بی نصیب از یاری گشته‌اند، مگر کسی که خداوند یاری‌اش کرده باشد. به همین خاطر سفیان بن عیینه گفته است: «همانا خداوند به خاطر پیامبرش تمام مردم را نکوهش کرده بجز ابوبکر<sup>۱</sup>. و گفته که هر کس مصاحبت و همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار نماید، کافر گشته است، زیرا او در این صورت قرآن را تکذیب نموده است». گروه دیگری از علما مانند ابوالقاسم سهیلی و دیگران گفته‌اند: این معیت و همراهی خاص برای کسی غیر از ابوبکر ثابت نشده است. همچنین این بخش از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «ما ظنك بائین الله ثالثهما» «درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری»؟ نشان دهنده همین امر است. همان طور که اختصاص آن دو به معیت خاص خداوند با لفظ و ظاهر عبارت، ظاهر و آشکار است، در معنا و واقع هم ظاهر و آشکار است. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می‌شد: «محمد رسول الله»: (محمد، رسول خدا) پس زمانی که ابوبکر بعد از او به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «خليفة رسول الله» «جانشین رسول خدا». آنان کلمه «خليفة» را به کلمه «رسول الله» اضافه می‌کردند که این کلمه هم به «الله» اضافه شده است. کلمه‌ای که به کلمه اضافه شده به «الله» اضافه شده، در حقیقت به خود «الله» اضافه شده است. این تعبیری که مسلمانان برای ابوبکر به کار می‌بردند، دقیقاً فرموده «إن الله معنا» و «ما ظنك بائین الله ثالثهما» را محقق می‌سازد. هنگامی که بعد از او عمر به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «امیر المؤمنین»: (امیر مؤمنان) بدین صورت ویژگی‌ای که ابوبکر به وسیله آن از سایر صحابه جدا می‌شد، از بین رفت<sup>۲</sup>.

۶- اینکه ابوبکر در حال فرو فرستادن آرامش و یاری از جانب خدا، یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ [التوبة: ۴۰].

<sup>۱</sup> - ابن عساکر آن را اخراج کرده است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۲۴۲/۴-۲۴۳.

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود.»

اگر کسی در هنگام خطر و ترس شدید یار و رفیق پیامبر ﷺ باشد، به طریق اولی هنگام یاری و کمک از جانب خداوند متعال یار و رفیق اوست. پس نیازی نیست که مصاحبت و همراهی ابوبکر با پیامبر ﷺ در این موقع ذکر شود، چون لفظ آیه و موقعیت و حالتی که آیه در آن نازل شده، بر چنان امری دلالت دارد. هر گاه معلوم گردد که ابوبکر یار و رفیق پیامبر ﷺ در غار بوده، معلوم می‌گردد که آنچه در این هنگام برای پیامبر ﷺ حاصل شده، از قبیل فرو فرستادن آرامش بر او و یاری دادن او با سپاهسانی از فرشتگان که مردم آنان را نمی‌دیدند، برای رفیق و همراهش هم حاصل شده است. و در این، نعمت‌ها و فضل بسیار بزرگتری از آنچه که برای سایر مردم حاصل می‌شود، برای ابوبکر حاصل شده است. و این، از بلاغت قرآن و بیان شیوا و زیبایی است.<sup>۱</sup>

#### ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر ﷺ در هجرت به مدینه

بخاری در صحیح خود از عروه و او هم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که وی گفت: «گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند و ابوبکر خود را برای هجرت آماده نمود.<sup>۲</sup> آنگاه پیامبر ﷺ به وی گفت: آرام باش، چون من امیدوارم که به من اجازه هجرت داده شود. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد آیا برای هجرت امیدواری؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله. پس ابوبکر در نزد پیامبر ﷺ ماند تا همراه و رفیق او باشد. و به مدت چهار ماه از برگ درخت طلع به دو شتری که نزدش بود، علف داد. عروه گوید که عایشه گفت: هنگامی که روزی از روزها در اول نیم روز در خانه‌مان نشسته بودیم، یکی به ابوبکر گفت: این شخص، رسول خداست که با

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۷۲/۴. ابن قیم رحمته الله گوید: شیخ ما رحمته الله (منظورش ابن تیمیه است) می‌گفت: ضمیر موجود در آیه مذکور به پیامبر ﷺ و به تبع او به رفیقش بر می‌گردد. پس این در حقیقت پیامبر ﷺ بود که آرامش بر او نازل شد و او بود که خداوند او را با سپاهسانی از فرشتگان یاری داد. و این امر به رفیق و همراهش هم سرایت نمود [بدائع: ۱۱۲/۴].

<sup>۲</sup> - در لفظ دیگری آمده است: «ابوبکر اجازه هجرت خواست...».

جامه‌ای خود را پوشانده و دارد می‌آید، عجیب است که در این وقت به نزد ما می‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد! به خدا قسم، در این وقت برای کاری آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه داده شد و او داخل شد. هنگام دخول به ابوبکر فرمود: اینان را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پدرم فدایت باد اینان خانواده تو هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله همانا به من اجازه خروج از مکه داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس من همراه تو هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد ای رسول خدا، پس یکی از این دو شتر را بگیر و سوار آن شو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مقابل عوضی آن را می‌گیرم<sup>۱</sup>.

ابن اسحاق گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت از مکه خارج شود، نزد ابوبکر بن ابوقحافه آمد. سپس هردو از روزنه دیوار ابوبکر در پشت خانه‌اش، بیرون رفتند<sup>۲</sup>. در روایتی از بخاری آمده است: «سپس هردو سوار شتر شدند و به راه افتادند تا اینکه به غار ثور رسیدند. آنگاه در آن پنهان شدند»<sup>۳</sup>. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از براء بن عازب آمده که گوید: ابوبکر رضی الله عنه از عازب، پالان شتری را به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو که این پالان شتر را برایم بیاورد. عازب گفت: نه، این کار را نمی‌کنم تا اینکه برای ما نقل کنی که تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کار کردید هنگامی که از مکه بیرون رفتید و حال آنکه مشرکان به دنبال شما بودند. ابوبکر گفت: از مکه کوچ کردیم و شب و روز در راه بودیم و نخوابیدیم تا اینکه به ظهر رسیدیم. نیم روز فرا رسید و راه خلوت بود و احدی در آن عبور نمی‌کرد، تا اینکه به تخته سنگ بزرگی رسیدیم که سایه داشت و هنوز خورشید بر آن نتابیده بود. در نزدیکی آن پیاده شدیم. آنگاه به طرف آن تخته سنگ آمدم و با دستم جایی را هموار و صاف کردم تا پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه آن بخوابد. سپس پوستین را گسترانیدم و گفتم: ای رسول خدا، بخواب و من اطرافت را برانداز می‌کنم و نگهبانی می‌دهم مبادا دشمنی

<sup>۱</sup> - بخاری آن را روایت کرده است (ک ۷۷، ب ۱۶ و ک ۶۴، ب ۲۸).

<sup>۲</sup> - البداية والنهاية: ۱۷۷/۳.

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: ک ۷۷، ب ۱۶.

باشد. من اطرافش را به دقت نگاه می‌کردم که ناگهان چوپانی را دیدم که با گوسفندانش به طرف آن تخته سنگ می‌آمد و همانند ما می‌خواست در سایه آن استراحت کند. به او برخورد کردم و گفتم: تو پسر کی هستی؟ گفت: پسر مردی از قبیله قریش. نامش را برد که من آن را می‌شناختم. سپس به او گفتم: آیا در گوسفندان شیر هست؟ گفت: بله. گفتم: آیا مقداری شیر را برایم می‌دوشی؟ گفت: بله. سپس گوسفندی را گرفت. گفتم: پستانش را از مو و خاک و خاشاک پاک کن. آنگاه شیر را در کاسه‌ای که به همراهش بود برایم دوشید و آن را پر از شیر کرد. گفت: مشکى دارم، آن را برای رسول خدا ﷺ پر از آب می‌کنم تا از آن بنوشد و وضو بگیرد. ابوبکر گفت: پس نزد پیامبر ﷺ آمدم و دوست نداشتم از خواب بیدارش کنم. نزدیکش رسیدم دیدم که بیدار شده است. بر روی شیر، آب ریختم تا ته آن خنک شود. گفتم: ای رسول خدا ﷺ، از این شیر بنوش. پیامبر ﷺ آن قدر نوشید تا من راضی شدم. سپس فرمود: آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟ گفتم: چرا. آنگاه بعد از ظهر به راه افتادیم. سراقه بن مالک به دنبال ما آمد در حالی که ما در زمین هموار و سخت بودیم. گفتم: ای رسول خدا، او دارد به ما می‌رسد. پیامبر ﷺ فرمود: غم مخور، چرا که خدا با ماست. آنگاه پیامبر ﷺ او را نفرین کرد. اسب سراقه تا شکمش در زمین فرو رفت و نتوانست از آن خارج شود. سراقه گفت: من می‌دانم که شما علیه من دعا کرده‌اید، اینک برای من دعای خیر کنید، چون خداوند با شما بوده که من نتوانستم به شما گزندی برسانم. آنگاه خداوند را به فریاد طلبید و نجات یافت. سپس برگشت و به هر کس می‌رسید، می‌گفت: آنچه که اینجا بوده برای شما بس است و به هیچ وجه نمی‌توانید از آن عبور کنید. پس هر کس را می‌دید، او را برمی‌گرداند. ابوبکر گفت: و به نفع ما کار را به اتمام رسانید. تا آنجا که راوی گوید که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن مالک مدلجی که برادرزاده سراقه است گفت: فرستاده قریش نزد ما آمدند و دیه هر کدام از رسول خدا ﷺ و ابوبکر را مقرر کردند برای کسی که او را بکشد یا اسیرش گرداند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ک ۵۳، ح ۷۵؛ صحیح بخاری: ک ۶۱، ب ۲۵، ک ۶۲، ب ۲ و ک ۶۳، ب ۴۵.

در آن شیئی که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد، صبحش مشرکان فهمیدند که وی خارج شده و این خبر انتشار یافت. مشرکان به دنبال رهگذران فرستادند و به آنان پول هنگفتی جهت کشتن یا اسیر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دادند. اینکه مشرکان پول هنگفتی به کسی می دادند که ابوبکر را بیاورد، دلیل بر آن است که آنان رابطه محبت و دوستی ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دانستند و فهمیده بودند که ابوبکر دشمنشان است<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام

ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن و سنت نبوی، با تقواترین فرد امت است؛ در قرآن خداوند متعال می فرماید: ﴿وَسَيَجْزِيهَا الْأُنْفَىٰ ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۰].

«به زودی با تقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می شود. همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می بخشد تا پاک شود. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست.»

بسیاری از علما بر این باورند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. ابن جریر در تفسیر خود با سند از عبدالله بن زبیر و دیگران نقل کرده که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. همچنین ابن ابوحاتم و ثعلبی از عبدالله و سعید بن مسیب روایت کرده اند که آیه مذکور در شأن ابوبکر نازل شده است. ابن ابوحاتم در تفسیر خود ذکر کرده است: پدرم برای ما نقل کرده که محمد بن ابوعمر عدنی برای ما نقل نمود که سفیان برای ما نقل نموده که هشام بن عروه از پدرش برای ما نقل کرده و گوید: ابوبکر هفت برده ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می شدند، آزاد نمود که عبارتند از: بلال، عامر بن فهیره، نهديه و دخترش، زنیره، ام عبیس و کنیز بنی المؤمنین. سفیان گوید: زنیره، زنی

گویم: ماجرای هجرت به مدینه در کتابهای تفسیر و حدیث و سیره به تفصیل آمده است. و هدف از آوردن بخشی از ماجرا در اینجا، تنها بیان فضائل خاص ابوبکر است.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۴/۲۵۷-۲۵۹.



رومی و کنیز بنی عبدالدار بود. هنگامی که مسلمان شد، بینایی خود را از دست داد. مشرکان گفتند: لات و عزی او را کور کرده است. او می‌گفت که من لات و عزی را قبول ندارم و به آن‌ها کافرَم. سپس خداوند بینائی‌اش را به وی بازگرداند. بلال هم در حالی که زیر سنگ گذاشته شده بود و شکنجه می‌شد، ابوبکر او را خرید و آزادش کرد. مشرکان گفتند: اگر تنها یک اوقیه<sup>۱</sup> پردازی، او را به تو می‌فروشیم. ابوبکر گفت: اگر قیمت او را یکصد اوقیه هم قرار دهی، او را از شما می‌خرم. سفیان گوید: آنگاه این آیه درباره‌اش نازل شد: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى...﴾ تا آخر سوره<sup>۲</sup>.

اگر به فرض گفته شود که همه صحابه مشمول این آیه هستند، باید گفت که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد امت است که مشمول آن شود. بنابراین او با تقواترین و برترین فرد این امت است؛ زیرا خداوند «اتقی» را همراه با صفات ابوبکر، توصیف نموده، صفاتی که او از تمام امت، کامل‌ترین آن‌ها را داراست. این صفات در این آیات بیان شده است: ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ [اللیل: ۱۸]<sup>۳</sup>.

«همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود».

و ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ [اللیل: ۱۹-۲۰]<sup>۴</sup>.

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

<sup>۱</sup> - اوقیه برابر با هفت مثقال است. یا وزن چهل درم سنگ می‌باشد. (مترجم).

<sup>۲</sup> - ابن جوزی گوید: علما اتفاق نظر دارند که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۸].

گویم: قبلاً ذکر شد که ابوبکر در حالی اسلام آورد که چهل هزار درهم داشت و سپس همه‌اش را در راه خدا مصرف نمود.

<sup>۳</sup> - «آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا مصرف می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد».

<sup>۴</sup> - «هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او به آن نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد».

در مورد دادن مال از جانب ابوبکر باید گفت که در احادیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که انفاق ابوبکر بهتر و برتر از انفاق دیگران است. و کمک و یاری ابوبکر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله کامل تر و بیشتر از کمک و یاری دیگران است. در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط کمال أبي بكر»<sup>۱</sup>: «هیچ مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانده است». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث از تمامی مال امت نفی کرده که همانند مال ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله نفع رسانیده باشد. پس چگونه ممکن است که اموال دیگران مشمول آیه قرار بگیرند ولی مال کسی که سودمندترین مال برای پیامبر صلی الله علیه و آله است، مشمول آن قرار نگیرد؟! ابوبکر از راه صدقه و هدایا و نذر دیگران امرار معاش نمی کرد بلکه تجارت می کرد و از راه تجارت و کسب و کار خودش، امرار معاش می نمود. و هنگامی که به خلافت رسید و به خاطر مشغول شدن به امور و مصالح مسلمانان نتوانست تجارت کند، از مال خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله امرار معاش می کرد که خداوند آن مال را برای ابوبکر قرار داده بود، و از مال مردم مصرف نمی نمود. و پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از مال دنیا را به ابوبکر نمی داد که تنها مختص به او باشد بلکه آنچه به او می داد از غنائم جنگی بود که دیگر مسلمانان هم از آن بهره مند بودند. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر مال می گرفت و آن را بر مسلمانان انفاق می نمود. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله او را به کار گرفته و تا جایی که معلوم است دستمزدی را به او نداده است. ابوبکر هیچ گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله نه مالی را خواسته است و نه حاجتی دنیوی، بلکه تنها علم و دانش دینی را از او خواسته است. و در صلح حدیبیه زمانی که ابوبکر به عروه بن مسعود گفت: شرمگاه لات را بمک، آیا ما فرار می کنیم و پیامبر صلی الله علیه و آله را رها می کنیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: اگر دست منت تو بر من نبود، قطعاً جوابت می دادم. و در مسند امام احمد آمده است: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضی الله عنه كَانَ يَسْقُطُ السُّوْطَ مِنْ

<sup>۱</sup> - احمد آن را اخراج کرده است. قبلاً نیز حدیث «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ» ذکر شد.

یده فلا یقول لأحد ناولني إياه، ویقول: إِنَّ خَلِيلِي أَمَرَنِي أَنْ لَا أُسْأَلَ النَّاسَ شَيْئاً<sup>۱</sup>.  
 «ابوبکر رضی اللہ عنہ تازیانه از دستش می افتاد و به کسی نمی گفت که آن را به دستم بده. و می گفت: همانا دوستِ محبوبم مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». پس ابوبکر راجع به نعمتی که جزایش داده شود، دورترین مردم، و راجع به نعمتی که جزایش داده نمی شود، اولی ترین و نزدیکترین شان بوده است. بنابراین او مستحق ترین و شایسته ترین کسی است که مشمول آیه فوق الذکر باشد. اما درباره اخلاص ابوبکر در جلب رضای پروردگارش، باید گفت که او کامل ترین فرد امت در این خصوص است، زیرا میان او و میان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم غیر از ایمان هیچ سبب دیگری وجود نداشته که ابوبکر به خاطر آن پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را دوست بدارد و مالش را خرج کند. و او پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را به خاطر رابطه خویشاوندی یاری نداده آن گونه که ابو طالب، او را یاری داد. و عمل و رفتار ابوبکر کاملاً خالصانه برای خداوند متعال بود<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، با ایمان ترین فرد امت اسلام

ایمان و یقینی که در دل ابوبکر بود، هیچ کسی در آن با او برابری نمی کند و هیچ کس نمی تواند مثل او باشد. ابوبکر بن عیاش گوید: ابوبکر در کثرت نماز و روزه بر هیچ یک از صحابه پیشی نگرفت، بلکه تنها با چیزی که در دلش جای گرفته بود، بر آنان پیشی گرفت. به همین خاطر گفته شده که اگر ایمان ابوبکر با ایمان تمام مردم روی زمین وزن شود، بدون شک ایمان ابوبکر برتری دارد. همچنان که در سنن از ابوبکر آمده که وی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هل رأى أحد منكم رؤيا؟ فقال رجل أنا رأيت كأن ميزاناً نزل من السماء فوزنت أنت وأبوبکر فرجحت أنت بأبي بکر، ثم وزن أبوبکر وعمر فرجح أبوبکر، ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر، ثم رفع الميزان. فاستاء لها رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم».

<sup>۱</sup> - از ابن ابوملیکه روایت است که گوید: «هنگامی که افسار از دست ابوبکر افتاد، با دست و بازویش شترش را می زد تا اینکه بایستد، و آنگاه افسار را برمی داشت. روای گوید که همراهان به وی گفتند: چرا به ما نگفتی که آن را به دستت بدهیم؟ ابوبکر گفت: همانا دوستم، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». [مسند احمد بن حنبل: ۱۱/۱، ۱۵۹/۵].

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۰۱/۴، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶ و ۳۷۶.

فقال: خلافة نومة، ثم يؤتى الله الملك من يشاء»<sup>۱</sup>.

«آیا یکی از شما خواب دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد همان جانشینی پیامبری است. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می‌دهد»<sup>۲</sup>.

### گواهی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً لَهُ قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا التَّمْتَتَ إِلَيْهِ الْبَقْرَةُ فَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّي إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. تَعَجُّبًا وَفَرَعًا. أَبَقْرَةً تَكَلَّمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَا رَاعٍ فِي عَنَمِهِ عَدَا عَلَيْهِ الذُّبُّ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً فَطَلَبَهُ الرَّاعِي حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ الذُّبُّ فَقَالَ لَهُ مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِذَلِكَ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا هُمَا ثَمٌّ»<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup>.

«در حالی که مردی، سوار بر گاوی بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام. مردم با تعجب و وحشت گفتند: سبحان الله، گاوی حرف می‌زند؟! و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرگ را دنبال کرد. گرگ به

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را به شماره ۴۶۳۴ و ترمذی آن را به شماره ۲۲۸۸ روایت کرده‌اند.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴/۲۷۳.

<sup>۳</sup> - بخاری آن را در مبحث فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است (ک ۴۱، ب ۴). و مسلم آن را در مبحث فضائل صحابه، باب فضائل ابوبکر و عمر، به شماره ۲۳۸۸ روایت کرده است.

<sup>۴</sup> - پیامبر صلی الله علیه و آله این را بدان جهت فرمود که از غلبه ایمان راستین‌شان و قوت یقین‌شان اطلاع داشت [فتح الباری: ۲۷/۷].

او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟ مردم با تعجب گفتند: سبحان الله! آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم و ابوبکر و عمر آنجا حضور نداشتند»<sup>۱</sup>.

### ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین شان

ابوبکر رضی الله عنه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می‌نمود و فتوا می‌داد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را تأیید می‌نمود. و این مقام عالی برای شخص دیگری غیر از او نبود. در حدیث صحیح آمده که ابوبکر در روز حنین گفت: «نه، قسم به خدا، به شیری از شیرهای خدا رو نمی‌آورد در حالی که پیامبر به خاطر دفاع از خدا و رسول خدا با دشمنان جهاد می‌کند و غنیمت آن جنگ را به تو می‌دهد. پیامبر فرمود راست می‌گوید آن غنیمت را به او بده، پس او آن غنیمت را به او داد»<sup>۲</sup>. و در صحیحین از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده که وی گوید: «ابوبکر عالم‌ترین فرد از میان ما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۴۴/۴ و ۲۵۳.

<sup>۲</sup> - مسلم آن را روایت کرده است. (ک ۳۲، ح ۴۱). و در آن حدیث آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و فرمود: هر کس یکی از دشمنان را بکشد و بر آن شاهی داشته باشد، غنیمت آن مقتول، مال اوست، راوی (ابو قتاده) گوید: من گفتم که چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ سپس نشستیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اش را تکرار نمود. راوی گوید: من بلند شدم و گفتم: چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ آنگاه نشستیم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای بار سوم فرموده‌اش را تکرار نمود. من هم دوباره بلند شدم. در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابو قتاده، تو را چه شده؟ من هم ماجرا را برایش نقل نمودم. آنگاه مردی از میان جماعت گفت: ای رسول خدا، او راست می‌گوید، غنیمت آن مقتول پیش من است. پس او را با دادن حقش راضی کن. در این حال ابوبکر گرفت: نه به خدا قسم! ... تا آخر حدیث».

بخاری نیز آن را روایت نموده است (ک ۵۷، ب ۱۸).

<sup>۳</sup> - این موضوع در ماجرای گریه ابوبکر خواهد آمد بدان گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخیر کردن بنده‌ای میان خوبی و خوشی دنیا و میان آنچه که نزد خداست، ذکر نمود.

بسیاری از علما مانند منصور بن عبدالجبار سمعانی<sup>۱</sup> و دیگران، نقل کرده‌اند که اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه ابوبکر صدیق عالم‌ترین فرد از میان امت است. این، امری واضح و آشکار است، زیرا امت اسلامی در زمان خلافت او در هر مسأله‌ای که اختلاف نظر داشته‌اند، ابوبکر با علم و ذکر دلیل از قرآن و سنت نبوی، آن را برایشان حل می‌کرد. و این به خاطر کامل بودن علم و عدالت ابوبکر صدیق و آگاهی کامل وی از ادله‌ای که اختلاف را رفع کند، می‌باشد. اغلب دلایل و براهینی که اختلاف نظر صحابه را رفع نموده، از جانب ابوبکر صدیق بوده، و تنها کمی از آن دلایل بوده که عمر یا دیگران آن را گفته باشند و ابوبکر آن را تأیید نموده باشد<sup>۲</sup>. و ابوبکر هر گاه به صحابه دستوری می‌داد، از وی اطاعت می‌کردند؛ همچنان که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را برای‌شان بیان نمود<sup>۳</sup> و آنان را بر ایمان ثابت گردانید<sup>۴</sup>.

سپس مکان دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را برای‌شان مشخص کرد<sup>۵</sup>. و میراث او را

<sup>۱</sup> - منصور سمعانی، و مروزی، یکی از علمای شافعی مذهب، آن را در کتابش «تقویم الأدلة» ذکر کرده است.

<sup>۲</sup> - این غیر از مسائلی است که بعداً ذکر می‌شود.

<sup>۳</sup> - آنگاه که قسمتی از صورت مبارکش آشکار شد و گفت: «بِأَيِّ أُمَّتٍ وَأُمِّي، طِبْتُ حَيًّا وَمَيِّتًا، وَقَالَ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ» «پدر و مادرم فدایت باد! چه زنده و چه مرده، خوشبو هستی. و گفت: هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته است...» بقیة ماجرا بعداً می‌آید.

<sup>۴</sup> - هنگامی که برای‌شان سخنرانی کرد و آنان را امیدوار و تشویق نمود. که بعداً از آن سخن به میان می‌آید.

<sup>۵</sup> - از عایشه رضی الله عنها روایت است که او گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد و صحابه راجع به مکان دفنش اختلاف نظر داشتند، ابوبکر گفت: فراموش نکرده‌ام آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «مَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُدْفَنَ فِيهِ» «خداوند جان هیچ پیامبری را قبض نمی‌کند مگر در جایی که او دوست داشته در آنجا به خاک سپرده شود». پس او را در خانه‌اش به خاک سپردند. (ترمذی آن را در کتاب «الشئائل» اخراج کرده است. همچنین ابویعلی، ابن ماجه و نسائی آن را روایت نموده‌اند.

برایشان توضیح داد<sup>۱</sup>. همچنین جنگ با مانعان زکات را برای صحابه توجیه کرد در آن موقعی که عمر رضی الله عنه در آن دچار شک شده بود<sup>۲</sup>. و برایشان روشن ساخت که خلافت از میان قریش است<sup>۳</sup>. و لشکر اسامه را برای جنگ آماده نمود<sup>۴</sup>. همچنین ابوبکر برای صحابه بیان کرد که خداوند بنده‌ای را میان دنیا و آخرت مخیر نموده است<sup>۵</sup>. و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در اولین حجی که از شهر مدینه گذارد، به خدمت گرفت. ابوبکر مناسک و اعمال حج را دقیق‌تر از عبادات می‌دانست. اگر وسعت و فراوانی علمش نمی‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خدمت نمی‌گرفت. ابوبکر در مکه، هنگام اولین حج، ندا سر داد که از این سال به بعد هیچ مشرکی حق زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نباید طواف کعبه نماید. و پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه علی به حج فرستاد. علی گفت: فرمانده هستم یا مأمور؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مأمور. آنگاه ایشان، ابوبکر را فرمانده علی نمودند. بنابراین علی از جمله کسانی بود که پیامبر به وی دستور داد تا گوش به فرمان و مطیع ابوبکر باشد. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را در نماز جانشین خویش ساخت. اگر علم و فقاقت ابوبکر نمی‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود نمی‌ساخت. این در حالی است که پیامبر غیر از ابوبکر کس دیگری را نه در حج و نه در نماز، جانشین خود قرار نداد. مبحث صدقه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرض نموده، انس از ابوبکر آن را اخذ

<sup>۱</sup> - اینکه هر مالی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به جا گذاشته، صدقه است و از او مالی به ارث برده نمی‌شود. در ماجرای «فدک» از آن سخن به میان می‌آید.

<sup>۲</sup> - پس از گفتگو و استدلال ابوبکر با صحابه، برایشان روشن شد که گفته او درست است، در نتیجه گفته‌اش را پذیرفتند. همانا عبارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «الا بحقها» «مگر در مقابل حق آن»، فقه و دانش عمیق = ابوبکر را روشن می‌سازد؛ چون این عبارت، در مورد جنگ با مانعان زکات جهت ادای آن، صریح است، و مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾. «و زکات را پردازند، آن‌ها را رها سازید». مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و ... تا آنجا که می‌فرماید: و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید» [منهاج السنة: ۳/۲۳۱؛ ۴/۲۲۹].

<sup>۳</sup> - بعداً از آن سخن به میان می‌آید.

<sup>۴</sup> - این موضوع در آخر کتاب خواهد آمد.

<sup>۵</sup> - این موضوع بعداً تحت عنوان: «الصدیق أحب إلى رسول الله» می‌آید.

نموده است. که حاوی صحیح‌ترین روایات در این زمینه است<sup>۱</sup> و فقهاء بر آن تکیه نموده‌اند. همچنین انس بعضی از روایات منسوخ را از ابوبکر اخذ نموده است، و این نشان می‌دهد که ابوبکر عالم‌ترین فرد نسبت به احادیث ناسخ است. هیچ گفته‌ای از ابوبکر که مخالف نص قرآن و سنت باشد، به خاطر سپرده نشده، و این نهایت خبِری و علم او را می‌رساند. خلاصه، هیچ مسأله‌ای از مسائل شریعت یافت نشده که ابوبکر در آن اشتباه نموده باشد، در حالی که دیگران در مسائل زیادی اشتباه نموده‌اند. همچنان که در جای خود به تفصیل آمده است<sup>۲</sup>. و بعد از او صحابه در مسائلی چند اختلاف نظر داشته‌اند، مانند مسأله جد و إخوه، عمریتین<sup>۳</sup>، عول و دیگر مسائل ارث. و در مسأله طلاق حرام، طلاق ثلاث با لفظ واحد، طلاق با لفظ البتة و دیگر مسائل طلاق اختلاف نظر داشتند. همچنین صحابه بعد از او در مسائل دیگری اختلاف نظر داشته‌اند که تا به امروز، مسائل اختلافی میان امت اسلامی بوده است. به علاوه، در اقوالی که پس از وفات ابوبکر صدیق با وی مخالفت شده، قول و رأی او راجح‌تر از قول کسانی بوده که پس از وفاتش با وی مخالفت کرده‌اند، از قبیل مسأله جد و إخوه... و جایز بودن فسخ حج به عمره با حج تمتع. از ابن عباس رضی الله عنهما به ثبوت رسیده که وی ابتدا به قرآن فتوا می‌داد، اگر حکمی را در قرآن نمی‌یافت، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا می‌داد، پس اگر آن حکم را در سنت هم نمی‌یافت، به قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و قول آن دو را بر قول دیگر صحابه مقدم می‌داشت. از پیامبر صلی الله علیه و آله هم ثابت شده که ایشان فرمودند: «اللَّهُمَّ فَفِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»<sup>۳</sup>: «خدایا، فهم و

<sup>۱</sup> - نگاه کنید به صحیح بخاری، ک ۲۴، ب ۳۷-۴۰.

<sup>۲</sup> - نگاه کنید به کتاب رفع الملام عن الأئمة الأعلام، اثر شیخ الاسلام ابن تیمیه.

<sup>۳</sup> - منظور دو مسئله از مسائل ارث است که عمر رضی الله عنه بدان فتوا داده، از این رو به «عمریتین» مشهور است. (مترجم).

<sup>۳</sup> - مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۶۶؛ در صحیح مسلم، ک ۴۴، ح ۱۳۸ «اللَّهُمَّ فَفِّهْهُ...» آمده و در صحیح بخاری، ک ۶۲، ب ۲۵ «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ» و «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ» آمده است. حکمت اکتسابی در غیر نبوت است.



درک دین را به ابن عباس بده و علم تأویل را به او یاد بده»<sup>۱</sup>.

### علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه

خلفای چهارگانه در تبلیغ کلیات دین و ترویج اصول دین و دنباله‌روی مسلمانان از آنان در این گونه مسائل، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ مانند جمع‌آوری قرآن در مصاحف توسط ابوبکر و عمر. سپس عثمان رضی الله عنه قرآن را تنها در چند مصحفی جمع‌آوری نمود که آن را به بعضی از کشورها فرستاد. در واقع اهتمام به جمع‌آوری قرآن و تبلیغ آن، مهمتر از بقیه مسائل است. همچنین بعضی دیگر از کارهای مهمی که تنها خلفای راشدین انجام دادند، عبارتند از: تبلیغ احکام اسلامی به مردم سایر کشورها، جهاد و مبارزه‌شان به خاطر آن، جانشین خود قرار دادن فرماندهان و علما در این خصوص، و تصدیق آنان از جانب فرماندهان و علما در آنچه که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ کرده‌اند. و علمای دین هم تمام احکام و مسائل دینی‌ای که از خلفای راشدین گرفته‌اند، به دیگران رسانده‌اند تا اینکه دین اسلام، به صورت متواتر و آشکار و معلوم برای نسل‌های بعدی تا روز قیامت نقل شده است؛ به گونه‌ای که به وسیله آن حجت و برهان آشکار برای همه اقامه شده و راه راست دین برای همه روشن شده باشد. و به وسیله آن آشکار شده که این بزرگواران خلفای هدایت یافته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علم و عمل را در میان امتش به جا گذاشتند. همچنان که آنانی که پس از صحابه آمدند و مردم به عملشان نیاز پیدا کردند، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیث زیادی را نقل کردند که خلفای چهارگانه و بزرگان صحابه آن‌ها را نقل نکردند، زیرا آنان نیازی به نقل آن‌ها نداشتند، چون مسلمانانی که در زمان آنان بودند، این احادیث را همانند آنان می‌دانستند. به همین خاطر احادیثی از ابن عمر، ابن عباس، عائشه، انس، جابر، ابوسعید خدری رضی الله عنه و دیگر صحابه روایت شده که از علی و عمر روایت نشده است در حالی که علی و عمر از همه اینان عالم‌تر بوده‌اند.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۹۶/۲؛ ۱۱۳/۳؛ ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵؛ ۱۳۵/۴ - ۱۳۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱ و ۲۹۶. و نگاه

گذشته از آن، گاهی در نزد شخص مفضول علم قضیه معینی هست که شخص افضل آن را نمی‌داند، در نتیجه از او استفاده می‌کند و این موجب نمی‌شود که شخص مفضول به طور مطلق عالم‌تر از شخص فاضل باشد. به همین خاطر خلفای راشدین، از بعضی از صحابه علمی را دریافت کرده‌اند که خود نداشته‌اند؛ همچنان که ابوبکر علم میراث جد را از محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه گرفته، عمر دیه جنین و ارث دادن زن از دیه شوهرش و امثال آن را از دیگری گرفته، عثمان حدیث ماندن زنی را که شوهرش فوت کرده در خانه‌اش تا اینکه عده‌اش تمام شود، از دیگری گرفته، و علی حدیث نماز توبه را از دیگری اخذ نموده است.<sup>۱</sup>

### ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود

ابوبکر رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی بود. عمر، عثمان، علی، زید بن ثابت، عامر بن فهیره، عبدالله بن ارقم، ابی بن کعب، ثابت بن قیس، خالد بن سعید بن عاص، حنظله بن ربیع اسدی، معاویه، و شرحبیل بن حسنه - خداوند از همه‌شان راضی باد! - دیگر کاتبان وحی بودند.<sup>۲</sup>

### ابوبکر، پارساترین صحابه

اهل علم می‌گویند: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زاهدترین مردم در دین، ابوبکر و عمر هستند، زیرا ابوبکر تمام اموالی که از راه تجارت کسب کرده بود، در راه خدا خرج

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۱۳/۴، ۱۱۴ و ۴۵۹.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نمونه‌های دیگری را در این زمینه ذکر کرده که من به خاطر اختصار آن‌ها را حذف نموده‌ام. ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده است: در خصوص روایت حدیث و فتوا دادن از جانب ابوبکر باید گفت که وی تنها دو سال و شش ماه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد. و تنها برای حج یا عمره از مدینه خارج شده، و مردم نیاز به نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله که نزدش بود، نداشتند، زیرا تمام اطرافیانش به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بودند و تمامی آن احادیثی که نزد ابوبکر بود، می‌دانستند. او تنها یک‌صد و چهل و دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را با سند روایت نموده است [منهاج السنة: ۱۳۹/۴ و ۱۴۰].

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۲۷۷/۲. گویم: ابوبکر برای سراقه بن مالک در سفر هجرت به مدینه، بعضی از پیام وحی را نوشته است.

کرد. و هنگامی که خلافت را به دست گرفت به بازار رفت و خرید و فروش می‌کرد و کسب روزی می‌نمود. عمر و علی او را دیدند که لباس‌های خطدار در دستانش است. عمر به او گفت: کجا می‌روی؟ ابوبکر گفت: آیا گمان کرده‌ای که من معیشت و وسیله زندگانی را برای زن و فرزندانم ترک نموده‌ام؟ عمر این خبر را به ابوعبیده و مهاجرین رساند و آنان هم چیزی از بیت المال را برایش مقرر نمودند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده را سوگند داد. آنان برایش قسم خوردند که گرفتن دو درهم در روز برایش حلال است. سپس ابوبکر، مالش را در بیت المال گذاشت و از آن به بعد از طریق بیت المال زندگی خود و خانواده‌اش را به سر می‌برد. سپس در نزدیکی وفات، به عائشه دستور داد که آنچه را از مال مسلمانان در مال او داخل شده، به بیت المال بازگرداند. عایشه، یک جامه سائیده و کهنه که پنج درهم هم نمی‌ارزید، کنیزی حبشی که به پسر ابوبکر شیر می‌داد، برده‌ای حبشی، و شتری آبکش را یافت و آن‌ها را به عمر داد. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت: آیا خانواده ابوبکر این اموال را دزدیده‌اند؟ عمر گفت: نه، سوگند به پروردگار کعبه، ابوبکر در زمان حیات خود هیچ گاه به خاطر آن اموال مرتکب گناه و کاری حرام نشده و من بعد از مرگش آن را بر می‌دارم. آنگاه گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر، به راستی امیران پس از خودت را دچار سختی کردی<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

### ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا ﷺ

شجاعت به دو معنی آمده است: یکی، دلاوری و پایداری قلب هنگام خطرات و حوادث وحشت‌انگیز. و دیگری، پیکار و مبارزه سخت جسمی، به اینکه شخص، افراد زیادی را بکشد و کشتار عظیمی را به پا کند. مبارزه، هم نیاز به تدبیر و اندیشه دارد و هم نیاز به شجاعت قلب و دلاوری و مبارزه با دست دارد. نیازی که مبارزه به تدبیر و اندیشه و شجاعت در قلب و در

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۱۷/۱؛ ۱۲۹/۴.

<sup>۲</sup> - ابن تیمیة از ابن حزم نقل کرده که ابوبکر از مال دنیا روی برتافته است. (منهاج السنة: ۱۳۰/۴) و فتح الباری: ۱۳/۷. زبیر بن بکار عروه از عایشه روایت نموده که ابوبکر هنگامی که از دنیا رفت، هیچ دینار و درهمی را به جای نگذاشت.

عقل خالص دارد، بیشتر از نیازی است که به قدرت و توانایی جسمی دارد. و فضیلت شجاعت در دین تنها به خاطر جهاد در راه خداست و گرنه شجاعت در صورتی که صاحبش برای جهاد در راه خدا از آن استفاده نکند، از دو حال خارج نیست: یا آسیب و ضرر را متوجه او می‌گرداند در صورتی که در راه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی، آن را به کار گیرد، و یا هیچ نفع و سودی به وی نمی‌رساند در صورتی که آن را در مواردی به کار گیرد که او را به خداوند نزدیک نمی‌گرداند.

ابوبکر رضی الله عنه شجاع‌ترین انسان بود و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کسی از او شجاع‌تر نبود. او از عمر شجاع‌تر بود. و عمر از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع‌تر بود. این چیزی است که هر کسی که از سیرت و احوال و اوضاع آنان باخبر باشد، آن را می‌داند؛ زیرا ابوبکر اقدام به کارهای ترسناک و وحشتناکی نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدای اسلام تا آخرش، اقدام به آن نموده است. ابوبکر در این کارها هیچ ترسی به دل نداد، بر وی سنگینی ننموده و هیچ گاه شکست نخورده است. او در مواقع خطرناک پیش‌روی می‌کرد و با جان خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محافظت و پاسداری می‌نمود. گاهی با دستش با مشرکان جهاد می‌کرد، گاهی با زبانش و گاهی با مالش. و در تمامی این‌ها پیشقدم و پیش‌رو بود.

در روز بدر به تنهایی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیمه بود در حالی که می‌دانست دشمن قصد مکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دارند. او در این موقع ثابت دل و بی‌باک و کاملاً متین و حواس جمع بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کمک و یاری و پشتیبانی می‌نمود، از او دفاع می‌کرد، و به او می‌گفت که ما به نصرت و یاری خداوند مطمئن هستیم. به سمت دشمن نگاه می‌کرد، دقت می‌کرد که آیا دشمن با مسلمانان مبارزه می‌کنند یا نه. به صف‌های مسلمانان نگاه می‌کرد تا اینکه به هم نخورده و آشفته‌گی در صفوف مسلمانان ایجاد نشود. و تمامی دستورات و سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این هنگام را به مسلمان می‌رساند<sup>۱</sup>. در حدیث صحیح آمده است:

<sup>۱</sup> - در صحیح مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده که او گفت: در روز بدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مشرکان نگاه کرد که آنان هزار نفرند و همراهانش سیصد و نوزده نفر بودند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به قبله کرد سپس دستانش را بالا کشید و شروع به فریاد طلبیدن پروردگارش نمود: «اللَّهُمَّ أَجِزْ»

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْعَرِيشِ مَعَهُ الصَّدِيقُ أَخَذَتْ رَسُولَ اللَّهِ نَعْسَةٌ مِنَ النُّوْمِ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ مَبْتَسِماً فَقَالَ: أَبْشِرْ يَا أَبَا بَكْرٍ هَذَا جَبْرَيْلُ عَلَى ثَنَائِهِ النِّعَاقُ.»  
 «هنگامی که رسول الله ﷺ در روز بدر به همراه ابوبکر صدیق در خیمه بود، چرت و پینکی زد. سپس با حالت تبسم بیدار شد و فرمود: مژده بده ای ابوبکر، این، جبرئیل است که بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است.» در روایت ابن اسحاق آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «أَبْشِرْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنَّكَ نَصَرَ اللَّهَ، هَذَا جَبْرَيْلُ أَخَذَ بَعْنَانَ فَرَسِهِ يَقُودُهُ عَلَى ثَنَائِهِ النِّعَاقُ»<sup>۱</sup>. «مژده بده ای ابوبکر، نصرت و یاری خداوند شامل حالت شده، این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته و آن را می‌راند و بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است.»

سپس پیامبر ﷺ و ابوبکر بعد از آن ماجرا از خیمه خارج شدند و پیامبر ﷺ مشتی خاک به طرف کافران پرتاب کرد؛ پرتابی که خداوند در قرآن از آن سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷].

لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَتِ مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكُ هَذِهِ الْعَصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ.»  
 «خدایا، به آنچه که به من وعده داده‌ای، وفا کن. پروردگارا، آنچه را که به من وعده داده‌ای، به جا آر. خداوندا، اگر این جماعت از مسلمانان را از بین ببری، دیگر بر روی زمین پرستش نمی‌شود.» مدام پروردگارش را به فریاد می‌طلبید در حالی که دستانش رو به قبله بالا کشیده بود تا اینکه جامه‌اش از شانه‌هایش افتاد. ابوبکر پیش او رفت و جامه‌اش را گرفت و آن را بر شانه‌هایش گذاشت. سپس پشت سرش ایستاد و گفت: به فریاد طلبیدن پروردگارت بس است، زیرا بدون شک او به آنچه که به تو وعده داده، وفا می‌کند و آن را به جا می‌آورد. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾<sup>۱</sup>. «(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان کمک می‌خواستید، و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک‌هزار از فرشتگان پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم.» پس خداوند در این جنگ پیامبر ﷺ را با فرشتگان یاری داد. [صحیح مسلم: ک ۳۲، ب ۱۸، ص ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴، صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۴].

<sup>۱</sup> - از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جَبْرَيْلُ أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ - عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ.» «پیامبر ﷺ در روز بدر فرمود: این جبرئیل است که سر اسبش را گرفته و وسایل جنگی بر روی آن است.» [صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۱۱]. ابن کثیر در کتاب البداية والنهاية: جلد ۲۷۶/۳، ۲۸۰، ۲۸۳ و ۲۸۴ طرق این حدیث و راویان آن را ذکر کرده است.

«این شما نبودید که آن‌ها را کشتید، بلکه خداوند آن‌ها را کشت.»  
 ابوبکر صدیق در این هنگام با کافران مبارزه می‌کرد تا جایی که پسرش، عبدالرحمن به او گفت: در کارزار بدر تو را دیدم و از تو روی گردانیدم. ابوبکر گفت: اما اگر من تو را می‌دیدم، تو را می‌کشتم.  
 مسلمانان دو بار شکست خوردند؛ در جنگ اُحد و جنگ حُنین. براساس آنچه که در سیره‌ها و مغازی آمده، در این دو جنگ ابوبکر و عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان پایداری و مقاومت کردند و به همراه مسلمانانی که شکست خوردند، آنان شکست نخوردند و تا آخر جنگیدند.<sup>۱</sup>

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و بزرگ‌ترین و ناگوارترین مصیبت به مسلمانان روی آورد تا جایی که این حادثه عقل‌ها را سست گردانید: یکی وفاتش را انکار می‌کرد، یکی با دلسردی در جای خود نشسته بود، و دیگری متحیر و سرگشته مانده بود. معلوم نبود چه کسی بر او می‌گذرد و چه کسی بر او سلام می‌کند. آنان آن قدر گریه و زاری می‌کردند که با همان حالت بر پهلو می‌خفتند. آنان در نمونه‌ای از قیامت افتاده بودند. گویی که آن، قیامت صغری برگرفته از قیامت کبری بود. اکثر بادیه‌نشینان از دین اسلام برگشتند و دلاوران‌شان خوار و دل شکسته گشتند. اما در این هنگام ابوبکر صدیق رضی الله عنه با قلبی استوار و دلی شجاع پابرجا بود و ناشکیبایی و بی‌تابی نکرد و سست و ضعیف دل نشد. به راستی خداوند صبر و یقین را در وجود او جمع کرده بود. پس، او وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مسلمانان اعلام کرد و به آنان خبر داد که خداوند آنچه را که نزدش بوده برای پیامبرش اختیار کرده است. و به آنان گفت: «مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ» «هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته، و هر کس خدا را پرستش می‌کرد، همانا خداوند زنده است و هیچ‌گاه نمی‌میرد». آنگاه این آیه را تلاوت نمود:

<sup>۱</sup> - هنگامی که در جنگ اُحد آن مصیبت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد و مشرکان رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترسید که مبادا مشرکان برگردند از این‌رو فرمودند: چه کسی به دنبالشان می‌رود؟ هفتاد نفر به زودی پاسخ دادند که از میان آن‌ها، ابوبکر و زبیر هم بودند. بخاری آن را از عایشه روایت کرده است. [نگا: بخاری، ک ۶۴، ب ۲۵].

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْفَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾  
[آل عمران: ۱۴۴].

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند، و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

سپس برای‌شان خطبه خواند. و آنان را ثابت قدم و پابرجا و استوار ساخت و آنان را دل‌داری و دل‌گرمی داد و آنان را امیدوار و تشویق کرد. انس گوید: «ابوبکر رضی الله عنه برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را امیدوار و تشویق می‌کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و دلیر شدیم.» ابوبکر با مشورت صحابه شروع به آماده کردن لشکر اسامه کرد<sup>۱</sup>. و با مشورت آنان جهت جنگ با مرتدین کم‌کم دست به کار شد. همچنین شروع به جنگ با مانعان زکات نمود<sup>۲</sup> حتی عمر با آن همه قدرت و شجاعتش به او می‌گفت: ای خلیفه رسول خدا ﷺ، با مردم مدارا کن. ابوبکر گفت: بر سر چه چیزی با آنان مدارا کنم، بر سر دین ساخته و پرداخته، یا بر سر شعر جعلی و ساختگی؟

گویم: از جمله کارهایی که شجاعت ابوبکر را می‌رساند، دفاع وی از پیامبر ﷺ بدان گاه که عقبه بن ابومعیط خواست او را خفه کند. همان طور که قبلاً ذکر شد. و قبلاً اشاره به موضع‌گیری ابوبکر در سفر هجرت شد، بدان گاه که با پیامبر ﷺ به قصد هجرت به مدینه، از مکه خارج شدند و پیامبر ﷺ زیر تخته سنگی خوابید و ابوبکر برخاست و از پیامبر ﷺ محافظت و پاسداری می‌نمود.... روایت شده که وقتی به ابوبکر گفته شد: حوادث و اتفاقاتی برای تو پیش آمده که اگر برای کوه‌ها پیش می‌آمد، کوه‌ها را در هم می‌شکست و اگر برای دریاها

<sup>۱</sup> - این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

<sup>۲</sup> - این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

پیش می‌آمد، دریاها را به خشم می‌آورد، اما تو را ندیدیم که ضعف و سستی‌ای از خود نشان دهی. ابوبکر گفت: بعد از آن شبی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور بودم، هیچ‌گاه ترس و وحشت به دلم راه نیافته است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که غم و اندوه مرا دید، فرمود: «نباید نگران باشی ای ابوبکر، زیرا خداوند متعال این امر را با نزول اجلال و رحمت به عهده گرفته است»<sup>۱</sup>.

ابوبکر رضی الله عنه در عین شجاعت و دلیری فطری و خدادادی، دارای شجاعتی دینی و ایمان و یقینی قوی به خداوند عز و جل بود. و اطمینان و اعتمادی کامل داشت به اینکه خداوند او و مؤمنان را یاری می‌دهد. چنین شجاعتی تنها برای کسی حاصل می‌شود که قلبی قوی و دلی استوار داشته باشد. اما این شجاعت هنگام زیاد شدن ایمان و یقین، زیاد می‌شود و هنگام نقص ایمان و یقین، آن هم رو به نقص و کمی می‌رود. پس کسی که یقین داشته باشد که بر دشمنش چیره می‌شود، در این صورت بر او دلیری می‌نماید، برخلاف کسی که چنین نیست. و این امر از بزرگ‌ترین شجاعت مسلمانان و دلیری نمودن آنان بر دشمن‌شان است. گذشته از این، هر انسانی که از سیرت و زندگانی صحابه باخبر باشد، می‌داند که ابوبکر از همه صحابه قلبی قوی‌تر داشته و هیچ‌یک از آنان در این زمینه حتی نزدیک به او هم نبوده‌اند، زیرا از وقتی که خداوند پیامبرش را مبعوث نموده تا زمانی که ابوبکر از دنیا رفته، او پیوسته فردی مجاهد و دلیر و شجاع و دلاور مردی بوده که هیچ‌گاه در جنگ با دشمنش بیم و ترسی به دل راه نداده است. بلکه حتی در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که دل‌های اکثر صحابه ضعیف و سست

<sup>۱</sup> - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، نفاق پدیدار گشت، عرب‌ها مرتد شدند، و انصار کناره‌گیری کردند. اگر آنچه برای پدرم پیش آمد، برای کوه‌های محکم و استوار پیش می‌آمد، قطعاً آن‌ها را در هم می‌شکست». ترمذی آن را از عایشه به شماره ۱۰۲۳ روایت کرده است. و از ابوبکر روایت است که گوید: «بعد از آن شبی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در غار ثور بودم، هیچ‌گاه نگرانی از چیزی به وجود من راه نیافته، و به خاطر دین اسلام اندوه و ترس برای کسی به دلم راه نیافته است، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که غم و نگرانی‌ام به خاطر او و به خاطر دین را دید، به من گفت: «هون عليك، فإن الله عز و جل قد قضی لهذا الأمر بالنصر والتمام» «آرام باش، زیرا خداوند عز و جل این امر را با یاری دادن و نزول اجلال و رحمت مقدر فرموده است». [ابن عساکر آن را اخراج کرده است. کنز العمال: ۴۸۶/۱۲].



شده بود، او تنها کسی بود که آنان را ثابت قدم و استوار گردانید و آنان را دلداری داد. (همچنان که قبلاً این موضوع بیان شد) و در روز فتح مکه هنگامی که پیامبر ﷺ داخل مکه شد، ابوبکر به عنوان سردسته مهاجرین در سمت راست پیامبر ﷺ بود و اسید بن حضیر به عنوان سردسته انصار در سمت چپ پیامبر ﷺ بود.<sup>۱</sup>

### ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا ﷺ

از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. فَقُلْتُ مِنَ الرَّجَالِ فَقَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَعَدَّ رَجَالًا»<sup>۲</sup>.

«پیامبر ﷺ او را بر سر لشکر ذات السلاسل فرستاد. پس نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم از میان مردان چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: پدرش. گفتم بعد از او چه کسی؟ فرمود: سپس عمر بن خطاب. و چند مرد دیگری را نام برد.»

در احادیث «مخاله»<sup>۳</sup> که به حد تواتر رسیده، آن گونه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است، از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گوید: «پیامبر ﷺ برای مردم خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَأَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». «همانا خداوند متعال بنده‌ای را میان دنیا و میان آنچه که نزد خداست، مخیر کرده و او آنچه را که نزد خداست، انتخاب نموده است.» آنگاه ابوبکر گریه کرد و گفت: با پدر و مادرمان فدایت شویم! ابوسعید خدری گوید: آن کسی که میان دنیا و آنچه که نزد خداست، مخیره شد، رسول الله ﷺ بود، و ابوبکر از همه ما عالم‌تر به آن بود. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ، إِنَّ

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۶۴/۴-۱۶۷، ۲۶۲، ۲۸۵ و ۲۸۶. با کمی اختصار در بعضی جاها و پس و پیش نمودن بعضی از مطالب آن.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵؛ صحیح مسلم: ک ۴۴، ح ۸.

<sup>۳</sup> - مخالّه به معنای رابطه دوستی خالص و صمیمانه کسی با دیگری است (مترجم).

أَمَّنَ النَّاسَ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةَ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتَهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ إِلَّا بَابُ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

«ای ابوبکر! گریه نکن. سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است. آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان، فرمود: تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضی الله عنه را.»

همچنین بخاری این حدیث را از طریق ابن عباس بدین صورت روایت کرده که بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفات، در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي فُحَّافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ خُلَّةَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ حَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ حَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ». وفي رواية: «وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»<sup>۲</sup>.

«ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر رضی الله عنه را برمی‌گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است.»

و افزود: «همه دریچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دریچه خانه ابوبکر رضی الله عنه را.»

گویم: ابن تیمیه رحمته الله بقیه احادیث و روایات راجع به موضوع «مخاله» را ذکر کرده و سپس می‌گوید: تمامی این نصوص، مختص بودن ابوبکر به فضائل و برتری‌های هم‌نشینی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و به جای آوردن تمامی حقوق آن

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۸، ب ۸۰ و ک ۶۲، ب ۵؛ صحیح مسلم: ک ۴۴، ح ۲-۷.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۸، ب ۸ و ک ۶۲، ب ۵.

را نشان می‌دهند، چیزی که کس دیگری از آن بهره‌مند نیست. این ویژگی برای ابوبکر تا آنجا رسیده که اگر رابطه دوستی خالص و صمیمانه با مخلوق ممکن می‌بود تنها ابوبکر مستحق آن می‌بود که خلیل و دوست صمیمی پیامبر ﷺ باشد. اما چون دوستی خالص مستلزم نهایت و کمال محبت است، از این رو چنین رابطه‌ای تنها با خداوند درست است.

این نصوص صراحتاً بیان می‌دارند که ابوبکر محبوب‌ترین و بهترین انسان در نزد پیامبر ﷺ بود.<sup>۱</sup>

### حمایت پیامبر ﷺ از ابوبکر

آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از ابوبکر حمایت و جانبداری می‌نمود و مردم را از رویارویی و نزاع با وی، نهی می‌کرد. بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم .. دنباله حدیث را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup> و در آن آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فُقُلْتُمْ: كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ. وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي فَمَا أُوزِي بَعْدَهَا»<sup>۳</sup>. «همانا خداوند مرا به سوی

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۵۳/۴ و ۲۵۴.

<sup>۲</sup> - این حدیث در مبحث «پیشی گرفتن ابوبکر در اسلام آوردن»، ذکر شد.

<sup>۳</sup> - گویم: برای ابوبکر و ربیع بن کعب اسلمی، ماجرای مشابهی با این ماجرا اتفاق افتاده است، در مسند ربیع آمده که او گوید: «به پیامبر ﷺ خدمت می‌کردم و او در عوض، زمینی را به من داد و زمینی را هم به ابوبکر داد. روزگار سپری شد و روزی از روزها با ابوبکر بر سر درخت خرما و میوه‌اش اختلاف پیدا کردیم. ابوبکر گفت: آن خوشه در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است، و من گفتم: نه، در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است. در نتیجه بین من و ابوبکر جر و بحث و نزاع بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود. بعداً پشیمان شد و به من گفت: ای ربیع، تو هم حرفی مثل آن به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ابوبکر گفت: یا این کلمه را به من می‌گویی، و یا اینکه از رسول الله ﷺ برای این کار یاری می‌خواهم. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ربیع گوید: ابوبکر زمین را ترک کرد و به نزد پیامبر ﷺ رهسپار شد، من هم به دنبالش رفتم. کسانی که تازه اسلام آورده بودند، آمدند و گفتند: خدا به ابوبکر رحم کند به خاطر چه از رسول الله ﷺ علیه تو کمک می‌گیرد در حالی که

شما مبعوث کرد و شما در جواب دعوت من گفتید: دروغ می‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت».

### ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرد

در هیچ جای قرآن نیامده که خداوند ابوبکر را سرزنش نماید. و ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرده است. بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان در یکی از خطبه‌هایش فرمودند: «أیها الناس اعرفوا لأبی بکر حقه، فإنه لم یسؤنی قط»<sup>۱</sup>.

او بود که آن کلمه ناخوش را به تو گفت. گفتم: آیا می‌دانید این مرد کیست؟ این، ابوبکر است: دومین نفر در غار ثور، و ریش سفید و بزرگمرد اسلام. شما را برحذر می‌دارم از اینکه چنین حرف‌هایی بزنید. او با این حرف‌هایی که می‌زنید، می‌بیند که شما مرا علیه او یاری می‌کنید، آنگاه ناراحت می‌شود و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رود و او هم به خاطر ناراحتی‌اش خشمگین می‌شود و خداوند هم به خاطر خشم و ناراحتی آن دو، خشمگین می‌شود، در نتیجه ربیعه نابود می‌شود. گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهی؟ گفتم: برگردید. آنگاه ابوبکر به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شد و من هم با احتیاط و یواشکی او را دنبال کردم تا اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ماجرا را برایش بازگو = = نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را رو به من بلند نمود و فرمود: ای ربیعه، چه چیزی برای تو و ابوبکر صدیق پیش آمده؟! گفتم: ای رسول خدا، ماجرا چنین و چنان بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود و سپس به من گفت: آنچه را که به تو گفته‌ام، به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوب، حرفش را رد مکن و در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر، آنگاه ابوبکر رو به آن طرف کرد در حالی که می‌گریست». (طبرانی آن را از ربیعه اسلمی روایت کرده است). ابن حجر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» گوید: در اسناد این روایت، مبارک بن فضاله وجود دارد که حدیثش، حسن است و بقیه راویان آن، اهل ثقه و مورد اعتمادند. [مجمع الزوائد: ۴۵/۹]. امام احمد نیز این حدیث را روایت کرده و در آن بعد از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «ولی در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر»، عبارت: «آنگاه گفتم .... تا آخر» آمده است. [فتح الباری: ۲۶/۷].

<sup>۱</sup> - از سهل بن یوسف بن سهل بن مالک از پدرش، و او هم از پدر بزرگش که برادر کعب بن مالک است، روایت شده که وی گفته است: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت، بالای

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است»<sup>۱</sup>.

### دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ با دختر ابوبکر ازدواج نمود. و او از میان تمام همسران پیامبر ﷺ، در نزد او از همه محبوب‌تر بود. این چیزی است که هیچ یک از صحابه بجز عمر رضی الله عنه، از این فضیلت بهره‌مند نیست، اما دختر عمر، حفصه به پای عایشه نمی‌رسید، بلکه حتی پیامبر ﷺ حفصه را طلاق داد و سپس به او رجعت نمود. هنگامی که سوده نوبت همبستری خود را با اجازه پیامبر ﷺ به عایشه داد، پیامبر ﷺ دو شب نزد عایشه می‌رفت<sup>۲</sup>. پس نسبت خویشاوندی ابوبکر با پیامبر به گونه‌ای بود که هیچ یک از صحابه چنان نبودند. از پیامبر راستگو به ثبوت رسیده که فرمودند: «فَضَّلَ عَائِشَةَ عَلَى النَّسَاءِ كَفَضَّلَ الرَّيْدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ»<sup>۳</sup>. «فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همانند فضل و برتری ترید گوشت بر سایر غذاهاست».

منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَسُوْنِي قَطُّ». «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است». ابن منده آن را اخراج کرده و گفته که این حدیث، غریب است و تنها از این طریق روایت شده است [کنز العمال: ۵۰۴/۱۲].

طبرانی از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَسُوْنِي قَطُّ فَاعْرِفُوا لَهُ ذَلِكَ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَاضٍ عَنْهُ وَعَنْ عَمْرٍو، وَعَثْمَانَ، وَعَلِيَّ، وَطَلْحَةَ، وَالزَّبِيرَ، وَسَعْدَ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالْمُهَاجِرِينَ الْأُولِينَ فَاعْرِفُوا ذَلِكَ لَهُمْ». «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است، پس قدرش را بدانید و شما هم در حق او بدی نکنید. ای مردم، همانا من از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و مهاجرین اولین راضی و خشنودم، پس شما هم قدرشان را بدانید و از آنان راضی و خشنود باشید».

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۶۴/۴.

<sup>۲</sup> - آن چنان که در صحیح بخاری: ک ۶۷، ب ۹۸؛ و صحیح مسلم: ک ۱۷، ب ۱۴ آمده است.

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۳۰؛ صحیح مسلم: ک ۴۲، ب ۱۳.

و در حدیث صحیحی که عمرو بن عاص آن را روایت کرده، آمده است که او گفت: «قلت یا رسول الله آیا النساء أحب إليك؟ قال: عائشة»<sup>۱</sup>.  
 «گفتم ای رسول خدا، کدام یک از زنان در نزد تو از همه محبوبتر است؟  
 فرمود: عایشه».

عایشه همدم و همنشین و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر نبوت و کامل شدن دین اسلام بود، از این رو درجه والایی از علم و ایمان برایش حاصل شده که برای کسانی که تنها در آغاز نبوت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حاصل نشده است، زیرا عایشه بیشتر از همه به امت اسلام نفع رسانیده و علوم دینی و سنت‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به امت اسلام رسانیده که دیگران آن را نرسانده‌اند.<sup>۲</sup>

اهل سنت بر بزرگداشت و احترام و دوستی عایشه اتفاق نظر دارند. همچنین متفق‌اند که در میان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مادران مؤمنان، عائشه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه‌شان محبوبتر بوده و در نزد مسلمانان از همه‌شان احترام بیشتری دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مسلمانان به وسیله هدایایی که به یکدیگر می‌دادند، می‌خواستند که روزگاری همانند روزگار عایشه داشته باشند»<sup>۳</sup>، چون می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا چه حدی به او محبت می‌ورزید. تا جایی که همسرانش بر آن رشک می‌بردند و فاطمه رضی الله عنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند تا به او بگوید: همسرانت از تو می‌خواهند که در حق دختر ابوبکر عدالت را رعایت نماید، و بیش از حد به او محبت نورزد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه گفت: آیا دوست نداری آنچه را که من دوست دارم؟ فاطمه گفت: چرا دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس عایشه را دوست بدار». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد.<sup>۴</sup> همچنین در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «يَا عَائِشَةُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ

<sup>۱</sup> - تخریج آن قبلاً ذکر شد.

<sup>۲</sup> - ابن تیمیّه رحمته الله آن را در مبحث «برتری میان او و خدیجه» آورده است.

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۳۰.

<sup>۴</sup> - صحیح مسلم: شماره ۲۴۴۲.

عَلَيْكَ السَّلَامَ. قَالَتْ قُلْتُ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، تَرَى مَا لَأَتْرَى<sup>۱</sup>. «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌کند. عایشه گفت: سلام و رحمت خداوند بر او باد! تو چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم». و پیامبر ﷺ در بیماری‌اش که در آن فوت نمود می‌گفت: «أین أنا الیوم». «امروز من کجایم؟» خواست در نزد عایشه بماند<sup>۲</sup>. سپس از همسرانش اجازه گرفت که هنگام بیماری در خانه عایشه باشد. پس در خانه او بیمار شد و در آنجا ما بین بالای سینه و گردن عایشه و در دامن او وفات یافت<sup>۳</sup>. عایشه رضی الله عنها شخصی پر خیر و برکت برای امت پیامبر ﷺ بود تا جایی که اسید بن حضیر هنگامی که خداوند آیه تیمم را به سبب عایشه نازل فرمود، گفت: «ای خاندان ابوبکر، این اولین خیر و برکت شما نیست (بلکه شما خیر و برکت زیادی داشته‌اید)، هیچ گاه امر ناخوشایندی برای تو پیش نیامده مگر آنکه خداوند در آن، خیر و برکتی را برای مسلمانان قرار داده است»<sup>۴</sup>. قبل از این آیه، آیات تبرئه عایشه از آن تهمت‌هایی که تهمت زنان به او بستند، نازل شد که خداوند با نازل کردن این آیات، عایشه را از بالای هفت طبقه آسمان هم میرا نمود و او را از حمایت شدگان و نگهدارشدگان از فساد قرار داد<sup>۵</sup>.

### ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبرص، از ویژگی‌های ابوبکر است

پدر ابوبکر بنا به اتفاق همه به پیامبر ﷺ ایمان آورد. همچنین مادرش، فرزندان و نوه‌هایش همگی به پیامبر ﷺ ایمان آوردند. ابوقحافه در مکه انسان بزرگی بود و در سال فتح مکه اسلام آورد که ابوبکر او را پیش پیامبر ﷺ آورد در حالی که سر و ریشش همانند گیاه «درمنه» سفید بود. پیامبر ﷺ فرمود: «لو

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۳۰؛ صحیح مسلم: ک ۴۲، ح ۲۴۴۷.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۳۰؛ صحیح مسلم: ک ۴۲، ح ۲۴۴۳.

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم: شماره ۲۴۴۳، صحیح بخاری در چندین باب. [نگاه کنید به جامع الأصول: ۶۲/۱۱-۶۸].

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۳۰.

<sup>۵</sup> - منهاج السنة: ۲/۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۱ و ۲۴۲، ۲۰۸/۴.

أقررت الشيخ مكانه لأتيناها». «كاش این مرد ریش سفید جایش می‌نشاندی (و زحمت را به او نمی‌دادی)، حتماً ما پیش او می‌رفتیم». پیامبر صلی الله علیه و آله این را به خاطر اکرام و بزرگداشت ابوبکر فرمود<sup>۱</sup>.

در میان صحابه چه زن و چه مرد کسی نبوده که پدر و مادر و فرزندان و نوه‌هایش اسلام آورده باشند و با حالت ایمان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشند بجز ابوبکر. پس محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر بن ابوقحافه، هر چهار نفرشان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند. همچنین عبدالله بن زبیر بن اسماء دختر ابوبکر، همه‌شان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و همراه او بودند. و ام‌الخیر هم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. پس اینان اهل خانه ایمان بودند که منافقی در میان‌شان نبود. چنین امری برای کسی غیر از ابوبکر شناخته نشده است. می‌گفتند: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق هم خانه‌هایی. پس خانه ابوبکر از خانه‌های ایمان است و خانه بنوالنجار هم که انصار بودند، از خانه‌های ایمان است<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>.

### احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوبکر رضی الله عنه از همه مسلمانان بیشتر حقوق خویشان و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را مراعات می‌نمود و به آنان احترام می‌گذاشت، زیرا محبت زیاد او به پیامبر صلی الله علیه و آله، موجب سرایت حب و دوستی‌اش به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود، چون رعایت

<sup>۱</sup> - بزار از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «ابوقحافه را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. ایشان فرمودند: «چرا این مرد ریش سفید را رها نکردی تا من نزدش می‌رفتم؟» ابوبکر گفت: بلکه سزاوارتر آن است که او نزد شما بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا ما او را نزد خود، به خاطر بزرگی‌ها و نیکی‌های پسرش نگه می‌داریم». [مسند احمد بن حنبل: ۱۶۰/۳].

<sup>۲</sup> - طبرانی از موسی بن عقبه روایت نموده که او گفت: «هیچ چهار نفری را نمی‌شناسیم که خودشان و پسرانشان با حالت ایمان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشند، غیر از این چهار نفر: (۱) ابوقحافه (۲) پسرش، ابوبکر (۳) پسر ابوبکر، عبدالرحمن (۴) ابوعتیق، پسر عبدالرحمن که نامش محمد است». و ابن‌منده و ابن‌عساکر از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که او گفت: «پدر هیچ یک از مهاجرین اسلام نیورد بجز ابوبکر». [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۱۰۷].

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۲۰۸/۴ و ۲۳۰.



حقوق اهل بیت پیامبر ﷺ و احترام به آنان، از جمله مواردی بود که خدا و رسولش بدان امر کرده‌اند، در صحیح مسلم آمده که پیامبر ﷺ در غدیر - که میان مکه و مدینه واقع شده است - برای اصحاب و یارانش خطبه خواند و فرمود: «أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»<sup>۱</sup>. «در مورد اهل بیتم، خدا را به یاد داشته باشید و نسبت به آنان تقوای خدا را پیشه کنید». و در سنن ابن ماجه آمده که آن حضرت فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُجِبُّوكُمْ لِلَّهِ وَلِقْرَابَتِي»<sup>۲</sup>. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، آنان ایمان ندارند مگر آنکه شما را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارند». ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گفت: «محمد ﷺ را درباره اهل بیتش مراعات و محافظت کنید و آنان را اذیت نکنید»<sup>۳</sup>. و در جای دیگری گفته است: «به خدا قسم، بیشتر دوست دارم که صله رحم را در حق خویشان و نزدیکان رسول الله ﷺ به جای آورم تا خویشان و نزدیکان خودم»<sup>۴</sup>. همچنین عمر رضی الله عنه با خویشاوندان و خاندان پیامبر ﷺ چنین

<sup>۱</sup> - مسلم آن را روایت نموده است. (ک ۴۴، ح ۳۶).

<sup>۲</sup> - ابن ماجه آن را در مقدمه در مبحث فضیلت عباس بن عبدالمطلب، به شماره ۱۴۰ از زبان خود عباس بن عبدالمطلب روایت نموده که وی گفت: ما به چند نفر از افراد قریش برخورد کردیم در حالی که با هم حرف می‌زدند. به محض اینکه ما را دیدند، سخنشان را قطع کردند. ما این جریان را برای رسول الله ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «مَا بَأْسَ أَقْوَامٍ يَتَحَدَّثُونَ فَإِذَا رَأَوْا الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قَطَعُوا حَدِيثَهُمْ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّى يُجِبَّهُمُ لِلَّهِ وَلِقْرَابَتِهِمْ مِنِّي»: «چرا افرادی با هم حرف می‌زنند و هر گاه کسی از اهل بیتم را می‌بینند، حرفشان را قطع می‌کنند؟ به خدا قسم، ایمان داخل قلب کسی نمی‌شود مگر آنکه آنان را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارد». [نگاه کنید به: کنز العمال: ۴۶۲/۱۳].

<sup>۳</sup> - بخاری آن را روایت کرده است. (ک ۶۲، ب ۱۲). ابوبکر آن را وقتی گفت که برای مردم خطبه می‌خواند.

<sup>۴</sup> - بخاری آن را روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۱۲].

گویم: بعداً در ماجرای بیعت علی می‌آید که ابوبکر به تنهایی به خانه علی رفت و بنی هاشم هم آنجا بودند. آنگاه ابوبکر فضایل آنان را برایشان خاطر نشان ساخت و آنان هم فضایل ابوبکر را برایش خاطر نشان ساختند و با او بیعت کردند در حالی که ابوبکر تنها خودش در نزد آنان بود. و این، نهایت اکرام و احترام ابوبکر به آنان را می‌رساند.

رفتاری داشته است، زیرا ابوبکر و عمر در زمان خلافتشان همیشه علی و سایر افراد بنی هاشم را مورد اکرام و احترام قرار می‌دادند و آنان را بر سایر مردم مقدم می‌داشتند. اما راجع به این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳].<sup>۱</sup>

«این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بگو: در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم مگر آن که به خاطر خویشاوندی‌ام مرا دوست داشته باید (یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد، پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم)، هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی عمل او می‌افزائیم، خداوند آمرزگار شکرگذار است.»

باید گفت که در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر روایت شده که وی گوید: از ابن عباس درباره این آیه سؤال شد. من گفتم: یعنی محمد صلی الله علیه و آله را درباره خویشاوندان و نزدیکانش اذیت نکنید. ابن عباس گفت: عجله کردی، زیرا هیچ طایفه‌ای از قریش نیست مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان خویشاوند است. معنی آیه این است که در برابر آن دعوت، از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم، بلکه تنها از شما می‌خواهم که رابطه خویشاوندی‌ای که میان من و شماست، محفوظ نگه دارید.<sup>۲</sup> پس پیامبر صلی الله علیه و آله از مردمانی که از همان ابتدا به سویشان فرستاده شده

<sup>۱</sup> - «بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلامی به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می‌گردد).»

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۱، ب ۱. ابن کثیر رحمته الله گوید: آیه: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ به این معنی است که ای محمد، به این مشرکان از کفار قریش بگو: در برابر این دعوت و خیرخواهی‌ام برای شما، مالی را نمی‌خواهم که به من بدهید بلکه تنها از شما می‌خواهم که شرتان را از من دور کنید و مرا بگذارید تا رسالت‌ها و دستورات پروردگارم را به مردم ابلاغ نمایم.

می‌خواهد که صلہ رحم او را به جای آورند و بر او تجاوز و ستم نکنند تا اینکه رسالت و پیام پروردگارش را به مردم ابلاغ کند. آیه نگفته که بجز دوستی و یاری با خویشاوندان. بدون شک محبت اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است، اما وجوب آن به وسیله این آیه ثابت نشده، بلکه به وسیله دو حدیث قبلی ثابت شده است.<sup>۱</sup>

### اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر ﷺ مرتفع شده است

بخاری از عروه و او هم از عایشه روایت نموده که فاطمه رضی اللہ عنہا و عباس پیش ابوبکر رفتند و ارث خود را از فدک از ابوبکر مطالبه نمودند. ابوبکر گفت: «سمعت رسول الله ﷺ یقول: لا تُورَث، ما تَرَکنا صدقَةً».<sup>۲</sup>

«از رسول الله ﷺ شنیدم می‌گفت: ما از خود ارثی به جا نمی‌گذاریم و آنچه بعد از خود به جا می‌گذاریم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)».

اینکه پیامبر ﷺ از خود ارث به جا نگذاشته، با سنت مسلم و قطعی و با اجماع صحابه ثابت شده است. و هر یک از این دو دلیل، قطعی و مسلم است و این گمان که حدیث پیامبر ﷺ در این زمینه، عموم است این امر را رد نمی‌کند. و اگر عموم هم باشد، عموم مخصوص است... به همین خاطر هیچ یکی از همسران پیامبر ﷺ بر مطالبه ارث خود اصرار ننموده، و عموی پیامبر، عباس هم بر مطالبه میراث خود اصرار ننموده است. و هر کس ارثی را مطالبه کرده باشد و بعداً از فرموده پیامبر ﷺ اطلاع حاصل نموده باشد، از خواست خود منصرف شده است. این امر در زمان خلفای راشدین تا هنگام خلافت علی رضی اللہ عنہ به همین

---

اگر مرا یاری نمی‌کنید حداقل مرا اذیت نکنید به خاطر قرابت و خویشاوندی‌ای که میان من و شماست. سپس ابن کثیر حدیثی را که بخاری روایتش کرده، و همچنین اقوالی که درباره آیه گفته شده، ذکر کرده است. [نگاه کنید به: تفسیر ابن کثیر: ۱۱۲/۴].

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۸/۴ و ۲۹۸.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: ک ۳۲، ح ۴۹-۵۴.

منوال بوده، و علی چیزی از آن را تغییر نداد و ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله را میان وارثین تقسیم ننمود. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤَنَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ»<sup>۱</sup>.

«میراث و ترکه من چه دینار باشد و چه درهم، میان وارثین تقسیم نمی‌شود بلکه آنچه را به جا می‌گذارم بعد از مخارج همسران و خدمتکارم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)»<sup>۲</sup>. و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره آمده که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَتَا فَهُوَ صَدَقَةٌ». «آنچه را که ما، پیامبران بعد از خود به جا می‌گذاریم، ارث نیست که میان وارثین تقسیم شود، بلکه صدقه است (و باید به نیازمندان داده شود)»<sup>۳</sup>.

بخاری آن را از جماعتی از جمله ابوهریره روایت نموده<sup>۲</sup>، و مسلم آن را از ابوهریره و دیگران روایت کرده است<sup>۳</sup>. پس همانا خداوند متعال پیامبران را محفوظ کرده از اینکه اموال دنیوی را به عنوان ارث از خود به جا بگذارند، تا اینکه برای افرادی که به دنبال پیدا کردن عیب و نقصی از نبوتشان هستند، این شبهه را ایجاد نکند که آنان به دنبال دنیا و متاع دنیوی بوده‌اند و آن را برای وارثین خود به ارث گذاشته‌اند.

تازه، ابوبکر و عمر از بیت المال مسلمانان چند برابر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به جا گذاشته بود، به خویشاوندان و نزدیکان وی داده‌اند. و به فرض اگر فدک ارث هم باشد - هر چند که این باطل است - در این صورت همانا آنچه که ابوبکر از آنان گرفته تنها دهات کوچکی بوده است. و مالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خود به جا گذاشته، ابوبکر و عمر از آن هیچ نفع و استفاده‌ای نبرده‌اند، بلکه عمر آن را تحویل علی و عباس که خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، داده و ابوبکر و عمر با آن مال چنان کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود. این چیزی است که موجب منتفی شدن تهمت و افترا از آنان می‌شود؛ زیرا هیچ دلیل و برهانی نیست مبنی بر اینکه

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ک ۳۲، ح ۴۹، ۵۰ و ۵۵.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۵۷، ب ۱.

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم: ک ۵۶/۳۲.

ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا کار حرامی را مرتکب شده‌اند.<sup>۱</sup>

### در مشورت و نظر خواهی پیامبر ﷺ با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود

ابوبکر بعد از نماز عشاء نزد پیامبر ﷺ می‌ماند و راجع به امور مسلمانان با او سخن می‌گفت و هیچ یک از دیگر اصحاب و یارانش آنجا حضور نداشتند.<sup>۲</sup>

به علاوه، هر گاه پیامبر ﷺ با یارانش مشورت می‌نمود، اولین کسی که حرف می‌زد و نظر خودش را بیان می‌کرد، ابوبکر بود. چه بسا کسی دیگر غیر از ابوبکر حرف می‌زد و چه بسا کسی چیزی نمی‌گفت. پس پیامبر ﷺ در کارهای بزرگ و امور مهم تنها به رأی ابوبکر عمل می‌نمود. و هر گاه رأی دیگران مخالف رأی ابوبکر می‌بود، پیامبر ﷺ از رأی ابوبکر پیروی می‌نمود نه از رأی مخالفان او. اینک به عنوان مثال به چند مورد در این زمینه اشاره می‌شود:

اول - پیامبر ﷺ راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر با یارانش مشورت نمود. ابتدا ابوبکر سخن گفت و رأی خودش را اعلام نمود، مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت نموده که او گوید: «هنگامی که در جنگ بدر عده‌ای از کافران به اسارت مسلمانان در آمدند، رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر گفت: نظرتان درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنان عموزاده‌ها و قوم و عشیره تو هستند، نظر من این است که از آنان فدیة قبول کنی تا هم ما علیه کافران قدرت و توانایی مالی کسب کنیم، و هم امید است که خداوند آنان را به سوی اسلام هدایت کند. رسول الله ﷺ فرمود: نظر تو چیست ای پسر خطاب؟ عمر گفت: نه، به خدا قسم، رأی ابوبکر را قبول ندارم. نظر من این است که به ما اجازه دهی تا گردنشان را بزنیم. به علی اجازه بده تا گردن عقیل را بزند؛ به حمزه اجازه بده تا گردن عباس را بزند؛ و به من اجازه بده تا گردن فلان خویشاوند عمر را بزنم. و ابن رواحه هم به سوزاندن آنان اشاره کرد. اصحاب و یاران رسول الله ﷺ در این زمینه اختلاف نظر پیدا کردند؛ عده‌ای از آنان موافق

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۹۹/۲ و ۲۱۷-۲۱۹؛ ۲۳۰/۳ و ۲۳۱. [نگاه کنید به: البداية و النهایة: ۲۸۵/۵].

<sup>۲</sup> - ابوبکر ﷺ در میان صحابه، درست‌ترین و محکم‌ترین رأی و کامل‌ترین عقل داشت. [تاریخ الخلفاء:

رأی ابوبکر بودند، عده‌ای رأی عمر را پسندیدند و عده‌ای هم موافق رأی ابن رواحه بودند. راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به رأی ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رأی عمر تمایل پیدا نکرد. و بقیه حدیث را ذکر کرد<sup>۱</sup>.

دوم - در روز حدیبیه هنگامی که خبرگزار پیامبر صلی الله علیه و آله، خزاعی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او خبر داد که قریش گروهی از مردم قبایل گوناگون را جمع کرده و آنان قصد پیکار با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان دارند و مانع می‌شوند که پیامبر و مسلمانان خانه خدا را زیارت کنند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با عده‌ای از یارانش که طرف مشورت او بودند، مشورت نمود که آیا به سوی فرزندان آن جماعت مردم سرازیر شوند یا اینکه به سوی مکه رهسپار شوند؟ ابوبکر گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ای پیامبر خدا، ما برای عمره آمده‌ایم و برای جنگ با کسی نیامده‌ایم. اما اگر کسی مانع طواف کعبه شود، با او می‌جنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس حرکت کنید». این حدیث نزد علما، مفسران، سیره‌نویسان و فقها، معلوم و شناخته شده است. و بخاری و امام احمد در مسندش آن را روایت کرده‌اند<sup>۲</sup>.

سپس هنگامی که عروه بن مسعود ثقفی - که از افراد چالاک و زیرک و جزو هم پیمانان قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله بود - سخن گفت و شروع به سخن گفتن درباره یاران و رفیقان پیامبر کرد که «آنان افرادی به هم ریخته از هر جنسی هستند» و در مسند امام احمد آمده که «آنان افراد اوباش و اراذلی هستند که فرار می‌کنند و تو را رها می‌کنند»، ابوبکر صدیق به عروه گفت: «شرمگاه لات را بمک»، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبر را رها می‌کنیم؟!.

سپس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با قریش صلح نمود، ظاهراً در این صلح، خواری و ظلم بر مسلمانان بود، و کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، به خاطر طاعت خداوند و اطمینان به وعده او و اینکه خداوند، او را بر کافران و مشرکان پیروز می‌گرداند، بود. این کار جمهور مسلمانان را خشمگین کرد و حق بر افرادی از آنان از قبیل عمر، علی، سهل بن حنیف و ... ناگوار آمد؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابووائل روایت شده که وی گوید: «سهل بن حنیف در روز صفین برخاست و گفت: ای

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ک ۳۲، ح ۵۸.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۳۵، مسند احمد بن حنبل: ۳۴۲/۶.

مردم، خودتان را متهم کنید. و در لفظ دیگری آمده است: نظرتان را درباره دینتان متهم کنید. ما در روز حدیبیه همراه رسول الله ﷺ بودیم و اگر جنگ را به صلاح می‌دانستیم، جنگ می‌کردیم و این هم در صلحی بود که بین رسول الله ﷺ و بین مشرکان بود. آنگاه عمر بن خطاب آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس چرا در دین‌مان پستی و حقارت را قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای پسر خطاب، همانا من فرستاده خدا هستم و خدا هرگز مرا ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: پس عمر از آنجا رفت و همچنان خشمگین و ناراحت بود و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ ابوبکر گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس به خاطر چه در دین‌مان پستی و حقارت قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ ابوبکر گفت ای پسر خطاب، همانا محمد، فرستاده خداست و خدا هرگز او را ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: آنگاه آیات فتح و پیروزی مسلمانان بر رسول الله ﷺ نازل شد. پیامبر به دنبال عمر فرستاد و آن آیات را برایش خواند. عمر گفت: ای رسول خدا، آیا راستی این، فتح و پیروزی است؟ فرمود: بله. پس عمر خوشحال و شادمان شد و برگشت.<sup>۱</sup> و خداوند به مسلمانانی که با اقدام پیامبر ﷺ مخالفت کردند و آن را نپذیرفتند، توفیق توبه داد و توبه آنان را پذیرفت. خداوند از همه‌شان راضی باد! این موضع‌گیری‌های ابوبکر، از روشن‌ترین اموری است که نشان می‌دهد که قول و عمل و علم و حالات ابوبکر تا چه حدی با پیامبر ﷺ موافق و سازگار بوده، و اینکه این‌ها تنها مختص به ابوبکر است، زیرا قول و عملش از جنس قول و عمل پیامبر ﷺ است. همچنین این موضع‌گیری‌های ابوبکر جاهایی را روشن می‌سازد

<sup>۱</sup> - این لفظ از مسلم است، (حدیث شماره ۱۴۱۱-۱۴۱۳)، همچنین بخاری (ک ۶۵، ب ۵).

که ابوبکر در امر مشورت بر دیگران مقدم بود<sup>۱</sup>.

### مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسائل عمومی جامعه که شامل تمام مسلمانان می شود، هر گاه وحی مخصوصی درباره آن نازل نشده بود، با ابوبکر و عمر مشورت می نمود اگر چه دیگران هم عضو شورا بوده باشند، ولی به هر حال آن دو در شورا اصل بودند. عمر گاهی بعضی آیات قرآن موافق رأیش نازل می شد، و گاهی بر خلاف رأی او، حقیقت برایش روشن می شد و او بلافاصله از رأی و نظر خود منصرف می شد. اما راجع به ابوبکر باید گفت که هیچ موقع رأی و نظرش مورد انکار قرار نگرفته و در هیچ موردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگرفته بجز در مسأله‌ای که میان او و عمر اختلاف بر سر این بود که چه کسی از میان بنی تمیم، سرپرستی دیگر افراد بنی تمیم را به عهده گیرد<sup>۲</sup>.

### پیامبر صلی الله علیه و آله هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر از ابوبکر نظرخواهی کرد و او به فدیة گرفتن از آنان اشاره نمود، و از عمر نظرخواهی کرد و او به کشتن آن‌ها اشاره نمود<sup>۳</sup>، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینک شما را از دو رفیقان آگاه می‌سازم: ای ابوبکر، تو با این نظری که دادی همانند ابراهیم هستی که گفت:

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶].

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۶۴/۴، ۲۴۵، ۲۴۹ و ۲۵۰، و نگاه کنید به کتاب الهدی النبوی: ۱۲۸/۲.

احمد از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر گفت: «لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا». «اگر هر دوی شما در امر مشورت و نظرخواهی، متفق القول می بودید، با شما مخالفت نمی کردم». همچنین طبرانی آن را از طریق حدیث براء بن عازب، روایت کرده است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۶۴/۴ و ۶۵.

<sup>۳</sup> - این موضوع مربوط به ماجرای اسیران جنگ بدر است که در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده و قبلاً بیان شد.



«پروردگارا! آن‌ها (بت‌ها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند از من است، و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی.»

و همانند عیسی هستی، آنگاه که گفت: ﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].

«(با این حال)، اگر آن‌ها را مجازات کنی، بندگان تو اند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)، و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

و تو ای عمر، با این نظری که دادی، همانند نوح هستی، آنگاه که گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيًّا﴾ [نوح: ۲۶].

«نوح عليه السلام گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی نگذار.»

و همانند موسی هستی، که گفت: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۸۸].

«پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان)، دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

پیامبر صلی الله علیه و آله بر هیچ یک از آنان به خاطر نظری که اظهار کردند، خُرده‌گیری نکرد و از آنان انتقاد نمود، بلکه آنان را مدح و ستایش، و به پیامبران تشبیه نمود، ابوبکر را در آرامی و نرمی‌اش به خاطر خدا، به ابراهیم و عیسی تشبیه کرد، و عمر را در تندی و سخت‌گیری‌اش به خاطر خدا، به نوح و موسی تشبیه نمود<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۸۸/۴ و ۲۱۴.

<sup>۲</sup> - در کتاب مجمع الزوائد آمده که از عبدالله بن عباس روایت شده که گوید: «در روز بدر، پیامبر فرمود: «ما تقولون في هذه الأسرى». «در باره این اسیران چه می‌گویید؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا، اینان قوم و = عشیره و نزدیکان تو هستند. از آنان فدیة بگیر تا قدرت و توانایی مالی بر کافران را به دست آوریم، شاید خداوند توفیق توبه را نصیبشان کند و از آنان درگذرد. راوی گوید: عمر گفت: ای رسول خدا، آنان تو را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند و تو را تکذیب نمودند، پس گردنشان را بزن. و عبدالله بن رواحه گفت: ای رسول خدا، دره‌ای پر از هیزم را ترتیب بده و آنان را داخل آن گردان، سپس آتش را بر آنان افروخته کن و آنان را بسوزان. راوی گوید: آنگاه

### ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود

فصاحت به معنای به تکلف فصاحت نمودن کلام نیست. همچنین به معنای سخن قافیه‌دار و منظم نیست. و در میان خطبای عرب چه صحابه و چه غیر صحابه، تکلف سخنان قافیه‌دار و منظم، و تکلف نیکو کردن و آراستنی که فقط به لفظ بر می‌گردد و به آن «علم بدیع» می‌گویند، نبوده است بدان گونه‌ای که خطیبان و نامه‌نگاران و شاعران متأخر آن را انجام می‌دهند. بلاغتی که بدان امر شده مانند این آیه: ﴿وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [النساء: ۶۳].

«و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد نما!».

همان «علم معانی و بیان» است. پس در کلام فصیح و بلیغ، آورنده آن، هم معانی مقصوده را تکمیل می‌گرداند و هم با بهترین صورت و به وجه احسن، آن کلام را تبیین می‌کند.<sup>۱</sup>

اغلب خطبه‌هایی که صاحب کتاب «نهج البلاغه» آورده و آن را به علی رضی الله عنه

عباس گفت: رابطه خویشاوندی‌ات را قطع کردی. راوی گوید: پس رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد و رأی آنان را رد نکرد. عده‌ای گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله رأی ابوبکر را می‌پذیرد، عده دیگری گفتند رأی عمر را می‌پذیرد، و عده دیگری گفتند: رأی ابن رواحه را می‌پذیرد. راوی گوید: پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان وارد شد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيُلَيِّنُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلْيَنَ مِنَ اللَّبَنِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيُشَدِّدُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَإِنَّ مَثَلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ...». «همانا خداوند دل‌های کسانی را نرم می‌کند تا جایی که از شیر هم نرم‌ترند، و همانا خداوند صلی الله علیه و آله دل‌های کسانی را سخت می‌گرداند تا جایی که از سنگ هم سخت‌ترند. و همانا مثل تو ای ابوبکر، ...». [مجمع الزوائد: ۸۶/۶ و ۸۷، مسلم: شماره ۱۷۶۳].

<sup>۱</sup> - اما تکلف سخنان مسجع و موزون و تکلف جناس و تطبیق و دیگر چیزهایی که شاعران و خطیبان و نامه‌نگاران و واعظان متأخر، با تکلف و ظاهرسازی آن‌ها را رعایت می‌کنند، جزو عادت خطیبان و = سخن‌پردازان صحابه و تابعین نبوده، و از چیزهایی نبوده که قوم عرب بدان اهتمام داشته باشند. غالب کسانی که چنین کاری می‌کنند، لفظ را به ظاهر و دروغ می‌آریند بدون آنکه معانی مفید و مطلوبی داشته باشد، درست مانند مجاهدی که به ظاهر و دروغ سلاح را به دست می‌گیرد در حالی که ترسوست. و به همین خاطر دیده می‌شود که شاعر هر اندازه در مدح و هجو سعی و کوشش نماید، به همان اندازه دچار افراط در دروغ می‌شود و از تخیلات و تصورات و تشبیهات کمک می‌گیرد. [منهاج السنة، ۴/۱۵۸ و ۱۵۹].

نسبت داده، دروغ و افترا بر علی است. منزلت و ارزش علی بزرگ‌تر و بالاتر از آن است که چنین سخنانی بگوید. ولی این گونه افراد دروغ‌ها را وضع می‌کنند و گمان می‌کنند که آن‌ها مدح و ستایش هستند. این‌ها نه راست هستند و نه مدح و ستایش.

هیچ شکی نیست که علی از سخنورترین مردمان بود. و ابوبکر و عمر هم خطیب و سخنور بودند. و مشهور است که ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول الله ﷺ بوده است. همان طور که حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، شاعران رسول الله ﷺ بوده‌اند.

اما ابوبکر رضی الله عنه در حضور و در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف او برای مردم سخنرانی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه در عیدهای بزرگ خارج می‌شد، ابوبکر مردم را به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می‌خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت بود و گفته‌های او را تأیید می‌کرد. گفته‌های ابوبکر مقدمه و زمینه‌سازی برای چیزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را تبلیغ می‌کرد و در واقع کمک و یاری به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، نه پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیامبر. و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به مدینه هجرت نمودند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشست و ابوبکر برخاست و از طرف او برای مردم سخنرانی کرد تا جایی که کسی که آن دو را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد که ابوبکر، رسول خداست تا اینکه بعداً می‌دانستند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کسی است که نشسته است. او به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسافران و نمایندگان اعزامی خارج می‌شد و برای آنان سخنرانی می‌کرد. همچنین ابوبکر در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان سخنرانی می‌کرد. و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، او کسی بود که برای مردم خطبه می‌خواند.<sup>۱</sup>

### خطبه ابوبکر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

عمر رضی الله عنه از سخنورترین مردمان بود و ابوبکر از او سخنورتر بود که عمر، او را با آن می‌شناخت. ابوبکر کسی بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مسلمانان خطبه

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۵۷/۴-۱۵۹ (و نگاه کنید به البداية والنهاية: ۱۸۶/۳).

خواند و درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان روشن ساخت و ایمان را در دل‌های مسلمانان ثابت و محکم گردانید تا اینکه مسلمانان به خاطر عظمت و بزرگی مصیبتی که برایشان پیش آمده بود، آشفته و پریشان نشوند، در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است: «ابوبکر بیرون رفت در حالی که عمر با مردم سخن می‌گفت. ابوبکر گفت: بشنین ای عمر، عمر خودداری کرد از اینکه بنشیند، پس مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: هر یک از شما محمد را می‌پرستید، اینک همانا محمد از دنیا رفته است و هر کس خدا را می‌پرستد، همانا خدا زنده است و هیچ گاه نمی‌میرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾  
[آل عمران: ۱۴۴].

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند، و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

تا اینکه ابوبکر آن را خواند. پس همه مردم آن را دیکته کردند و هر کسی که آیه فوق الذکر را شنید، آن را تلاوت می‌کرد. «مسیب به من خبر داد که عمر گفت: به خدا قسم، انگار که این آیه اصلاً نازل نشده بود تا اینکه از ابوبکر شنیدم که آن را تلاوت کرد. پس ناگهان متحیر شدم و پایم لرزید تا جایی که پاهایم بلند نمی‌شد و تا جایی که به زمین خوردم هنگامی که از ابوبکر شنیدم که آن آیه را تلاوت کرد و دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است»<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

### خطبه ابوبکر در روز سقیفه

<sup>۱</sup> - بخاری آن را از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵؛ ک ۲۳، ب ۳، ج

۱۹۴/۴، و نگاه کنید به: البداية والنهاية: ۲۴۱/۵-۲۴۳].

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۲۱۵/۳؛ ۱۵۸/۴ و ۲۶۲.

ابوبکر در روز سقیفه خطبه بلیغ و رسائی را ایراد کرد که همه حاضران از آن بهره بردند تا جایی که عمر گفت: من در ذهن خودم گفتاری را آماده کردم که از آن خوشم آمد و می‌خواستم آن را در حضور ابوبکر تقدیم کنم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. پس ابوبکر سخن گفت در حالی که از من بردبارتر و با وقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از گفتار آماده شده‌ام که از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت مگر اینکه بدون فکر و اندیشه همانند آن یا بهتر از آن را گفت.<sup>۱</sup>

### خطبه ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او<sup>۲</sup>

ابن اسحاق گوید: زهری برایم نقل کرد که انس بن مالک برایش نقل کرد و گفت: هنگامی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، فردای آن روز ابوبکر بر منبر نشست ... تا آنجا که گوید: آنگاه خدا را حمد و ثنا کرد بدان گونه‌ای که لایق و شایسته او بود. سپس گفت: ای مردم، همانا من به خلافت رسیده‌ام در حالی که بهتر از شما نیستم. پس اگر نیکی کردم، مرا یاری کنید و اگر بدی کردم، مرا راست گردانید. صدق و راستی، امانت است و دروغ، خیانت. ضعیف شما در نزد من قوی است تا اینکه این شاءالله ضعف وی را برطرف کنم، و قوی شما در نزد من ضعیف است تا اینکه این شاءالله حق را از وی بستانم. هر قومی که جهاد در راه خدا را کنار گذارند، خداوند ذلت و خواری را نصیبشان می‌کند و هر قومی، گناهان بزرگ (همچون زنا) و کارهای زشت و ناروا پخش گردانند، خداوند بلا و مصیبت را شامل حالشان می‌گرداند. تا زمانی که در اطاعت خدا و رسول خدا هستیم، از من اطاعت کنید و هر گاه خدا و رسول را نافرمانی کردم، از من اطاعت نکنید. برای نماز برخیزید، رحمت خدا بر شما باد! اسناد این روایت، صحیح است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۵۷/۴ و ۱۵۸. نص این خطبه در ماجرای بیعت در سقیفه می‌آید.

<sup>۲</sup> - این خطبه و دو خطبه بعدی از کتاب «البدایة والنهایة» اثر ابن کثیر گرفته‌ام که به خاطر اهمیت شان آن‌ها را نقل کردم.

<sup>۳</sup> - البدایة والنهایة: اثر ابن کثیر، ۲۴۸/۵.

### خطبه ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند

ابن عساکر از دو طریق از شبابه بن سوار روایت کرده که او گفت عیسی بن یزید مدنی برای ما نقل کرد که صالح بن کیسان برایم نقل کرد و گفت: هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند، ابوبکر در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که انسان را به راه راست هدایت نمود و او را کفایت کرد، و تمام نعمت‌ها را به انسان داد و او را بی‌نیاز کرد. همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد زمانی که علم و دانش، رانده شده و اسلام، غریب و دور انداخته بود. ریسمان آن، کهنه و پوسیده شده، و روزگار آن به سر آمده بود و مسلمانان سرگردان و آواره بودند. و خداوند اهل کتاب را نفرت کرده بود و هیچ خیری را به آنان عطا نمی‌کرد و هیچ شری را از آنان دور نمی‌کرد. آنان کتابشان را تحریف کردند و چیزهایی را بدان افزودند که کلام الهی نبود. و قوم عرب در امنیت بودند، گمان می‌کردند که در ایمنی خداوند هستند او را عبادت نمی‌کردند و او را به فریاد نمی‌طلبیدند. از این‌رو خداوند زندگانی‌شان را سخت، و دین‌شان را باطل گردانید در زمین درشت و سخت همراه با مقداری ابر. پس خداوند به وسیله محمد در حق آنان بسیار نیکی و مهربانی کرد و آنان را امتی میانه قرار داد و آنان را به وسیله کسانی که از آنان تبعیت کردند، یاری داد و آنان را بر دشمنان پیروز گردانید تا اینکه خداوند جان پیامبرش را گرفت. پس شیطان سوار بر مرکبش شد و دست‌های آنان را به چنگ آورد و منتظر هلاک و نیستی‌شان شد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾﴾  
[آل عمران: ۱۴۴].

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده، به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند، و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

همانا عرب‌هایی که در اطراف شما هستند، گوسفندان و شترانشان را دریغ

داشته‌اند و حق زکات آن‌ها را ادا نمی‌کنند و پارساترین‌شان در چنین روزی، در دینشان نیستند. و قوی‌ترین شما در چنین روزی در دینتان نیستید براساس برکت و خیر پیامبرتان که آورده بود. او شما را به دوست کفایت‌کننده محول کرده است؛ کسی که محمد ﷺ را سرگشته و حیران یافت و رهنمودش کرد. و او را فقیر و بی‌چیز یافت و ثروتمند و بی‌نیازش کرد: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾ [آل‌عمران: ۱۰۳]. «و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد».

به خدا قسم، پیکار به خاطر امر خدا را ترک نمی‌کنم تا اینکه خداوند به وعده‌اش وفا کند و عهدش را برای ما کامل گرداند و هر کس از ما که کشته می‌شود، با حالت شهید بودن او را بکشد و او را داخل بهشت گرداند. و کسی از ما که زنده مانده، جانشین و برگزیده‌اش در زمین باقی بگذارد. حکم خداوند، حق است و فرموده‌اش حق است که در آن خلافی نیست: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [النور: ۵۵]. «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

سپس از منبر پائین آمد<sup>۱</sup>.

### خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد

هنگامی که گروه‌های مردم برای جنگ شام نزد ابوبکر صدیق گرد آمدند، ابوبکر جهت ایراد خطبه در میان مردم برخاست. حمد و ثنای خداوند آن گونه که لایق و شایسته او بود، به جا آورد. سپس مردم را برای جهاد تشویق کرد و گفت: آگاه باشید هر کاری مجموعه اسباب و وسایلی دارد، هر کس آن‌ها را متحقق سازد، برایش کافی است، و هر کس برای خدا کاری کند، خدا او را کفایت می‌کند. باید شما تلاش و جدیت و نیت خالص داشته باشید، زیرا نیت خالص زودتر انسان را به هدف عالی‌اش می‌رساند. آگاه باشید کسی که ایمان ندارد،

<sup>۱</sup> - البداية والنهاية: ۳۱۱/۶ و ۳۱۲.

دین هم ندارد، و کسی که خشیت و ترس از خدا نداشته باشد، ایمان ندارد، و کسی که نیت خالص نداشته باشد، هیچ عملی از وی پذیرفته نمی‌شود. آگاه باشید همانا در قرآن ثواب و پاداش برای جهاد در راه خدا بیان شده است همچنان که باید انسان مسلمان دوست داشته باشد خود را به آن وابسته سازد. جهاد در راه خدا همان نجاتی است که خداوند بدان اشاره فرموده است، چون انسان به وسیله آن از خواری و رسوایی نجات پیدا می‌کند و کرامت و سربلندی نصیبش می‌شود.<sup>۱</sup>

### برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر است

خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده، و فرستادگان خود را بر دیگران برتری داده‌است. و پیامبران اولوالعزم از سایر پیامبران برترند. همچنین خداوند پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را بر دیگر مسلمانان برتری داده‌است. همه‌شان اولیاء و دوستان خدا هستند و همه‌شان در بهشت‌اند. و خداوند برخی را بر برخی درجاتی بالاتر برده است.

اصل و اساس برتری‌ها و فضیلت‌ها عبارتند از: علم، دین، شجاعت و سخاوت و مروت. هر یک از پیامبران و صحابه و دیگر افراد که برتر از دیگری هستند، همانا او عالم‌تر است؛ یعنی در میان فضائل و برتری‌ها علم در رأس همه قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹].

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!».

احادیث صحیح همراه با دلائل و قرائن متعدد و زیاد برای کسانی که از آن‌ها مطلع باشند، موجب علم ضروری می‌شود به اینکه ابوبکر محبوب‌ترین صحابه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از عمر و عثمان و علی و دیگران، برتر بود. هر کس به سنت و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه‌تر باشد، این را بهتر می‌داند. و تنها کسانی در آن شک و تردید دارند که احادیث صحیح را از احادیث ضعیف باز شناسند. یکی از این احادیث صحیح، حدیثی است که بخاری و مسلم از ابن

<sup>۱</sup> - منبع سابق: ۳/۷.



عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که او گوید: «ما در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در قید حیات بود، می‌گفتیم: برترین فرد از میان امت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او، ابوبکر، پس از او عمر و سپس عثمان است»<sup>۱</sup>. و ترمذی و دیگران به طور مرفوع از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هَذَا ن سَيِّدًا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»<sup>۲</sup>. «این دو نفر (ابوبکر و عمر) سروران کهن‌سال بهشتی از اول تا آخر هستند»<sup>۳</sup>. ای علی، این خبر را به آنان مده». و در صحاح آمده: هنگامی که جنازه عمر رضی الله عنه به خاک سپرده شد، علی بن ابی طالب آمد و صف‌های مردم را شکافت و جلو رفت، سپس گفت: همانا من آرزومندم که خداوند تو را همراه دو رفیقت قرار دهد، زیرا من زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «دخلت أنا وأبوبكر وعمر، وذهبت أنا وأبوبكر وعمر»<sup>۴</sup>. «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، و من و ابوبکر و عمر رفتیم».

این حدیث نشان دهنده ملازمت و همراهی همیشگی ابوبکر و عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله در دخول و خروج و رفت و آمد اوست. به همین خاطر هنگامی که هارون الرشید به امام مالک گفت که ای ابوعبدالله درباره منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر به من خبر بده، امام مالک به او گفت: منزلت آن دو در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات او همانند منزلت‌شان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش است. هارون الرشید گفت: مرا شفا دادی ای مالک، مرا شفا دادی ای مالک. از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به تواتر ثابت شده که وی گفته است:

<sup>۱</sup> - بخاری: ک ۶۲، ب ۵: «كنا نخير بين الناس ...» بخاری: ک ۶۲، ب ۴: «كنا لا نعدل بأبي بكر أحدا».

<sup>۲</sup> - سنن ترمذی: ۳۱۰/۴.

<sup>۳</sup> - به اعتبار آنچه که در دنیا بودند و إلا در بهشت، پیری نیست. (طیبی این را گفته است).

<sup>۴</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵؛ ک ۶۲، ب ۷؛ و صحیح مسلم، شماره ۳۳۸۹. «خیشمه» که یکی از روایان این حدیث است، در طبقه صحابه قرار دارد. ترمذی گوید: این حدیث از این طریق، غریب است. این حدیث از علی رضی الله عنه غیر از این طریق، روایت شده است. و خیشمه و ابن شاهین آن را از طریق حارث از علی روایت کرده‌اند. و ابن ابوعاصم آن را از طریق خطاب یا ابوخطاب روایت کرده است. [کنز العمال: ۵/۱۳ و ۶].

«بهترین فرد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و پس از او عمر است». این گفته از طرق زیادی از علی روایت شده تا جایی که گفته شده این طرق به هشتاد طریق می‌رسد. و بخاری در صحیح خود این گفته را از علی رضی الله عنه از طریق همدانی‌ها که علی خیلی دوست‌شان داشته، روایت کرده است. علی آن قدر (قبیله) همدانی‌ها را دوست داشته که درباره‌شان می‌گفت:

لو كنت بواباً على باب جنة لقلت لهمدان ادخلني بسلام  
 «اگر من دربان بهشت می‌بودم، به همدان می‌گفتم که با اطمینان خاطر و بدون هیچ گونه خوف و هراسی به بهشت درآ».»

بخاری این گفته علی را از طریق سفیان ثوری - که همدانی است - از منذر - که او هم همدانی است - از محمد بن حنفیه روایت کرده که او گفت: «به پدرم گفتم چه کسی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از همه بهتر است؟ علی گفت: ابوبکر. محمد بن حنفیه گفت: گفتم سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر<sup>۱</sup>. علی این را به پسرش گفته و او کسی نیست که روا باشد علی، این گفته را از روی تقیه به او گفته باشد. و محمد این گفته را فقط از پدرش روایت نموده و در حالی که بر روی منبر بود، آن را از پدرش نقل کرد. و از او هم روایت شده که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است. و هیچ شکی نیست که علی این را از روی علم گفته است. و این چیزی است که در شأن علی رضی الله عنه می‌باشد، زیرا او از همه صحابه بیشتر حق ابوبکر و عمر و منزلتشان در اسلام و تأثیر خوبشان را در دین شناخته است تا جایی که آرزو می‌کرد که با عملی مثل عمل عمر رضی الله عنه خدا را ملاقات کند. و علی دو تا از پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاده است.

علی رضی الله عنه می‌گفت: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، حد شخص افترا

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵. در این روایت آمده که پس از گفته «سپس عمر»، این عبارت آمده است: «و ترسیدم از اینکه بگویند عثمان. گفتم: سپس تو از همه بهتری؟ علی گفت: من کسی نیستم جز فردی از مسلمانان». همچنین ابن عساکر آن را از علی روایت کرده و می‌گوید: آنچه به خاطر سپرده شده این است که این روایت، موقوف است. [کنز العمال: ۲۶۸۴/۱۱ و

زننده را بر وی اجرا می‌کنم<sup>۱</sup>. این گفته از باب تواضع نیست، چون متواضع نمی‌تواند اقدام به مجازات کسی کند که او را بر دیگری برتری داده، و نمی‌تواند او را افترازننده بنامد.

از ابن عباس هم به تواتر ثابت شده که او ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد.

ابن بطه با اسناد خود روایت کرده و گوید: «از لیث بن ابوسلیم شنیدم که می‌گفت: شیعیان نخستین را دیدم، آنان هیچ کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند. شریک بن ابونمر در جواب کسی که به او گفت: کدام یک از این دو برتر است ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر. شخص سؤال کننده به او گفت: این را می‌گویی در حالی که شیعه هم هستی؟ شریک بن ابونمر گفت: بله، همانا شیعه کسی است که چنین بگوید. به خدا قسم، علی این چوب‌ها را بلند کرده و گفت: آگاه باشید همانا بهترین فرد این امت بعد از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر است. پس آیا ما گفته‌اش را رد کنیم؟ آیا او را تکذیب کنیم؟ به خدا قسم، او دروغگو نبود. قاضی عبدالجبار این را ذکر کرده و آن را به کتاب ابوالقاسم بلخی نسبت داده است.<sup>۲</sup>

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله بعد از اینکه آیه: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «غم مخور، خدا با ماست!».

را ذکر کرد، گفت: این آیه هیچ دلیلی نیست بر اینکه علی یا عثمان یا عمر و یا دیگران برتر از ابوبکر هستند، زیرا آنان در این موقع همراه پیامبر ﷺ نبودند. و اگر همراه او می‌بودند، معلوم نمی‌بود حال‌شان بهتر از حال ابوبکر صدیق باشد، بلکه آنچه از حال آنان و حال ابوبکر معروف است، این است که در هنگام خطرات و حوادث ترسناک، یقین و صبر ابوبکر از همه‌شان کامل‌تر بود. و هنگام وجود اسباب شک و تردید، یقین و اطمینان و آرامش ابوبکر از همه‌شان بیشتر بود. و

<sup>۱</sup> - نگاه کنید به: مناقب العشرة، ۴۰/۱؛ فضائل الصحابة: ۸۳/۱، شماره ۴۹.

<sup>۲</sup> - ابومنصور بغدادی اجماع اهل سنت را نقل کرده مبنی بر اینکه برترین انسان بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی، سپس سایر عشره مبشره، سپس بقیه اهل بیعت رضوان، و سپس بقیه صحابه، می‌باشد. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۴۴].

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله رنجیده می‌شد، ابوبکر از همه صحابه بیشتر به دنبال خشنود کردن او می‌بود و دورترین صحابه از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این چیزی است که برای هر کس که احوال و اوضاع صحابه را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش بررسی کند، معلوم و روشن است.<sup>۱</sup>

### هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است

به طور کلی هر آیه‌ای در قرآن که با خطاب «مؤمنین»، «متقین» و «محسنین» و ... آمده و مؤمنان را ستایش و تمجید نموده، ابوبکر اولین و برترین فرد این امت است که مشمول آن است. پس معلوم می‌شود که او برترین فرد از میان امت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. همان‌طور که از چندین طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور است که ایشان می‌فرمایند: «خیر القرون القرن الذي جئت فيه، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»<sup>۲</sup>: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آن آمده‌ام، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند».

خداوند متعال هم در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳].

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگاراند».

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۸۲/۲؛ ۱۶۱/۳، ۱۶۲، ۱۶۵ و ۲۴۶؛ ۶۳/۴، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۰۲، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۷۶ و ۲۹۷. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی: ۲۲۴/۱؛ ۴۲۱/۴-۴۲۶.

<sup>۲</sup> - در صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۱، ج ۱۸۹/۴ با این لفظ آمده است: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آنم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». همچنین مسلم آن را در صحیح خود، صفحات ۱۹۴۲، ۱۹۶۳ و ۴۱۶۴ روایت کرده است.

قول مشهورتر نزد مفسران این است که آن که حقیقت و صداقت را با خود آورده، حضرت محمد ﷺ است، و کسی که حقیقت و صداقت را باور داشته، ابوبکر است. گروهی از علما چنین نظری را دارند و طبری این رأی را با اسناد خود از علی ؑ ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

در این مورد داستانی وجود دارد که بعضی از علما آن را از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، خدمتکار ابوبکر خلال آورده‌اند که: کسی از وی راجع به این آیه سؤال کرد، او یا بعضی از حاضرین گفتند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. سؤال کننده گفت: نه، این آیه درباره علی نازل شده است. ابوبکر بن جعفر گفت: ما بعد آیه را بخوان: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳]. «آنان پرهیزگارانند».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾<sup>(۳۳)</sup> لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾ [الزمر: ۳۳-۳۵].

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند. آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است، و این است جزای نیکوکاران. تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده‌اند (در سایه ایمان و صداقت آن‌ها) بیامرزد، و آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش دهد».

«خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزش‌های ناچیزشان، بزداید و) ببخشد...».

سؤال کننده متحیر ماند.<sup>۲</sup> لفظ آیه مطلق است و به ابوبکر و علی اختصاص ندارد، بلکه هر کسی مشمول عموم آیه قرار گیرد، مشمول حکم آن قرار می‌گیرد.

<sup>۱</sup> - طبری گوید: احمد بن منصور برایم نقل کرد و گفت: احمد بن مصد مروزی برایم نقل کرد و گفت: عمر بن ابراهیم بن خالد از عبدالملک بن عمیر از اسید بن صفوان از علی ؑ برایم نقل کرد که علی گفت: عبارت ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ منظور محمد است و عبارت ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ منظور ابوبکر ؑ است... تا آخر. (برگرفته از تفسیر ابن جریر طبری ؑ).

<sup>۲</sup> - گویم: چون سؤال کننده بر این باور بوده که علی در دوران اسلام بزرگ شده و جاهلیت را درک نکرده است.

و بدون شک ابوبکر، عمر، عثمان و علی شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد این امت هستند که مشمول آن باشند، اما تنها به آنان اختصاص ندارد. هر آیه‌ای که در بردارنده ستایش و تمجید است، شامل همه صحابه می‌گردد، زیرا آنان حقیقت و صداقت را آورده‌اند و بدان باور داشته‌اند. و آنان بیشتر از تمام مردم روی کره زمین، داخل حکم آیه هستند.

درباره این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید».

باید گفت که با دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر، صدیق است، پس واجب است که این آیه به طور قطع او را در برگیرد و واجب است که ما همگام با او باشیم. بلکه حتی اولی‌تر و سزاوارتر آن است که این آیه شامل ابوبکر باشد نه دیگر صحابه. این آیه درباره کعب بن مالک نازل شد بدان گاه که به غزوه تبوک رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله راست گفت در اینکه او عذری نداشته و خداوند به برکت این صداقت و راستی‌اش، توبه‌اش را پذیرفت.<sup>۱</sup>

### خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد

در صحیح مسلم ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَائِمًا. قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا. قَالَ: فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ جَنَازَةً؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا. قَالَ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا. قَالَ: مَا اجْتَمَعَ فِي أَمْرِي إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۲</sup>. «کدام یک از شما امروز روزه بوده؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما امروز جنازه‌ای را دنبال کرده و در تشیع جنازه حضور داشته است؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی از شما هست که به عیادت بیماری رفته باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی از شما

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۴۱/۱؛ ۵۱/۴-۵۳، ۷۲ و ۲۷۶.

<sup>۲</sup> - مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. (ک ۱۲، ح ۸۷، ک ۴۴، ح ۱۲). عبارت منهاج این است: «ما اجتمع لعبد هذه الخصال إلا وهو من أهل الجنة». «این خصلت‌ها برای هر بنده‌ای جمع شود، او بهشتی است».

هست که صدقه‌ای داده باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر ﷺ فرمود: این خصال در هیچ کسی جمع نمی‌شود مگر آنکه او داخل بهشت می‌گردد». امثال این چهار خصلت برای علی و دیگران در یک روز، نقل نشده است.<sup>۱</sup>

### ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد

ابوداود در سنن خود روایت نموده است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۲</sup>. «پیامبر ﷺ به ابوبکر گفت: همانا ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گرددی». از نظر اهل سنت، کسانی که در جنگ بدر حضور داشته‌اند، همه‌شان بهشتی‌اند. همچنین مادران مؤمنان، عایشه و دیگر همسران پیامبر ﷺ همگی بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران بهشتیان هستند.<sup>۳</sup>

### ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود

در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ<sup>۴</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ. [وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ، وَبَابِ الرِّيَّانِ]<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۴.

<sup>۲</sup> - سنن ابوداود: ۴/۲۹۵. ابتدای حدیث بدین صورت است: «أَتَانِي جِبْرِيْلُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِي تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظَرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي» «جبرئیل نزد من آمد، دستم را گرفت و در بهشت که امت من از آن داخل بهشت می‌شوند، به من نشان داد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، دوست داشتم که همراهت می‌بودم تا من هم بدان نگاه می‌کردم. رسول الله ﷺ فرمود: اما ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گرددی».

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۵.

<sup>۴</sup> - «زوجین» در این حدیث به معنای دو چیز است.

<sup>۵</sup> - آنچه ما بین دو گروه است، در کتاب «منهاج السنة» ذکر نشده اما در حدیث آمده است.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا عَلَيَّ هَذَا الَّذِي يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا مِنْ ضَرُورَةٍ<sup>۱</sup>، وَقَالَ هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلُّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ<sup>۲</sup>.

«هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه ریان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: (آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آنها باشی)<sup>۳</sup>.

### ستایش و تمجید عایشه از پدرش

عایشه رضی الله عنها یکی از سخنورترین مردمان بود تا جایی که احنف بن قیس می‌گوید: خطبه ابوبکر، عمر، عثمان و علی را شنیده‌ام ولی از میان انسان‌ها کلامی به شیوایی و زیبایی کلام عایشه نشنیده‌ام.

عایشه رضی الله عنها در خطبه‌اش<sup>۴</sup> گفت: «پدرم، شما نمی‌دانید پدرم کیست. به خدا قسم، دستها به او نمی‌رسند. او، کوه مرتفع و شاخه دراز است. هیئات گمان‌ها درباره او به دروغ رفته‌اند. زمانی که شما شکست خوردید، او پیروز و موفق شد. و زمانی که شما مانده و سست و ضعیف شدید، او غالب شد. بر اسب‌ها پیشی

<sup>۱</sup> - صاحب کتاب «فتح الباری» گوید: در این حدیث اشاره به آن است که امور مذکور از جمله مواردی است که بر انجام دادن آن ترغیب شده و از مستحباتی است که انجام آن ثواب و پاداش زیادی در بر دارد.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵؛ صحیح مسلم، شماره ۷۱۱. ابوبکر این حدیث را روایت کرده است.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۴.

<sup>۴</sup> - وقتی خبر به عایشه رسید که عده‌ای به پدرش، ابوبکر دشنام می‌دهند، به دنبال جماعتی از مردم فرستاد. هنگامی که حضور به هم رسانیدند، نقابش را پایین کشید و بالای تکیه‌گاهش رفت و سپس گفت: ...



گرفت بدان گاه که به پایان خط مسابقه رسید و بر آن دست یافت. ایام جوانی اش را در میان قریش گذراند و در زمان پیری او را از شهر و کاشانه خود بیرون کردند و او ناچاراً به غار رفت.<sup>۱</sup> در حق قریش خوبی‌های زیادی نمود و فقیران قریش را گرمی می‌داشت و به آنان کمک می‌نمود. گروه‌ها و دسته‌های قریش را به آرامی دور هم جمع می‌کرد و میان آنان اتحاد و یکپارچگی برقرار می‌نمود و پراکندگی‌های امور این امت را جمع و جور می‌کرد تا اینکه محبت او در دل‌های این امت جای گرفت. سپس به خاطر رضای خدا تلاش و جدیت به خرج می‌داد و لحظه‌ای دست از تلاش و کوشش و اهتمام به امور دین، بر نمی‌داشت. هنوز هم به خاطر رضای ذات پروردگار قوی و توانا و دارای شرافت و مناعت نفس است و این امر لحظه به لحظه شدت می‌یابد تا جایی که در اطراف خانه‌اش مسجدی بنا کرد و در آن چیزهایی را احیاء کرد که باطل‌گرایان و مشرکان و بت‌پرستان آن را از بین برده بودند. ابوبکر چشمانش همیشه پر از اشک بود و قلبی محزون و صدایی گرفته و اندوهگین داشت. زنان و کودکان مکه ازدحام می‌کردند<sup>۲</sup> و او را استهزاء و مسخره می‌کردند: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [البقرة: ۱۵].

«خداوند آنان را استهزا می‌کند، و آن‌ها را در طغیانشان نگه می‌دارد، تا سرگردان شوند».

چنین امری بر مردان قریش گران آمد، پس کمان‌هایشان را برایش آماده کردند و تیرهایشان را برایش در چله انداختند تا به سویس بیندازند و او را نشانه تیر گرفتند، اما نتوانستند سنگی را برایش بشکنند<sup>۳</sup> و نتوانستند چوبی را برایش بشکنند و کم‌ترین آسیبی به وی برسانند. روز به روز بر قدرت و توانایی اش افزوده شد تا اینکه دین اسلام جای خود را در دل‌های مردم به دست آورد و در جای خود مستقر و محکم شد. و پایه‌هایش محکم گشت و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا شدند و از هر فرقه‌ای دسته دسته و به طور پراکنده به

<sup>۱</sup> - مراد غار ثور است که ابوبکر به همراه پیامبر در سفر هجرت به مدینه مدتی آنجا ماندند. (مترجم).

<sup>۲</sup> - ابوبکر رضی الله عنه نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌نمود که زنان و فرزندان مشرکان بر او جمع می‌شدند.

<sup>۳</sup> - اشاره به قوت و توانایی ابوبکر در دین است. [النهاية].

اسلام، ایمان آوردند. خداوند آنچه که نزدش بود، برای پیامبرش اختیار کرد. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، شیطان خیمه‌اش را بر پای داشت و طناب‌هایش را گسترده و دام‌های شکارش را بر پای داشت. پس افرادی گمان بردند که آرزوهایشان بر آورده شده است و از چیزی خبر دادند که بدان امید دارند. اما چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که ابوبکر صدیق در میانشان است. پس او برهنه و بی‌زره و بدون سپر با کوله باری از تجربه و دانایی و توانایی علیه این فتنه‌ها به پا خاست. پس همراهانش را جمع کرد و مسلمانان را به هم نزدیک گردانید. پس نشر و گسترش اسلام را به همان حالت اولش باز گرداند.<sup>۱</sup> و با فراست و دانائی‌اش کجی آن را راست کرد و با آرامش خود، نفاق را از بین برد. پس دین دوباره جان گرفت. هنگامی که زکات را به مستحقانش بازگرداند و آنان را از نابودی نجات داد و به آنان جان تازه بخشید، مرگ به سراغش آمد. شکاف و خلأ او با همتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر، پسر خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی‌نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت.<sup>۲</sup> پس خوردنی‌هایش را بالا آورد و پلیدی‌اش را بیرون انداخت. دنیا می‌خواست بر او مهربانی کند و او را دوست بدارد ولی او از دنیا روی گرداند و دنیا به او روی می‌آورد ولی او از آن امتناع و دوری می‌کرد. عمر در دنیا پرهیزکاری می‌نمود و آن را رها کرد بدان گونه‌ای که در آن می‌زیست. پس به من بگوئید از چه چیزی شک دارید و کدام یک از این دو روز پدرم را ناپسند می‌دارید و بر پدرم خُرده‌گیری می‌کنید؟ روز اقامتش بدان گاه که در میان شما عدالت برقرار نمود یا روز سفرش بدان گاه که با شما مهربانی کرد و بر شما ترحم و دلسوزی نمود؟ این را می‌گویم و از خداوند برای خود و شما مغفرت و بخشش می‌طلبم». جعفر بن عون از پدرش و او هم از عایشه این ماجرا را روایت کرده است. و این‌ها راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند. همچنین ابواسامه از

<sup>۱</sup> - منظور تدبیر ابوبکر در قضیه ارتداد است که این درد را با درمان خاص خود مداوا نمود. [النهاية].

<sup>۲</sup> - اشاره به فتوحات عمر است. [النهاية].

هشام بن عروه از پدرش این ماجرا را روایت کرده است. بعضی هم آن را از هشام روایت کرده‌اند و عروه را به عنوان راوی ذکر نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

### عمر رضی الله عنه گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است

طلمنکی از حدیث میمون بن مهران روایت کرده که او گفت: «ابوموسی اشعری هنگامی که روز جمعه در بصره خطبه خواند و آن موقع والی بصره بود، بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود فرستاد. سپس عمر بن خطاب را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایش دعای خیر کرد. ضبه بن محسن عنزی بلند شد و گفت: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ سپس نشست. وقتی که چند بار این گفته را تکرار کرد، ابوموسی بر سر او فریاد زد و با او منازعه کرد. پس ابوموسی نامه‌ای برای عمر رضی الله عنه نوشت که «ضبه» ما را بدگویی و سرزنش می‌کند.

عمر هم نامه‌ای برای ضبه نوشت که نزد او برود. ابوموسی او را نزد عمر فرستاد. هنگامی که ضبه پیش عمر در مدینه رفت، دربان گفت: ضبه عنزی جلو در است؟! پس به او اجازه داد وارد شود. هنگامی که بر عمر داخل شد، عمر گفت: خوش مباد ضبه و خوش نیامد. ضبه گفت: فراخی و وسعت دادن از طرف خداست. چگونه روا دانستی مرا از شهر خود به اینجا احضار کنی بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشم و کار ناروایی انجام داده باشم. عمر گفت: به خاطر چه میان تو و ابوموسی اختلاف و منازعه روی داده است؟ گفت: همین حالا به تو خبر می‌دهم ای امیر مؤمنان. او هنگامی که خطبه خواند، حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود فرستاد. سپس تو را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایت دعای خیر نمود. این امر مرا عصبانی کرد و به او گفتم: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۶۳/۳ و ۱۶۴. گویم: دارالکتب الجدید این خطبه را در سال ۱۴۰۰ هجری قمری چاپ و منتشر کرده است. در آخر این ماجرا آمده است: سپس مردم به سوی عایشه روی آوردند و او گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا چیزی از آنچه را که گفتم، انکار کردید؟ گفتند: نه، به خدا.

دادی؟ به همین خاطر او به تو نامه نوشت و از من شکایت نمود. راوی گوید: پس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می‌گفت: به خدا قسم، تو موفق‌تر و هدایت‌یافته‌تر از او هستی. آیا مرا می‌بخشی خداوند تو را ببخشايد! گفتم: خدا تو را ببخشد ای امیر مؤمنان. سپس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می‌گفت: به خدا قسم، یک شبانه روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر بهتر است. آیا می‌خواهی شب و روز ابوبکر را برای تو تصیف کنم؟ گفتم: بله، ای امیر مؤمنان. گفت:

در مورد شب ابوبکر باید گفت هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دست مشرکان فرار کرد و از مکه خارج شد، در شب از مکه خارج شد و ابوبکر هم به دنبالش رفت. او گاهی جلو پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی پشت سرش. گاهی در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی در سمت چپش. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: این چه کاری است ای ابوبکر؟! من از این کارت سر در نمی‌آورم. ابوبکر گفت: وقتی به فکرم می‌رسد که ممکن است کسی در کمین تو نشسته باشد، جلوت حرکت می‌کنم و وقتی به فکرم می‌رسد که شاید کسی تو را تعقیب کند، پشت سرت حرکت می‌کنم. و گاهی در سمت راستت حرکت می‌کنم و گاهی در سمت چپت. و به خاطر تو امان و قرار ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی کناره‌های انگشتان پایش راه رفت تا اینکه پایش سائیده شد. وقتی که ابوبکر رضی الله عنه دید که پای پیامبر صلی الله علیه و آله سائیده شده، او را بر دوشش نهاد تا اینکه او را به دهانه غار برد و آنجا او را پایین آورد. سپس گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، داخل آن غار نمی‌شوی تا من داخل شوم. تا اگر در آن چیزی باشد، برای من پیش بیاید. پس ابوبکر داخل شد و چیزی را ندید که او را به شک و تردید اندازد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را بلند کرد و او را داخل غار نمود. هنگامی که داخل شدند، ابوبکر صدیق سوراخ‌های مارهای افعی را یافت. هنگامی که ابوبکر آن را دید، پاشنه‌اش را بر دهانه آن قرار داد. مارها شروع به گزیدن پایش کردند و از درد آن، اشک‌هایش بر گونه‌اش می‌افتاد. و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نگران مباش که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بهره ابوبکر ساخت. این بود شب ابوبکر.

اما درباره روز ابوبکر باید گفت هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، قوم عرب از دین برگشتند. بعضی گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم و عده‌ای هم

گفتند: زکات می‌دهیم ولی نماز نمی‌خوانیم. نزد ابوبکر آدمم و از هیچ نصیحتی کوتاهی نکردم و گفتیم: ای خلیفه رسول خدا، با مردم مدارا کن و با آنان جنگ مکن. به من گفت: آیا تو در جاهلیت انسانی جبار و سرکش بودی و اینک در اسلام، انسانی ضعیف و سست هستی؟ رسول الله ﷺ از میان ما رفت و وحی قطع شد. به خدا قسم اگر آنان زکاتی را که به رسول الله ﷺ می‌دادند، به من ندهند، به خاطر آن، با ایشان می‌جنگم. به خدا قسم، ابوبکر در امور دین هوشیار و راه یافته بود.

سپس عمر نامه‌ای را به ابوموسی نوشت و او را سرزنش کرد. این حدیث ضبه از مشهورترین احادیث است<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - دینوری در کتاب «المجالسة» ز ابوالحسن بن بشران در «فوائد» و لالکائی در کتاب «السنه» آن را روایت کرده‌اند. همچنین حاکم در المستدرک، ۱۰۶/۳ آن را روایت کرده و گوید: این حدیث صحیح است و ذهبی آن را تأیید کرده و گوید: این حدیث صحیح و مرسل است. حاکم آن را با این لفظ روایت کرده: «مردانی در زمان خلافت عمر پیدا شدند. گویی آنان عمر را بر ابوبکر برتری می‌دادند...» و این در معنای همان حدیث ضبه است [کنز العمال: ۴۹۱/۱۲-۴۹۴].

<sup>۲</sup> - منهاج السنه: ۱۸۵/۲-۱۸۶.

گویم: اما روایاتی از قبیل حدیث غدیر، حدیث مباحله، حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و امثال آن که بدعت‌گذاران برای افضل بودن علی و اینکه او برای امر خلافت مستحق‌تر و شایسته‌تر بود، بدان استدلال کرده‌اند، در آخر کتاب هنگام سخن از بیعت نکردن علی و بعضی از افراد بنی هاشم با ابوبکر صدیق در همان ابتدای خلافت، آورده می‌شود.



## خلافت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر ﷺ و شایسته‌ترین فرد برای خلافت<sup>۱</sup>

تعریف خلیفه: خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود اگر چه آن دیگری او را به عنوان جانشین خود قرار ندهد. این معنای مشهور لغوی آن است و جمهور علما هم بر این باورند. خلیفه گاهی به معنای کسی است که دیگری او را جانشین خود قرار دهد.

خلیفه، جانشین کسی نمی‌شود مگر در غیاب یا مرگ شخصی که او را جانشین خود قرار داده است. به همین خاطر درست نیست گفته شود: خداوند، کسی را جانشین خود قرار داده، زیرا خداوند زنده و پاینده است، تدبیر کننده و اداره کننده امور بندگان است، و از مرگ و خواب و غیبت، منزّه و مبرا است. اما درست است که انسان، خداوند را جانشین خود قرار دهد؛ همچنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»<sup>۲</sup>. «خدا یا، تو در سفر، همراه منی و جانشین من در خانواده‌ام هستی». و پیامبر ﷺ در هنگام سخن از دجال فرمودند: «وَاللَّهِ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»<sup>۳</sup>. «خداوند جانشین من در امور مسلمانان است». خداوند در قرآن هر کسی را که به خلافت توصیف نموده، او جانشین مخلوقی کسی است که قبل از خود بوده است، مانند این آیات: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [یونس: ۱۴].

«سپس شما را جانشینان آن‌ها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم.»

و ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ [الأعراف: ۶۹].

«و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد.»

<sup>۱</sup> - دلایل زیادی که بعداً می‌آیند، این امر را روشن می‌سازند.

<sup>۲</sup> - سنن ترمذی: ۱۶۱/۵.

<sup>۳</sup> - صحیح مسلم: ک ۵۱، ب ۵۷، ۹۷۸/۲؛ سنن ترمذی: ۱۶۱/۵؛ مسند احمد بن حنبل: ۴۳۳/۲.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

[النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

و ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

«من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد».

یعنی جانشین مخلوقات که قبلاً بوده‌اند همان طور که مفسران چنین نظری را دارند. اما آنچه عده‌ای می‌گویند که انسان جانشین خداست، چنین چیزی جهالت و گمراهی است. به همین خاطر است هنگامی که به ابوبکر گفتند: ای خلیفه خدا، گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و این برایم کافی است.<sup>۱</sup>

### خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است

نصوص زیادی هستند که بر حق و درست بودن خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارند. و این از جمله مواردی است که علما در آن اختلاف نظر ندارند. اما در این اختلاف نظر دارند که خلافت وی با نصی که همان وصیت و تعیین وی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است، منعقد شده یا با اجماع و انتخاب شوری صورت گرفته است.<sup>۲</sup>

همان طور که سخن امام احمد می‌رساند، حقیقت امر این است که خلافت ابوبکر با انتخاب صحابه و بیعت‌شان با وی صورت گرفته است. و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع خلافت وی خبر داده به گونه‌ای که آن را مورد تمجید قرار داده و بدان

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۲۲/۲؛ ۹۴/۴.

<sup>۲</sup> - اما در مورد اعتقاد شیعه امامیه که می‌گویند جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص آشکار بر خلافت علی، و اعتقاد زیدیه و جارودیه که می‌گویند جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص خفی بر خلافت علی، و باور راوندی‌ها که معتقد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با نص بر خلافت عباس، ثابت شده، باید گفت که این اعتقادات و اقوال، در نزد علما و مسلمانان، به طور آشکار فاسد و باطل است و تنها کسانی این اعتقاد را دارند که یا جاهل و نادان هستند و یا ظالم. و اغلب کسانی که بر این باورند، زندیق بی‌دین هستند.



راضی بوده است. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور مسلمانان به او امر کرده و امت اسلام را بر بیعت با او ارشاد فرموده است. این سه وجه، یعنی خبر، امر و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت ابوبکر صدیق از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است.

اینک این سه وجهی که با سنت ثابت شده و قرآن بر آن دلالت دارد، در زیر بیان می‌شود<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>:

### وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی می‌فرمایند: «رأيت كأني أنزع على قلب فأخذها ابن أبي قحافة فنزع ذنوبًا أو ذنوبين، وفي نزعِهِ صَعْفٌ، فَعَفَرَ اللهُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ الْحَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَهُ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطْنٍ»<sup>۳</sup>. «(در خواب) دیدم که گویی از چاهی آب می‌کشیدم، که پسر ابوقحافه (ابوبکر) آن (دلو) را از من گرفت و یک دلو یا دو دلو پر از آب، از آن چاه، آب کشید. در آب کشیدنش از چاه، یک نوع ضعف بود<sup>۴</sup>. سپس پسر خطاب (عمر) آن (دلو) را گرفت. پس آن دلو به دلو بزرگی تغییر یافت. هیچ یک از انسان‌های بزرگ را ندیدم که دلو بزرگی همانند دلو عمر داشته باشد و با آن از چاه آب بکشد تا جایی که همه مردم از آن سیراب گشتند». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به اموری خبر داده که مستلزم شایستگی و خوبی حاکمان است و این امور هم در زمان خلافت ابوبکر و عمر، روی داد<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۳۴/۴، مجموع الفتاوى: ۴۷/۳۵.

<sup>۲</sup> - بعد از ذکر احادیثی که بر سه وجه مذکور دلالت دارند، آیاتی را هم که بر این سه وجه دلالت دارند، ذکر می‌شوند.

<sup>۳</sup> - بخاری آن را روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵، ص ۱۹۷؛ ک ۹۱، ب ۲۸-۳۰].

<sup>۴</sup> - این گفته، اشاره به کم بودن مدت خلافت ابوبکر دارد.

<sup>۵</sup> - منهاج السنة: ۱۸۴/۱؛ ۲۶۷/۳.

۲- در سنن ابوداود و دیگران از طریق حدیث اشعث، از حسن و او هم از ابوبکره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيرَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَزَنَتْ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوَزَنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ وَوَزَنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»<sup>۱</sup>. «کدام یک از شما خوابی دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل این که ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): من ناخوشی را در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردم». همچنین ابوداود این حدیث را از طریق حدیث حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عبدالرحمن بن ابی بکره و او هم از پدرش همانند آن را روایت کرده و مشاهده کراهیت و ناخوشی در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده است. در دنباله حدیث آمده است: «فَاسْتَأْهَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خِلَافَةَ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۲</sup>: «پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد، همان جانشینی پیامبری است. سپس خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می‌دهد». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث بیان فرموده که خلافت این افراد، همان جانشینی نبوت است و بعد از آن، سلطنت و پادشاهی بر سر کار می‌آید. در این حدیث ذکری از علی رضی الله عنه به میان نیامده، چون در زمان وی صحابه بر خلافتش اجماع نکردند، بلکه در مورد خلافت وی اختلاف نظر داشتند<sup>۳</sup>.

۳- در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده که او گوید: رسول

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را به شماره ۴۶۳۴ و ترمذی آن را به شماره ۲۲۸۸ روایت کرده‌اند. ترمذی گوید که این حدیث حسن صحیح است.

<sup>۲</sup> - ابوداود آن را به شماره ۴۶۳۵ روایت کرده است.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۵.

الله ﷻ در هنگام بیماری اش به من گفت: «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَتَّى مُتَمَّتٌ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْتِي اللَّهَ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ»<sup>۱</sup>. «پدرت و برادرت را صدا بزن تا نوشته‌ای را برای ابوبکر بنویسم، زیرا می‌ترسم از اینکه کسی آرزو کند و کسی بگوید که من برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر هستم. ولی خداوند و مؤمنان این را قبول ندارند که جز ابوبکر، کسی برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر باشد». این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر ﷺ می‌خواستند از ترس چیزی بنویسد. سپس برایش معلوم شده که چنین امری واضح و روشن است و محل اختلاف و نزاع نیست از این‌رو آن کار را نکرد؛ زیرا او دانست که آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر و استحقاق وی برای خلافت به گونه‌ای است که دیگر نیازی به وصیت و تعیین ابوبکر به عنوان جانشین خود، نیست.

۴- در صحیح بخاری آمده است: «أَنَّ عَائِشَةَ رضی الله عنها لَمَّا قَالَتْ: وَارْأَسَاهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَلْ أَنَا وَارْأَسَاهُ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَتَّى الْمُتَمَّتُونَ، ثُمَّ قُلْتُ يَا بِي اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْتِي الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup>.

«هنگامی که عایشه رضی الله عنها گفت آخر سرم! رسول الله ﷺ فرمود: بلکه من آخر سرم! می‌خواستم به دنبال ابوبکر و پسرش بفرستم و ابوبکر را به عنوان جانشین خود تعیین کنم تا مبادا کسانی بگویند یا کسانی آرزو کنند که آنان برای خلافت، سزاوارترند. سپس گفتم: خداوند از آن سرباز می‌زند و مؤمنان هم آن را نمی‌پذیرند. یا خداوند آن را نمی‌پذیرد و مؤمنان هم از آن سرباز می‌زنند». در این حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ خواسته که برای ابوبکر نوشته‌ای مبنی بر

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: ک ۴۴، ح ۱۱. بعداً حدیثی که در صحیح بخاری در این باره آمده، آورده می‌شود.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۷۵، ب ۱۶، ۸/۷. بخاری و مسلم هر دو عبارت «وَيَأْتِي اللَّهَ وَالْمُؤْمِنُونَ» را آورده‌اند. و در مسند احمد بن حنبل: ۱۰۶/۶ آمده که عایشه رضی الله عنها گفت: «پس خداوند و مؤمنان نپذیرفتند که کسی جز پدرم برای امر خلافت، سزاوارتر باشد. پس پدرم به عنوان خلیفه از طرف مسلمانان انتخاب شد».

خلافت وی بنویسد تا کسی نگوید من برای خلافت، سزاوارترم. سپس فرمود: «خدا و مؤمنان از آن سرباز می‌زنند و آن را نمی‌پذیرند که کسی جز ابوبکر برای امر خلافت، سزاوارتر و شایسته‌تر باشد». پس پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که خداوند متعال و مؤمنان جز ابوبکر کسی را برای امر خلافت انتخاب نمی‌کنند و به این اکتفا کرده و نوشته‌ای را برای ابوبکر مبنی بر تعیین او به عنوان خلیفه نوشت. نوشتن این امر از چیزهایی نیست که خداوند بر او واجب کرده باشد که در آن موقع آن را بنویسد یا آن را ابلاغ کند، زیرا وقتی امت پیامبر صلی الله علیه و آله، به دلخواه خود و بدون هیچ الزام و اجباری، ابوبکر را برای امر خلافت انتخاب کردند و ابوبکر هم کسی است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از وی راضی و خوشنودند، این نشان می‌دهد که او برترین فرد در میان امت اسلام است. همچنین این امر نشان دهنده علم و دین ابوبکر می‌باشد. همانا اگر امت پیامبر صلی الله علیه و آله ملزم و مجبور می‌بودند که ابوبکر را به عنوان خلیفه تعیین کنند، چه بسا آن وقت گفته می‌شد که امت محمد صلی الله علیه و آله بر کار حق مجبور شده‌اند در حالی که خودشان آن را به دلخواه خود اختیار نکردند، همچنان که چنین چیزی برای بنی اسرائیل پیش آمد. و چه بسا آن وقت کسی گمان می‌کرد که در میان امت اسلام، بقایای جاهلیت در مورد مقدم کردن خویشاوندان و بستگان وجود دارد. بنابراین، آنچه که خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده، بهتر است. پس ستایش خدایی را که این امت را هدایت نموده و ما را از پیروان آن قرار داده است. و خداوند از میان ببرد کسی را که اختیار نمی‌کند آنچه را که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- همچنین ابوداود از طریق حدیث ابن شهاب، از عمرو بن ابان و او هم از جابر روایت کرده که جابر رضی الله عنه نقل می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۸، ۳/۲۱۲، ۲۶۸، ۲۶۹ و ۲۷۰؛ ۴/۲۹۴. گفته ابن عباس که: «همانا آفت، هر نوع آفتی است که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و میان اینکه چیزی بنویسد، حایل شده است»، مقتضی آن است که این حایل، آفت است. و آن آفت در حق کسی است که در خلافت ابوبکر صدیق شک کند، چون چنین امری بر وی مشتبه گردیده است، زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را در این زمینه می‌نوشت، شک مرتفع می‌گردید. اما کسی که می‌داند خلافت ابوبکر، حق است، در حقیقت آفت نیست. [منهاج السنة، ۳/۱۳۵].

«أَرِيَّ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ، كَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ نَيْطٌ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَنَيْطٌ عَمْرٌ بِأَبِي بَكْرٍ، وَنَيْطٌ عَثْمَانٌ بِعَمْرٍ». «امشب مرد صالحی به من نشان داده شد گویی که ابوبکر به رسول الله صلی الله علیه و آله وصل شده بود و عمر به ابوبکر و عثمان به عمر وصل شده بود». جابر گوید: «هنگامی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بلند شدیم، گفتیم: آن مرد صالح، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن کسانی که به همدیگر وصل شده‌اند، خلفای این دینی هستند که خداوند، پیامبرش را با آن مبعوث کرد»<sup>۱</sup>.

۶- همچنین ابوداود از طریق حدیث حماد بن سلمه، از اشعث بن عبدالرحمن، از پدرش و او هم از سمره بن جندب روایت کرده که او گوید: «مردی گفت ای رسول خدا، من در خواب دیدم که گویی دلوی از آسمان آویزان شد. پس ابوبکر آمد و اطراف آن را گرفت و مقدار کمی از آب آن را نوشید. سپس عمر آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس عثمان آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس علی آمد و اطراف آن را گرفت. در این موقع دلو از هم باز شد و مقداری آب بر او پاشید»<sup>۲</sup>.

۷- از سعید بن جهمان، از سفینه روایت شده که گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ - أَوْ مُلْكَهُ - مَنْ يَشَاءُ»<sup>۳</sup>.

«جانشینی پیامبری، تنها سی سال دوام می‌آورد. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر که بخواهد می‌دهد. یا خداوند هر که بخواهد، پادشاهی به وی می‌دهد». سعید گوید که سپس سفینه به من گفت: حساب کن دو سال خلافت ابوبکر، ده سال خلافت عمر، دوازده سال خلافت عثمان و شش سال خلافت علی. که روی هم رفته سی سال است. سعید گوید که به سفینه گفتم: بعضی

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را اخراج کرده است [سنن ابو داود، ۵۱۳/۱].

<sup>۲</sup> - ابو داود آن را در باب خلفاء، ۵۱۵/۱ روایت کرده است.

<sup>۳</sup> - منبع سابق.

می‌پندارند که علی، خلیفه نبوده است. گفت: بازماندگان بنی زرقاء (یعنی بنی مروان) دروغ گفتند<sup>۱</sup>.

### وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او

۱- در کتاب‌های سنن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان فرمودند: «اقتدوا بالذین من بعدی ابي بکر وعمر»<sup>۲</sup>: «به دو نفری که بعد از من می‌آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید».

پس دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به اقتدا کردن به ابوبکر و عمر که بعد از او می‌آیند، دلیلی است بر خلافت آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله. به همین خاطر یکی از دو قول علما که یکی از دو روایت امام احمد هم هست، بر این است که هر گاه ابوبکر و عمر بر امری اتفاق بکنند، قول شان حجت است و عدول از آن جایز نیست. اگر این دو نفر ظالم می‌بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور نمی‌داد که مسلمانان به آنان اقتدا بکنند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان امر نمی‌کند که به شخص ظالم اقتدا بکنند، زیرا انسان ظالم نمی‌تواند پیشوایی باشد که از وی دنباله روی کرد، به دلیل فرموده خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]. «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد».

پس از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به اقتدا به افراد بعد از خود داده و اقتدا

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را اخراج کرده است. (۵۱۵/۲) و امام احمد آن را در مسند خود، ۲۲۰/۵ و ۲۲۱ روایت کرده و عبارت: «سعید گوید که سفینه به من گفت ...» را بدان افزوده است. ابن کثیر رحمته الله گوید: این حدیث به صراحت ردی است بر روافض که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را انکار می‌کنند. همچنین ردی است بر نواصب از میان بنی امیه و پیروان‌شان از مردم شام که خلافت علی را انکار می‌کنند».

کلمه «إستاه» که در متن عربی این عبارت آمده، جمع «إست» است که به معنای سرین زن می‌باشد و بر حلقه دُبر هم اطلاق می‌شود. منظور از این کلمه در عبارت فوق الذکر آن است که این گفته، گفته دروغی است که از طرف بازماندگان زرقاء گفته شده است. و زرقاء هم، اسم زنی از زنان بنی امیه است.

<sup>۲</sup> - سنن ابن ماجه: ۹۷/۱؛ سنن ترمذی: ۳۷۴۴/۵، مستدرک حاکم: ۷۵/۳؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۸۵/۵ و ۳۹۹ و ۴۰۲. همچنین ابوداود در سنن خود آن را روایت کرده است.

هم، همان پیروی است و از طرف دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر و عمر بعد از وی می‌آیند، دلیل بر آن است که آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه هستند. و این چیزی است که مطلوب حدیث است. کسی که به او اقتدا می‌شود، درجه‌اش در افعال و سنت‌هایی که برای مسلمانان انجام می‌دهد، بالاتر از درجه کسی است که تنها در سنت‌هایی که به جا می‌گذارد از وی تبعیت می‌شود. فرق میان حدیث مذکور و روایت «أصحابي كالنجوم...» در عین اینکه حدیث صحیحی نیست، این است که در این روایت کلمه «بعدي» و امر به اقتدای به آنان نیامده است.<sup>۱</sup>

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگری می‌فرماید: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي وعضوا عليها بالنواجذ».<sup>۲</sup> «بر شما واجب است که از سنت من و سنت و راه و روش خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من پیروی کنید». پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث دستور به پیروی از سنت خلفای راشدین هدایت یافته داده، و در جای دیگری مدت خلافت‌شان را تعیین نموده است. پس این نشان می‌دهد که افرادی که در این مدت متولی امور جامعه اسلامی هستند، همان خلفای راشدین هستند، زیرا آنان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در اداره جامعه اسلامی بودند. بنابراین به وسیله هدایت و کمال آنان، گمراهی و ضلال از آنان منتفی شده است. و این نهایت علم و عمل آنان است.

همانا گمراهی، عدم علم و کج روی و ضلال، پیروی از هواهای نفسانی است. به همین خاطر قول اظهر و راجح علما آن است که اتفاق خلفای چهارگانه، حجت است و مخالفت با آن جایز نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی کردن از سنت و راه و

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۸۴/۱ و ۱۸۵؛ ۱۶۲/۳؛ ۲۳۸/۴. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی: ۴۰۰/۲۴.

<sup>۲</sup> - سنن ابوداود: ۵۰۶/۲، سنن ابن ماجه: ۴۲/۱ و ۴۳، مسند احمد بن حنبل: ۱۲۶/۴ و ۱۲۷. ابن رجب هم آن را در کتابش «جامع العلوم والحکم» آورده و احوال راویان آن را بررسی نموده و شرح کاملی بر آن داده است.

روشان امر فرموده است.<sup>۱</sup>

۳- در صحیح بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم، از پدرش روایت شده که «زنی از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی دستور داد که دوباره نزدش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا، اگر آمدم و تو را نیافتم، آن موقع چی؟ - پدرم گوید: منظور آن زن این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کند - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو».<sup>۲</sup>

۴- همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگری می‌فرمایند: «إذا لم تجدوه أعطوها أبابکر».<sup>۳</sup> «هر گاه او را نیافتید، آن را به ابوبکر بدهید». پس اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که نزدش آمده، دستور داده که بعد از مرگ خود، نزد شخصی برود که قائم مقام اوست، دلالت می‌کند بر اینکه او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه است. چنین امری برای ابوبکر روی داد.<sup>۴</sup>

### وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر

۱- در صحیح مسلم آمده است که اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. بقیه حدیث را ذکر کرده که در آن آمده است: «إن یطع القوم أبابکر وعمر یرشدوا».<sup>۵</sup> «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند،

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۶۷/۳ و ۲۶۸.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۲، ب ۵؛ ک ۹۶، ب ۲۴؛ صحیح مسلم: ص ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷.

<sup>۳</sup> - حاکم آن را از انس بن مالک روایت کرده که گوید: «بنی مصطلق مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و آله بپرس که بعد از تو صدقات خود را به چه کسی بدهیم؟ فرمود: به ابوبکر». و حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نیز آن را از عصفه بن مالک آورده است. [فتح الباری: ۲۴/۷].

<sup>۴</sup> - منهاج السنة: ۱۸۴/۱؛ ۲۶۷/۳؛ ۲۹۵/۴.

<sup>۵</sup> - صحیح مسلم: ص ۶۸۱. و در آن آمده است: «سپس گفت: می‌بینید که مردم چه کار کردند. راوی گوید: سپس گفت: مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. پس ابوبکر و عمر گفتند: در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که شما را به جا بگذارد. مردم گفتند: همانا



هدایت می یابند».

۲- یکی دیگر از دلایلی که پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را راهنمایی کرده تا بعد از خود، با ابوبکر بیعت کنند، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله، در نماز ابوبکر را جانشین خود ساخت. این قضیه در کتاب‌های صحاح و سنن و مسانید از چندین طریق آمده و به حد تواتر رسیده است؛ همچنان که بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابن حبان و دیگر صاحبان کتاب‌های صحاح از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که وی گفت: «مَرَضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَعَادَتْ فَقَالَ: مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكَ نَصَّاحٌ صَوَّاحِبٌ يُوسَفُ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»<sup>۱</sup>.

«پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت بیمار شد و فرمود: به ابوبکر بگویند که برای مردم نماز بخواند. عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا همانا ابوبکر مرد نازک دلی است و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. دوباره این جمله را تکرار کرد و فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. به راستی شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). پس عایشه رضی الله عنها، ابوبکر را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد

رسول الله صلی الله علیه و آله در بین شماست، پس اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنید، راه می‌یابید». و در مسند احمد بن حنبل، ۲۹۸/۵، از طریق حدیث ابوقتاده آمده که او می‌گوید: ما، در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان فرمودند: همانا شما اگر فردا آب نیابید، تشنه می‌شوید. مردم به دنبال پیدا کردن آب رفتند و من همراه رسول الله صلی الله علیه و آله ماندم».

همچنین در این حدیث آمده که راوی آن گوید: «مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. مردم به یکدیگر گفتند: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال آب رفته است. در میان گروهی ابوبکر و عمر حضور داشتند. آن دو گفتند: ای مردم، همانا در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که برای پیدا کردن آب از شما پیشی گرفته باشد و شما را به جا گذاشته باشد. و اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت نکنند، هدایت می‌یابند. این را سه بار تکرار کرد».

<sup>۱</sup> - صحیح ابن خزیمه: ۶۰/۳.

و او در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم امامتِ نماز کرد». و در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله سخت بیمار شد، بلال آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از وی خواست تا برای نماز، اذان گوید و فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». گفتم: ای رسول خدا، همانا ابوبکر مردی است که زود دلتنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». عایشه رضی الله عنها گوید که به حفصه گفتم: به پیامبر صلی الله علیه و آله بگو که ابوبکر مردی است که زود دلتنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. حفصه این را به پیامبر گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكَ لَأَنْتَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ». «همانا شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». عایشه رضی الله عنها گوید: پس به ابوبکر گفتند که برای مردم نماز بخوان<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، ک ۱۰، ب ۳۹، ۴۶، ۶۷، ۶۸ و ۷۰؛ ک ۹۶، ب ۵؛ صحیح مسلم، ک ۴، ب ۲۱. ابن کثیر رحمته الله در کتاب البداية والنهاية: ۲۴۴/۵ گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز صبح را برای مسلمانان خواند. این زمانی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از بیهوشی‌ای که به خاطر درد و ناراحتی شدید = = بود، به هوش آمد و پرده اتاق را کنار کشید و به مسلمانان نگاه کرد که آنان در نماز پشت سر ابوبکر هستند. این امر پیامبر صلی الله علیه و آله را خوشحال کرد و لبخندی زد. حتی مسلمانان از خوشحالی قصد داشتند که نمازشان را نیمه تمام رها کنند و حتی ابوبکر خواست به عقب بیاید تا به صف بپیوندد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اشاره نمود که در جای‌شان بمانند و نمازشان را نیمه تمام رها نکنند و پرده را پایین کشید. و این در آخر عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هنگامی که ابوبکر سلام نماز داد بر پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شد و به عایشه گفت: دیدم که درد و ناراحتی از رسول الله صلی الله علیه و آله دور شده است، و امروز نوبت دختر خارجه است که در منطقه سنح زندگی می‌کند (یعنی زن ابوبکر). هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت و در این باره میان صحابه اختلاف ایجاد شد، یکی می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مرد، پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. و دیگری می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده است. آنگاه سالم بن عبیدالله نزد ابوبکر صدیق رفت ...».

پس ابوبکر در طول بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله از روز پنجشنبه تا روز پنجشنبه تا روز دوشنبه هفته بعد برای مردم نماز خواند، یعنی مدت بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله براساس آنچه که گفته شده، دوازده روز بود. و اتاق او در کنار مسجد قرار داشت. پس در این روایت آمده که عایشه رضی الله عنها در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید نظر خواست و به حفصه گفت که از پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید نظر بخواهد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این اصرار، آنان را سرزنش کرد و آن را اصرار بر امری باطل به حساب آورد؛ مانند اصرار همراهان یوسف، در مورد یوسف. پس چنین امری نشان می‌دهد که مقدم نمودن کسی دیگر غیر از ابوبکر در نماز، جزو امور باطلی است که هر کس بر آن اصرار ورزد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد. این در حالی است که ابوبکر به عمر گفت که برای مردم نماز بخواند ولی عمر جلو نرفت و گفت: تو برای این کار مستحق‌تر و شایسته‌تر هستی. پس در اینجا عمر رضی الله عنه اعتراف نموده که ابوبکر رضی الله عنه برای امامت نماز از او مستحق‌تر و شایسته‌تر است، همچنان که اعتراف نموده به اینکه ابوبکر رضی الله عنه برای امر خلافت از او و سایر صحابه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، و ابوبکر رضی الله عنه از همه صحابه افضل و برتر است.<sup>۱</sup>

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «درباره اینکه ابوبکر برای مردم امامت نماز بکند از پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید نظر خواستم. و در این تجدید نظرخواهی زیاد، آنچه برایم مسلم شد، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از ابوبکر هرگز دوست نداشت که کسی دیگر به جایش بایستد و امامت نماز بکند. بدین وسیله خواستم رسول الله صلی الله علیه و آله از ابوبکر دست بکشد»<sup>۲</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز وفاتش، پرده را کنار کشید در حالی که مسلمانان پشت سر ابوبکر نماز می‌خواندند. این امر پیامبر صلی الله علیه و آله را مسرور و خوشحال کرد؛ در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که ابوبکر هنگام درد و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله که به دنبال آن وفات یافت، برای مسلمانان نماز خواند. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید و در حالی که مسلمانان در صفوف نماز ایستاده بودند،

<sup>۱</sup> - بعداً در این باره سخن به میان می‌آید.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۸۳؛ صحیح مسلم: ک ۴، ح ۹۳، شماره ۳۱۳.

رسول الله صلی الله علیه و آله پرده اتاق را کنار کشید و به ما نگاه کرد در حالی که ایستاده بود. گویی صورتش همانند برگ قرآن<sup>۱</sup> بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله لبخندی زد. راوی گوید: در حالی که ما، در نماز بودیم، از خوشحالی به خاطر بیرون آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله از اتاقش، متحیر شدیم و ابوبکر به عقب برگشت تا به صف بپیوندد و گمان کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز بیرون آمده است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به آنان اشاره نمود که به نمازتان را ادامه دهید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله داخل اتاقش شده و پرده را پایین کشید. راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز وفات یافت.<sup>۲</sup>

دفعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفت و نشسته برای مسلمانان نماز خواند. ابوبکر ماند تا به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر نمازها را برای مردم بخواند؛ در حدیث صحیح از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که گوید: «بر عایشه رضی الله عنها داخل شدم و به او گفتم: آیا درباره بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی به من می‌گویی؟ گفت: چرا، می‌گویم. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت بیمار شد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. فرمود: آب را در ظرفی برایم بریزید. ما هم این کار را کردیم. او غسل کرد و خواست از آنجا دور شود. پس بیهوش شد و بعداً به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. عایشه رضی الله عنها گفت: مردم در مسجد ماندند و برای نماز عشاء منتظر رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. عایشه رضی الله عنها گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را دنبال ابوبکر فرستاد تا برای مردم نماز بخواند. او ابوبکر را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که برای مردم نماز بخوانی. ابوبکر که مرد نازک دلی بود گفت: ای عمر، برای مردم نماز بخوان. راوی گوید که عمر گفت: تو برای این کار شایسته‌تری. عایشه رضی الله عنها گفت: پس ابوبکر در آن چند روز برای مردم امامت نماز کرد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سبکی را در خودش احساس کرد و برای نماز ظهر از بین دو مرد که یکی عباس بود، بیرون رفت و ابوبکر

<sup>۱</sup> - کنایه از زیبایی بسیار زیاد و روشنی صورت و نورانی بودنش است.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۲۱، ب ۶؛ صحیح مسلم: ک ۴، شماره ۴۱۹.

برای مردم نماز می خواند. هنگامی که ابوبکر، پیامبر را دید، خواست به عقب برگردد اما پیامبر رضی الله عنه به او اشاره کرد که به عقب نیاید. پیامبر رضی الله عنه به آن دو نفر گفت: مرا کنار ابوبکر بنشانید. پس آن دو، پیامبر رضی الله عنه را کنار ابوبکر نشانند و ابوبکر نماز می خواند و با حالت ایستاده از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی می کرد و مردم هم از نماز ابوبکر پیروی می کردند و پیامبر رضی الله عنه نشسته بود. عبیدالله گوید: بر عبدالله بن عباس رضی الله عنه داخل شدم و به او گفتم: آیا آنچه که عایشه درباره بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفته، به تو عرض کنم؟ گفت: بفرما. پس من هم گفته عایشه را به او عرض کردم و او چیزی از آن را انکار ننمود. فقط گفت: آیا اسم مردی که با عباس بود به تو گفت؟ گفتم: نه. گفت: آن مرد، علی بود<sup>۱</sup>.

این حدیثی است که عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما هر دو بر آن اتفاق دارند که از بیماری پیامبر رضی الله عنه و جانشین خود قرار دادن ابوبکر در نماز خبر می دهند. و اینکه ابوبکر چند روز قبل از بیرون آمدن پیامبر رضی الله عنه از خانه، برای مردم نماز خواند. و اینکه وقتی پیامبر رضی الله عنه برای نماز ظهر خارج شد به ابوبکر دستور داد که به عقب نیاید بلکه در جای خود بایستد و پیامبر رضی الله عنه کنار ابوبکر نشست. و مردم از نماز ابوبکر پیروی می کردند و ابوبکر در نماز پیامبر رضی الله عنه را پیروی می کرد. همه علما بر تصدیق این حدیث اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده اند. پیامبر رضی الله عنه قبل از این هم، ابوبکر را جانشین خود در نماز قرار داد؛ بدان گاه که نزد پسران عمرو بن عوف رفت تا میانشان صلح و آشتی برقرار سازد. و نقل نشده که پیامبر رضی الله عنه در غیاب خود در سفر و بیماری اش، جز ابوبکر کس دیگری را جانشین خود در نماز قرار داده باشد. اما تنها عبدالرحمن بن عوف در هنگام سفر برای جنگ تبوک، یک بار نماز صبح را برای مسلمانان خواند؛ زیرا پیامبر رضی الله عنه

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۱۰، ب ۴۷، و ۵۱ و ۶۷؛ ک ۶۴، ب ۸۳؛ صحیح مسلم: شماره ۳۱۱.

گویم: از دیگر کسانی که احادیث جانشین قرار دادن پیامبر، ابوبکر را در نماز، روایت کرده اند، عبارتند از: امام مالک در کتاب «الموطأ»، ۷۰/۱ و ۱۷۱، ترمذی در کتاب «سنن ترمذی»، به شماره ۳۶۷۳؛ و نسائی در کتاب «سنن نسائی»، ۸۹/۲-۱۰۰ و ۷/۴.

برای قضای حاجتش رفته بود و تأخیر نموده بود<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

۳- در سنن ترمذی به طور مرفوع آمده است: «لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤْمَهُمْ غَيْرُهُ»<sup>۳</sup>. «برای قومی که ابوبکر در میانشان است، شایسته نیست که کسی دیگر غیر از و برای آنان امامت بکند».

۴- احادیثی دیگر مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر در حدیث صحیح که فرمودند: «وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ خَلَّةَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ، ثُمَّ قَالَ: لَا تَبْقَى فِي الْمَسْجِدِ حَوْحَةٌ إِلَّا سُدَّتْ إِلَّا حَوْحَةَ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۴</sup>. «اگر من از میان مردم روی زمین دوستی صمیمی را برای خود بر می‌گزیدم، قطعاً ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی خود بر می‌گزیدم. تمام روزنه‌ها و دریچه‌های مسجد بسته شود جز روزنه و دریچه خانه ابوبکر».

قائلان به نص جلی برای آن استدلال می‌کنند به اینکه صحابه بر نامگذاری ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند<sup>۵</sup>. اینان می‌گویند: خلیفه تنها به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و معتقدند که در اینجا فعیل به معنای مفعول است. پس این نشان می‌هد که رسول

<sup>۱</sup> - مسلم آن را از سهل بن سعد الساعدی، ک ۴، ح ۱۰۲-۱۰۴ و بخاری در صحیح خود، ک ۱۰، ب ۴۸ روایت نموده‌اند.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۴؛ ۴/۲۹۰-۲۹۶.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۴۵. ترمذی این حدیث را در ابواب مناقب به شماره ۳۷۵۵ روایت کرده و گفته که این حدیث غریبی است.

<sup>۴</sup> - تخریج آن قبلاً ذکر شد. بعضی از علما می‌گویند: همانا در ابوبکر بدین خاطر استثنا شده که پیامبر دانسته که ابوبکر جانشین او می‌شود و نیاز به رفت و آمد به مسجد دارد.

<sup>۵</sup> - حاکم در مستدرک روایات صحیح از صحابه مبنی بر اجماع‌شان درباره خطاب قرار دادن ابوبکر به «یا خلیفة رسول الله» «ای جانشین رسول خدا»، در صفحات ۷۹ و ۸۰ ذکر کرده است.

اما حدیث عمرو بن میمون: «وسدوا الأبواب كلها إلا باب علي». «و تمام درها را بجز در علی ببندید»، از جمله روایاتی است که اهل تشیع به خاطر مقابله و مخالفت با اهل سنت، وضع نموده‌اند [منهاج السنة: ۳/۸ و ۹. ابن جوزی هم آن را در موضوعات ذکر کرده است].

الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر را جانشین خود بر امتش قرار داده است. گروه دیگری از علما بر این باورند که خلیفه هم به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و هم به کسی گفته می‌شود که جانشین دیگری شود. در این صورت، فعلیل به معنای فاعل آمده است. به هر حال این دو وصف برای کسی جز ابوبکر ثابت نیست؛ پس تنها او خلیفه است.

ابن تیمیه رحمته الله گوید: اهل سنت معتقدند که ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شده و او شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است.<sup>۱</sup>

### دلالت قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق

این سه وجهی که با سنت نبوی ثابت شده<sup>۲</sup>، آیات قرآن بر آنها دلالت دارند که در زیر می‌آیند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾  
[النور: ۵۵]. «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].  
«خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾  
[آل عمران: ۱۴۴].

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده، به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد،

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۳ و ۱۸۴؛ ۲/۲۲۳.

<sup>۲</sup> - این سه وجه عبارتند از: (۱) خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. (۲) امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او. (۳) ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر.

هرگز به خدا ضرری نمی‌زند، و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

﴿سُدَّ عَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶].

«بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

﴿وَسَيَجْزِيهَا اللَّهُ﴾ [اللیل: ۱۷].

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود».

﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ﴾ [النساء: ۶۹]. «از پیامبران و صدیقان».

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار».

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل‌عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند، (چه

اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار

دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط)».

پس اگر خلافت ابوبکر حرام و منکر و ناپسند می‌بود، می‌بایست از آن نهی می‌شد، و اگر امامت علی واجب می‌بود، بدون شک چنین امری از بزرگ‌ترین معروفی می‌بود که می‌بایست بدان امر می‌شد ... و وقتی که صحابه گواهی داده‌اند که ابوبکر برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، واجب و لازم می‌گردد که آنان در این گواهی، صادق و راستگو باشند. بنابراین، خلافت ابوبکر صدیق و وجوب اطاعت و پیروی از او، بنا به نص قرآن و سنت نبوی و اجماع، ثابت گردید<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۳۴/۴ و ۲۳۵؛ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴۸/۳۵ و ۴۹.

گویم: ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبدالرحمن بن عبدالحمید مهدی روایت کرده که او گوید: همانا خلافت ابوبکر و عمر در قرآن آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا



## آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می توان بدان ها استدلال و استناد نمود

۱- در صحیح مسلم از ابن ابی ملیکه روایت است که گوید: «از عایشه رضی الله عنها شنیدم که در جواب این سؤال که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جانشین خود قرار می داد، چه کسی را برای این کار انتخاب می کرد، گفت: ابوبکر. گفتند: پس از ابوبکر چه کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب می کرد؟ گفت: ابو عبیده بن جراح. سپس گفته اش را در اینجا به پایان رساند»<sup>۱</sup>.

۲- ابن بطه با اسناد خود روایت کرده می گوید: «حسن بن اسلم کاتب برای ما نقل کرده که زعفرانی برای ما نقل کرده که یزید بن هارون برای ما نقل کرده که مبارک بن فضاله برای ما نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز، محمد بن زبیر حنظلی را نزد حسن بصری فرستاد و گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ گفت: آیا دوستت در این شک دارد؟! بله، سوگند به خدایی که جز او معبود برحق نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جانشین خود قرار داد. به راستی ابوبکر با تقواتر از آن است که به ناحق و به ظلم بر امر خلافت مستولی شود. ابن مبارک گوید: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده، همان دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر بود که برای مردم امامت نماز بکند. و چنین امری از نظر حسن بصری، استخلاف محسوب می شود»<sup>۲</sup>.

۳- ابن بطه گوید: «ابوالقاسم عبدالله بن محمد به ما خبر داده که ابوخیثمه زهیر بن حرب برای ما نقل کرده که یحیی بن سلیم برای ما نقل کرده که

مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴿النور: ۵۵﴾. [تاریخ الخلفاء: ص ۹۶]. و خطیب از ابوبکر بن عیاش روایت کرده که او گوید: ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن، جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا خداوند می فرماید: ﴿لَلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ [الحشر: ۸]. در جای دیگری می فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحدید: ۱۹]. پس کسی که ابوبکر را صدیق نامیده باشد، دروغ نگفته است و صحابه به او می گفتند: «یا خلیفة رسول الله» «ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم». ابن کثیر گوید: این استنباط خوبی است. [نگاه کنید به تاریخ الخلفاء: ص ۱۰۹ و ۱۱۰].

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۳/۱۳۵؛ ۴/۲۹۳. این روایت در صحیح مسلم: ک ۴۴، ح ۹، شماره ۲۳۸۵ آمده است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۳.

جعفر بن محمد از پدرش و او هم از عبدالله بن جعفر برای ما نقل کرده که می‌گفت: ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او بهترین جانشین بود. دلسوزترین و مهربان‌ترین جانشین به حال ما بود.<sup>۱</sup>

۴- ابن بطه گوید: «از معاویه بن قره شنیدم که می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را جانشین خود ساخت»<sup>۲</sup>.

۵- در کتاب‌های پیامبران که علما آنچه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله در آن‌ها آمده، بیرون آورده‌اند، ذکر کرده‌اند که در تابوتی که پیش مقوقس بود، عکس‌های پیامبران، عکس ابوبکر و عمر به همراه عکس پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بود. همچنین در آن این امر وجود داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله با کمک ابوبکر و عمر وظیفه‌اش را انجام می‌دهد.<sup>۳</sup>

### راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند

۱- تواتر: به اینکه ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود.

علاوه بر مردم عوام، بسیاری از علما، توانایی تشخیص در مبحث استدلال به احادیث و روایات و امثال آن را ندارند و تنها علمای حدیث از آن آگاهی و اطلاع دارند.

اینک راه دیگری را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم: به فرض احادیثی که محل نزاع اهل تسنن و تشیع است، وجود ندارند یا معلوم نیست که کدام یک صحیح است. پس هر دو طرف استدلال به آن‌ها را رها می‌کنیم و به آنچه از طریق تواتر معلوم است و به دلایل عقلی و عادت‌هایی که معلوم هستند و به آنچه که نصوص مورد اتفاق میان فریقین بر آن دلالت دارند، مراجعه می‌کنیم و بدان‌ها استدلال می‌نماییم. پس می‌گوییم: آنچه در نزد خاص و عام معلوم است و به حد تواتر

<sup>۱</sup> - منهاج‌النسبة: ۱۸۳/۱.

<sup>۲</sup> - منهاج‌النسبة: ۱۸۳/۱.

<sup>۳</sup> - منهاج‌النسبة: ۴۶/۴.

رسیده و مورخین و سیره‌نگاران و ناقلان در آن هیچ گونه اختلاف نظری ندارند، این است که ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود. هیچ بذل و بخششی در خلافت نبود که مردم او را بدان ترغیب بکنند و هیچ شمشیری هم در میان نبود که او را به وسیله آن بترسانند. و ابوبکر دارای قبیل و اموالی نبود که او را در امر خلافت یاری و پشتیبانی کنند همان طور که جزو عادت و رسم پادشاهان است که خویشاوندان و نزدیکانشان آنان را کمک و یاری می‌کنند. همچنین ابوبکر، با زبانش خواستار خلافت نبود و نگفت که با من بیعت کنید بلکه از مسلمانان خواست که با عمر یا ابوعبیده بیعت کنند. و کسانی را که با او بیعت نکردند از قبیل سعد بن عباد، اذیت نکرد<sup>۱</sup> و آنان را وادار به بیعت نکرد. و این نهایت وادار نکردن مردم بر بیعت است.

کسانی که با ابوبکر بیعت کردند، همان کسانی بودند که زیر درخت رضوان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نمودند که اینان همان، پیشگامان نخستین مهاجر و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، هستند. خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان اهل ایمان و هجرت و جهاد بودند.

سپس ابوبکر در مدت خلافتش همراه با کسانی که با وی بیعت کرده بودند، با مرتدین و مشرکین جنگید و با مسلمانان پیکار نکرد؛ بلکه امور مسلمانان را به شیوه قبل از هجرت بازگرداند. او شروع به گسترش فتوحات اسلامی کرد و شروع به جنگ با فارس و روم نمود. او در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کردند و از طرف مسلمانان به خودی خود به چیزی نمی‌پرداخت و هیچ یک از نزدیکان خود را به امارت در نمی‌آورد. سپس عمر بن خطاب به خلافت رسید. شهرهای زیادی را فتح کرد. کافران را مغلوب کرد. مؤمنان را عزت و سربلندی داد و منافقان و دشمنان را ذلیل و خوار نمود. اسلام و دستورات اسلامی را منتشر کرد و عدالت را در میان مسلمانان گسترش داد. دیوان مالیات و بخشش را برای اهل دین وضع نمود و شهرهای زیادی را برای مسلمانان آباد نمود. خود را به هیچ مالی آلوده نکرد و هیچ یک از نزدیکان خود را به حکومت

<sup>۱</sup> - علت بیعت نکردن و چشم‌پوشی کردنش از طلب خلافت، بعداً ذکر می‌شود.

نرساند. این چیزی است که همه کس از آن آگاهی و اطلاع دارد.

۲- همانا مسلمانان در بیعت با ابوبکر از حق پیروی کردند نه از هوای نفسانی. و این برخاسته از کمال و بی‌عیبی آنان بود. می‌گفتند: انگیزه‌های مسلمانان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی پیروی از حق روی آورده بودند و چیزی آنان را از پیروی حق باز نداشت و آنان بر این امر قادر بودند. و هر گاه انگیزه و سبب برای حق حاصل شود و مانع منتفی شود و قدرت بر انجام پیروی از حق فراهم باشد، انجام دادن آن واجب و لازم می‌گردد. پس معلوم می‌شود که مسلمانان در کاری که انجام دادند، از حق پیروی کردند؛ زیرا آنان بهترین امت‌ها هستند و خداوند احکام دین را برایشان کامل کرد و با عزت بخشیدن به آنان و استوار داشتن گام‌هایشان نعمت خود را بر آنان تکمیل نمود. ابوبکر هیچ غرض و قصد دنیوی نداشت که مسلمانان به خاطر آن، او را مقدم بدانند. بلکه اگر به خاطر طبع و سرشت چنین کاری می‌کردند، علی را مقدم می‌داشتند. و اگر انصار از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت پیروی از مردی از طایفه بنی هاشم و همچنین دیگر قبائل قریش به خصوص قبیله بنی عبد مناف و بنی مخزوم. برای‌شان دوست داشتنی‌تر و بهتر از پیروی از مردی از طایفه بنی تیم می‌بود؛ زیرا اگر از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت اطاعتشان از فردی منافی برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از اطاعتشان از فردی تیمی می‌بود.

بدین خاطر بود که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت و ابوبکر به خلافت رسید، به ابوقحافه گفته شد: رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت. او گفت: حادثه ناگواری است، چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: ابوبکر. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مخزوم بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: این فضل و بخشش خداوند است که به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. یا چیزی با این مضمون گفت<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - حاکم در مستدرک خود از ابوهزیره رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، مکه به طور کلی مضطرب و آشفته شد. ابوقحافه این خبر را شنید و گفت: چه اتفاق افتاده

همچنین بدین خاطر بود که ابوسفیان نزد علی آمد و گفت: آیا شما راضی هستید که امر خلافت در میان طایفه بنی تیم باشد؟ علی گفت: ای ابوسفیان، همانا امور اسلام مانند امور جاهلیت نیست. یا چیزی با این مضمون گفت.<sup>۱</sup>

پس عدول از عباس و علی و امثال آنان و روی آوردن به ابوبکر، دلیل بر این است که مسلمانان حق را در جای خود نشانند و برای انجام کارِ راست تر و درست تر از در خود وارد شدند. و آنان دانستند که خدا و رسولش راضی و خشنودند که ابوبکر رضی الله عنه برای امر خلافت، مقدم داشته شود. به خدا قسم، ابوبکر از نظر شرعی و منزلت، به خلافت رسید و امور مؤمنان را اداره کرد و آنان را به چیزی که در اختیار گرفته بود، هدایت کرد بدون آنکه، آن را برای خود بخواهد.<sup>۲</sup>

۳- استخلاف ابوبکر برخاسته از کمال و بی‌عیبی نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و از جمله چیزهایی است که نشان می‌دهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برحق است و همانند پادشاهی از پادشاهان نیست؛ زیرا عادت و رسم پادشاهان بر این است که نزدیکان و بستگان خود را بیشتر از دیگران مقدم می‌داشتند و این از جمله اموری بود که آنان به کمک آن حکومت خود را

است؟ گفتند: = رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافته است. گفت: این اتفاق عظیم و ناگواری است. پس چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: پسر تو. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: چیزی که طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بلندش کردند، کسی نمی‌تواند آن را بر جای نهد و چیزی که آنان بر جای نهاده باشند، کسی نمی‌تواند آن را بلند کند». [تاریخ الخلفاء: ص ۷۳].

۱- حاکم با اسناد خود از مره طیب روایت کرده که او گفت: ابوسفیان بن حرب نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد و گفت: این چه کاری است که در میان کمترین و خوارترین افراد قریش روی داده است. (منظورش ابوبکر بود). به خدا قسم، اگر بخواهم سواران و مردان زیادی از قریش را بر آن جمع می‌کنم. علی گفت: ای ابوسفیان، تا بحال که باسلام و مسلمانان دشمنی کردی، هیچ ضرری به آن‌ها نرساندی. به راستی ما ابوبکر را شایسته و لایق خلافت دانستیم. [مستدرک: ۷۸/۳].

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۸۶/۱، ۲۱۴ و ۲۱۵؛ ۲۵۲/۲ و ۲۵۴؛ ۱۲۲/۳؛ ط/۲۳۱ و ۲۵۴.

اداره می کردند<sup>۱</sup>.

پس اینکه ابوبکر و عمر پس از پیامبر به خلافت رسیده‌اند و عموی پیامبر، عباس و عموزاده‌هایش، علی و عقیل، و کسان دیگری مانند ربیع بن حارث و ابوسفیان و امثال آنان، و همچنین سایر افراد بنی عبدمناف از قبیل عثمان بن عفان و خالد بن سعید بن عاص و ابان بن سعید و دیگر افراد بنی عبدمناف، به خلافت نرسیده‌اند در حالی که والاترین منزلت را در میان قریش دارند و از نزدیکترین خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، خود بزرگترین دلیلی است بر اینکه محمد، بنده و فرستاده خداست و اینکه او پادشاه نیست؛ زیرا کسی به خاطر نزدیکی با او، جانشین وی نشده است، بلکه تنها به خاطر ایمان و تقوا برای این کار مقدم بوده است.

همچنین، این امر دلالت می‌کند بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و امتش بعد از او تنها خدا را می‌پرستند و تنها از او امر او اطاعت می‌کنند. خواستار برتری در زمین نیستند بدان گونه که دیگران خواستارش هستند. و خواستار ملک و فرمانروایی نیستند که برای بعضی از پیامبران مباح شده است؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در میان دو چیز مخیر کرد: یکی، اینکه بنده و فرستاده خدا باشد، و دیگری اینکه پادشاه و پیامبر باشد. که پیامبر صلی الله علیه و آله این را اختیار کرد که بنده و فرستاده خدا باشد. به راستی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را از اهل بیتش برای جانشینی خود انتخاب می‌کرد، این شبهه در ذهن بعضی افراد ایجاد می‌شد که او مال و ثروت را برای وارثانش جمع کرده است. پس از آنجایی که او کسی از اهل بیتش را جانشین خود نکرده و مال و ثروتی را برای آنان به جا نگذاشته، این خود از جمله چیزهایی است که روشن می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه خواستار ریاست و مال و دارایی نبوده اگر چه چنین چیزی مباح است. و روشن می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله پادشاه و پیامبر نبوده، بلکه بنده و فرستاده خدا بوده است<sup>۲</sup>.

۴- ائمه و پیشوایان اسلام، ابوبکر و عمر را بر دیگر صحابه برتری داده و آنان

<sup>۱</sup> - نگاه کنید به کتاب «بدائع الفوائد» اثر ابن قیم، ۲۰۷/۳ و ۲۰۸ در مبحث «راز خروج خلافت از

میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن نیز چنین معنایی آمده است.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۴/۱۲۵.

را بر همه مقدم داشته‌اند: بعد از صحابه، بزرگان و امامانی بوده‌اند که هر کس به پاکی و وارستگی و ذکاوت آنان معترف است. کسانی که نه به خاطر ریاست و نه به خاطر مال و دارایی هیچ قصدی در مقدم داشتن شخص غیر فاضل نداشته‌اند. کسانی که بیشتر از همه مردم عالم بوده‌اند و حقائق علمی را کشف کرده‌اند. اینان همگی متفق‌اند که ابوبکر و عمر برتر از دیگر صحابه هستند. پس هر کس از علما و بندگان امت اسلامی که نام نیکویی داشته، بر مقدم بودن و برتری ابوبکر و عمر متفق‌اند همان طور که شافعی رحمته الله گفته است، بیهقی با اسناد خود از شافعی نقل کرده که او گوید: هیچ یک از صحابه و تابعین در برتر بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه، اختلاف نظر ندارند.

همچنین علمای اسلامی در آن اختلاف نظر ندارند؛ همان طور که این قول مالک و اصحاب او، ابوحنیفه و اصحاب او، احمد و اصحاب او، داود و اصحاب او، ثوری و اصحاب او، لیث و اصحاب او، اوزاعی و اصحاب او، اسحاق و اصحاب او، ابن جریر و اصحاب او، و ابوثور و اصحاب او می‌باشد. همچنین این قول سایر علمای مشهور است مگر کسانی که هیچ گونه توجهی به آن نکرده و برای‌شان مهم نبوده است. مالک از همه کسانی که دیده، اجماع را نقل کرده بر اینکه ابوبکر و عمر بر همه صحابه مقدم و برتر است. حتی ثوری می‌گفت: هر کس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد، به نظرم هیچ عمل وی نزد خداوند پذیرفته نیست.<sup>۱</sup>

حماد بن زید، حماد بن سلمه، سعید بن ابوعروبه و دیگر علمای بصره، و سعید بن عبدالعزیز و دیگر علمای شام، و عمرو بن حارث، ابن وهب و دیگر علمای مصر، و کسانی مانند عبدالله بن مبارک، وکیع بن جراح، عبدالرحمن بن مهدی، ابویوسف، محمد بن حسن، اسحاق بن ابراهیم، ابوعبید، بخاری، ابوداود، ابراهیم حربی، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دایرانی، معروف کرخی، سری سقطی، جنید، سهل بن عبدالله تستری و دیگر کسانی که در اسلام نام نیکویی داشته و تعدادشان خیلی زیاد است، همگی به مقدم و برتری بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه و به امامت‌شان همراه با سعی و تلاش زیادشان در پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

<sup>۱</sup> - ابوداود آن را در سنن خود روایت کرده است. [سنن ابوداود: ۲۰۶/۴].

دوستی با او، جزم کرده‌اند. و این موجب مقدم بودن ابوبکر و عمر و برتری دادن آنان به وسیله محبت، ستایش و تمجید، مشورت و نظرخواهی، و دیگر اسباب تفضیل، است. و هنگامی که رشید از مالک بن انس راجع به منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، مالک در جواب گفت: منزلت آنان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات او همانند منزلتشان در نزد او بعد از حیات اوست. رشید گفت: شفایم دادی ای مالک، شفایم دادی ای مالک<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

۵- دشمنان پیامبر هم به برتر بودن ابوبکر و عمر واقفند و از آن دو می‌ترسند:

مقدم داشتن ابوبکر و برتری دادن وی و اختصاص دادنش به تمجید و بزرگداشت از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله برای عام و خاص، آشکار و روشن است، حتی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله از مشرکان و اهل کتاب و منافقان می‌دانستند که ابوبکر دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که دیگران ندارند و از او می‌ترسیدند. در صحاح و مسانید و سنن و مغازی ثابت شده و همگی بر آن اتفاق نظر دارند که در جنگ أحد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابوسفیان بالای کوه رفت و گفت: آیا در میان مسلمانان، محمد هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر ابوقحافه هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر خطاب هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جوابش ندهید. آنگاه ابوسفیان به همراهانش گفت: این افرادی که مانده‌اند، شما از عهده‌شان برمی‌آیید.

عمر رضی الله عنه نتوانست خودش را کنترل کند و گفت: دروغ گفתי ای دشمن خدا، همانا افرادی که نام بردی، زنده هستند و کسان دیگری مانده‌اند که به تو ضرر

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱/۲۲۴؛ ۴/۷۷ و ۱۳۶.

<sup>۲</sup> - حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «هر آنچه مسلمانان، نیک بدانند در نزد خداوند هم نیک است و هر آنچه مسلمانان، بد بدانند در نزد خداوند هم بد است. صحابه همگی بر این باور بوده‌اند که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب بکنند. و حاکم آن را صحیح دانسته است. [تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص ۶۶].



برسانند<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>. این شخص، سردسته کافران بود که در آن موقع فقط راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر سؤال نمود، زیرا او می دانست و همچنین خاص و عام همه می دانستند که این سه نفر، افراد بسیار مهم دین اسلام هستند و دین اسلام به وسیله آن‌ها بر پای مانده است. و این امر دلالت می کند بر اینکه آنچه نزد کافران آشکار و روشن بوده، این است که ابوبکر و عمر دو وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. و اینکه آن دو، چنان تلاش و کوششی برای اظهار و آشکار ساختن اسلام کردند، که کس دیگری چنین تلاشی نکرده است. و این علاوه بر مسلمانان برای کافران هم معلوم و واضح بود. حتی من می دانم که گروهی از منافقان ماهر می گفتند: همانا پیامبر مرد عاقلی است که ریاست را با عقل و تدبیر و استادی اش به پیش می برد. می گفتند: همانا ابوبکر مشاور پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن بود که از اسرار و رموز آن باخبر بود برخلاف عمر و عثمان و علی، که آنان چنین نبودند.

برای تمامی مخلوقات آشکار شده که ابوبکر رضی الله عنه وابسته ترین فرد به محمد صلی الله علیه و آله است. این پیامبر است و این هم دوستش، ابوبکر. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران است، پس دوستش هم برترین صدیقان و راستروان است. بنابراین فراوانی خصوصیات و ویژگی های عالی ابوبکر و عمر و مصاحبت و همراهی زیادشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، همراه با کمال مودت و محبت و اسلام و مشارکت در علم، مقتضی آن است، که این دو نفر از دیگران، برای امر خلافت شایسته تر و

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۴، ب ۶۵ و ۶۶؛ ک ۵، ب ۹۴. و نگاه کنید به جامع الأصول: ۱۷۶/۹ و ۱۷۸. و بیهقی از زعفرانی روایت کرده که گوید: از شافعی شنیدم که می گفت: مردم بر خلافت ابوبکر صدیق اجماع کرده اند، زیرا مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نیاز شدیدی به خلیفه داشتند و در زیر آسمان بهتر از ابوبکر نیافتند در نتیجه او را به عنوان جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله انتخاب کردند. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۶۶].

<sup>۲</sup> - نگاه کنید به کتاب «الهدی النبوی» اثر ابن قیم، ۹۴/۲. در ترک زود جواب دادن دشمنان فایده و حکمتی وجود داشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله از جواب دادنشان آن موقعی که ابوسفیان گفت این افرادی که مانده اند، شما از عهده شان برمی آید، نهی نکرد و امر به جواب دادنشان نمود آن موقعی که گفتند: هبل برتر است.

مستحق تر بوده‌اند.<sup>۱</sup>

درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت ندارند

۱- حدیث غدیر: لفظ این حدیثی که در صحیح مسلم از زید بن ارقم آمده، این است که زید بن ارقم گفت: «قام رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بَمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا<sup>۲</sup> بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَوَعظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ<sup>۳</sup>: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ، وَرَعَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي<sup>۴</sup>». «رسول الله صلی الله علیه و آله در محلی بر سر آبی به نام «خم» در بین مکه و مدینه، برخاست و برای ما خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود: اما بعد؛ ای مردم، همانا من بشری هستم و احتمال دارد که مأمور پروردگارم (ملک الموت) پیش من بیاید (و جانم را بگیرد) و من هم دستور پروردگارم را اجابت می‌کنم (و از میان شما بروم). اما من برای شما دو چیز گرانبها و نفیس را به جا گذاشته‌ام: (۱) کتاب خداوند (قرآن)، که در آن نور و هدایت هست. پس کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید (و به احکام و دستورات آن عمل کنید). (راوی گوید): پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به پیروی از قرآن وادار نمود و خواهان آن گردید. سپس فرمود: (۲) اهل بیتم. راجع به اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم (و راجع به آن‌ها از خداوند بترسید و آنان را اذیت نکنید)». این حدیث نشان می‌دهد که چیزی که ما

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱/۱۸۸؛ ۵۴/۴، ۱۰۴، ۱۳۵ و ۱۴۰.

<sup>۲</sup> - «خم» نام «غیطه» است که در شش کیلومتری «جحفه» همان غدیر مشهور واقع شده است. خم به غیطه اضافه شده و می‌گویند: غدیر خم.

<sup>۳</sup> - به خاطر بزرگی و شأن والايشان، ثقلین نامیده شده‌اند. بعضی می‌گویند به خاطر سنگینی عمل به آن‌ها، ثقلین نامیده شده‌اند.

<sup>۴</sup> - صحیح مسلم: شماره ۲۴۰۸.

مأمور به تمسک و عمل به آن هستیم و تمسک کننده و عامل به آن گمراه نمی‌شود، کتاب خدا، قرآن است. همچنین در جای دیگری غیر از این حدیث چنین چیزی آمده است؛ همان طور که در صحیح مسلم از جابر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، در روز عرفه هنگامی که برای مسلمانان خطبه خواند، فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>. «در میان شما چیزی را به جا گذاشته‌ام که اگر بدان چنگ زنید، بعد از آن هرگز گمراه نمی‌شوید، و آن، کتاب خدا (قرآن) است».

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیتش را به امت اسلام یادآوری نموده، مقتضی آن است که آنان چیزی را به یاد آورند و بر آن مواظبت کنند که قبلاً ذکر شده است؛ از قبیل دادن حقوق اهل بیت و امتناع و خودداری از ظلم و ستم به آنان. و این چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از غدیر خم آن را ذکر کرده بود. پس معلوم می‌شود که در غدیر خم دستور دینی تازه‌ای نه در حق علی و نه در حق دیگران، نه راجع به امامت و نه راجع به چیز دیگری، نازل نشده است. و این حدیث از جمله احادیثی است که تنها مسلم آن را روایت کرده و بخاری آن را روایت نکرده است.

ترمذی هم آن را روایت کرده اما این جمله را بدان افزوده است: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». «و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر من وارد می‌شوند». راجع به این جمله اضافی از امام احمد بن حنبل پرسیده شده و او آن را ضعیف دانست. همچنین بعضی دیگر از علما آن را ضعیف دانسته و می‌گویند که آن، صحیح نیست.

کسانی که معتقد به صحت این جمله اضافی هستند، می‌گویند: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه مجموع عترت که بنی هاشم هستند، بر گمراهی اتفاق

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: شماره ۱۲۱۸.

نمی‌کنند. و عترت بر امامت علی<sup>۱</sup> و افضل بودن او اتفاق نکرده‌اند. بلکه امامان عترت از قبیل ابن عباس و دیگران، ابوبکر و عمر را برای خلافت مقدم داشته‌اند. و نقل ثابت و صحیح از تمامی علمای اهل بیت بنی هاشم اعم از تابعین و تبع تابعین از فرزندان حسین بن علی و فرزندان حسن بن علی و دیگران، این است که آنان ابوبکر و عمر را برای انتخاب خلافت برتری داده‌اند و آن دو نفر را بر علی افضل دانسته‌اند.

دارقطنی کتاب «ثناء الصحابة على القرابة، وثناء القرابة على الصحابة» (تمجید صحابه از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و تمجید نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه) را تصنیف کرده است. اهل سنت در کمال و فضایل علی اختلافی ندارند و معترف‌اند که علی درجه والایی از کمال دارد، بلکه تنها اختلاف بر سر این است که آیا او کامل‌تر و برتر از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) است و آیا او برای امر خلافت از آن سه نفر، مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده است یا خیر<sup>۲</sup>.

۲- حدیث مباحله: مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت نموده است. او در

حدیثی طولانی می‌گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود».

<sup>۱</sup> - ابن کثیر رحمته الله در کتاب «البدایة والنهایة»، ۲۲۵/۷ می‌گوید: اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و نقل کنندگان احمق و نادان افترا بسته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نموده که علی جانشین او باشد، چنین چیزی دروغ و بهتان و افترای بزرگی است که لازمه‌اش آن است که صحابه گناه و خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند، زیرا در این صورت آنان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌خود و بدون هیچ سببی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نکرده و امر خلافت را به علی نداده‌اند و این حق مسلم او را به دیگران داده‌اند. هر کسی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان دارد و برایش متحقق شده که دین اسلام، حق است، بطلان و بی‌اساس بودن این افترا را درک می‌کند، زیرا صحابه بعد از پیامبران، بهترین انسان‌ها هستند و آنان در بهترین دوره‌های این امت زیسته‌اند؛ امتی که به نص قرآن و اجماع علمای گذشته و حال، اشرف امت‌هاست».

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۳۲۵/۲ و ۳۲۶، ۸۵/۴ و ۱۰۴.

رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهلی»<sup>۱</sup>. «خدایا، اینان خانواده من هستند».

اما این آیه هیچ دلالتی بر امامت علی و افضل بودن او ندارد، زیرا فاطمه و حسن و حسین هم در آن شریک علی هستند. پس معلوم می‌گردد که چنان امری مختص به مردان و ذکور و ائمه ندارد بلکه زن و بچه هم در آن شرکت دارند؛ زیرا حسن و حسین موقع مباحله کودک بودند. و پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر این افراد را فرا خواند که خداوند دستور داد تا دو طرف، نزدیکان و فرزندان و زنان و خودشان را فرا خوانند. پس هر یک از آنان، فرزندان و زنان و نزدیک‌ترین مرد از لحاظ نسب را فرا خواند. و اینان از لحاظ نسب، نزدیکترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند اگر چه دیگران در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان برتر بودند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله امر نشده بود که برترین پیروان خود را فرا خواند، زیرا مقصود این بود که طرفین نزدیک‌ترین افراد از لحاظ نسب را فرا خوانند، چون در سرشت انسان، آن کسانی که بر آنان ترس دارد، خویشاوندان و نزدیکانش هستند. فرموده: «وأنفسنا وأنفسکم». به معنای مردانمان و مردانتان است؛ یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند. و مراد در این آیه، فقط هم جنسی در قرابت و خویشاوندی است. و اینکه علی برای مباحله تعیین شده، چون در میان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبوده که جانشینش باشد<sup>۲</sup>، موجب آن نمی‌گردد که در چیزی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی و برابر باشد، بلکه به طور مطلق از سایر صحابه، افضل و برتر نمی‌باشد. او به وسیله مباحله تنها یک نوع فضیلت نصیبش شده که آن هم میان او و میان فاطمه و حسن و حسین مشترک است<sup>۳</sup>.

۳- حدیث کساء: مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: شماره ۲۴۰۴.

<sup>۲</sup> - زیرا از میان عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله جز عباس کسی باقی نمانده بود و عباس هم از پیشگامان نخستین نبود و همانند علی به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک و وابسته نبود. و از میان عموزاده‌هایش هم کسی به مانند علی نبود و جعفر قبل از آن به قتل رسیده بود. (ابن تیمیه).

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۱۲۵/۲ و ۱۲۶؛ ۱۱/۳؛ ۳۴/۴.

بامدادی بیرون رفت در حالی که چادری از موی سیاهی به همراه داشت. حسن بن علی آمد و او را زیر آن چادر برد. سپس حسین آمد و او را هم زیر آن چادر برد. سپس فاطمه آمد و او را زیر آن برد. سپس علی آمد و او را هم زیر آن چادر برد و سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].<sup>۱</sup>

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

اما در این آیه هیچ دلالتی مبنی بر معصوم بودن و امامت شان وجود ندارد. این امر از دو جهت محقق و ثابت می شود:

اول - فرموده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

همانند آیات: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ [المائدة: ۶].  
«خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند».

﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ﴾ [النساء: ۲۶].

«و نه زحمت شما را می خواهد».

که اراده خدا در این آیات در بردارنده محبت خداوندی برای آن مراد و رضایت و خشنودی او به آن است. و خداوند آن را برای مؤمنان تشریح نموده و آنان را بدان امر کرده است. در این آیه نیامده که خداوند این مراد را آفریده و آن را تقدیر نموده است. و در این آیه نیامده که چنین امری محال و غیر ممکن نیست. دلیل آن هم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه است که فرمودند: «اللَّهُمَّ هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا». «خدایا، اینان اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را کاملاً پاک ساز». این

<sup>۱</sup> - این حدیث در صحیح مسلم: به شماره ۲۴۲۴ آمده است.

حدیث دلیل بر آن است که خداوند به وقوع آن خبر نداده، چون اگر چنین امری واقع می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند را به خاطر وقوع آن مورد ستایش و تمجید قرار می‌داد و او را سپاسگزاری می‌نمود و تنها به دعا اکتفا نمی‌نمود<sup>۱</sup>.

از جمله چیزهایی که این حقیقت را روشن می‌سازد، این است که در این آیه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده شده و آنان مورد خطاب آیه هستند. و خداوند به آنان دستور داده تا خود را پاک سازند و به آنان وعده ثواب بر انجام آن و تهدید عقاب بر ترک آن نموده است؛ خداوند می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ الَّتِي مَن يٰۤاتٍ مِّنْكَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَعَّفُ لَهَا الۡعَذَابُ ضِعْفَيْنِۙ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا ﴿۳۰﴾ وَمَنْ يَفْنُتْ مِّنْكَنَّ لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ وَتَعْمَلْ صٰلِحًا نُؤْتِهَا اَجْرَهَا مَرَّتَيْنِۙ وَاَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا ﴿۳۱﴾ يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ الَّتِي لَسْتُنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ النِّسَاءِۙ اِنْ اٰتَقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيۙ فِيۡ قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ﴿۳۲﴾ وَقَرْنَ فِيۡ بُيُوْتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِۙ وَاقْمِنَّ الصَّلٰوةَۙ وَاَتَيْنَ الزَّكٰوةَۙ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُۥۙ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِرًا ﴿۳۳﴾﴾ [الأحزاب: ۳۰-۳۳].

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم. ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید! و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را

<sup>۱</sup> - گوئیم: از این رو فهمیده می‌شود که عبارت: «آله الطیبین الطاهرین» درست نیست، زیرا این عبارت از باب خبر است در حالی که در هیچ آیه و حدیثی نیامده که راجع به پاک بودن آل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خبری آمده باشد. و آنچه در آیه و حدیث فوق الذکر آمده، از باب طلب و خواستن است و میان اراده تشریعی و اراده تکوینی فرق وجود دارد.

اطاعت کنید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

پس همه خطاب‌ها متوجه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است و تمامی امر و نهی و وعده و وعید متوجه آنان است. اما از آنجایی که روشن شده که منفعت و فایده موجود در آیه شامل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر افراد اهل بیت است و تطهیر با این خطاب و غیر آن آمده است، بنابراین تطهیر تنها مختص به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه تمامی اهل بیت را در بر می‌گیرد. و علی و فاطمه و حسن و حسین از دیگر افراد اهل بیت (بجز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) به امر تطهیر نزدیک‌ترند و بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله تنها برای آنان دعا نمود.

دوم - می‌گوییم: فرض کن که آیه مذکور بر پاک بودن آنان (علی، فاطمه، حسن و حسین) و دور گردانیدن پلیدی از آنان دلالت دارد، اما در آیه چیزی وجود ندارد که بر عصمت آنان از خطا دلالت داشته باشد. دلیلش هم آن است که خداوند از دستوراتی که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داده، نخواست که خطا و اشتباه از آنان صادر نشود؛ زیرا خطا و اشتباه برای آنان و دیگران بخشوده شده است. پاک گردانیدن از گناه به دو صورت است: یا بنده آن گناه را انجام نمی‌دهد، و یا آن را انجام می‌دهد و بعداً از آن توبه می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از اموال آن‌ها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آن‌ها را پاک سازی و پرورش دهی».

پس دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه خداوند آنان را کاملاً پاک سازد، همانند دعای اوست به اینکه در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهد و درجات آنان را بالا برد و آنان را پاک گرداند و آنان را در زمره پرهیزگاران قرار دهد. و معلوم است که هر کس چنین باشد، مشمول آن قرار می‌گیرد و طهارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان خواسته بزرگتر از طهارتی نیست که برای خود خواسته است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ خَطَايَايَ بِالطَّلُجِ وَالْبَرْدِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم: شماره ۴۷۶. عبارت حدیث این است: «اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي بِالطَّلُجِ وَالْبَرْدِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا يُطَهَّرُ الْغُوبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ». «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک،



«خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از خطاهایم پاک گردان». پس کسی که گناهش بخشوده شده یا محو شده است، خداوند او را کاملاً از آن گناه پاک می‌سازد. اما کسی که با حالت آلوده به گناهانش مرده باشد، در حال حیاتش از آن گناهان پاک نشده است. خلاصه، پاک گردانیدنی که خداوند آن را اراده کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعای آن را کرده، به معنای عصمت از گناه نیست.

ابن تیمیه رحمته الله در جای دیگری می‌گوید: خداوند خبر نداده که او تمامی اهل بیت را پاک گردانیده و پلیدی را از آنان دور کرده است. همانا چنین چیزی افترا و دروغ بستن به خداست. چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که می‌دانیم که در میان بنی هاشم کسانی وجود داشته‌اند که پاک نبوده‌اند. و چون خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

و قبلاً ذکر شد که این آیه همانند آیه: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد».

و آیات دیگری از این قبیل است که بیان می‌دارند که خداوند آن چیز را برای شما دوست دارد و آن را برای شما برگزیده و شما را بدان امر فرموده است. پس کسی که آن را انجام دهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل می‌شود، و کسی که آن را انجام ندهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل نمی‌شود<sup>۱</sup>.

۴- حدیث «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». بخاری با اسناد

مرا از گناهان و خطاها پاک گردان همان طور که لباس سفید را از چرک و ناپاکی، پاکیزه می‌داری». [سنن ابوداود: شماره ۸۴۶، سنن ترمذی: شماره ۳۵۴۱؛ سنن نسائی: ۱/۱۹۸ و ۱۹۹، میبحث غسل، مسند احمد بن حنبل: ۴/۳۸۱].

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲/۱۴۵، ۱۴۶ و ۲۱۹؛ ۴/۲۰ و ۳۲.

خود از مصعب بن سعد و او هم از پدرش روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله به جنگ تبوک رفت و علی را جانشین خود کرد. علی گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان به جا می‌گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»<sup>۱</sup>. «آیا راضی نیستی که (با این کار) منزلت تو در نزد من همانند منزلت هارون در نزد موسی باشد فقط با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم ثابت است ولی بر خلافت علی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت ندارد، زیرا:

۱- این استخلاف همانند استخلاف هارون نبود؛ زیرا لشکر همراه هارون بود و موسی تنها خودش رفت، اما در استخلاف پیامبر صلی الله علیه و آله تمام لشکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و غیر از زنان و کودکان و افراد معذور و افراد گناهکار کسی در مدینه نماند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر علی را به این فرموده مختص گردانید که گمان ضعف استخلاف و نقص درجه و مقام علی وجود داشت. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی کس دیگری را جانشین خود می‌کرد که در این استخلاف گمان نقصی نمی‌رفت، نیازی نبود که با چنین گفته‌ای به او خبر بدهد.

۲- تشبیه علی به هارون همانند آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را در نرمی به خاطر خداوند به ابراهیم و عیسی، و عمر را در تندی و سخت‌گیری به خاطر خداوند به نوح و موسی تشبیه نموده بود. در میان امت محمد صلی الله علیه و آله غیرممکن نیست که کسی به ابراهیم و عیسی و نوح و موسی علیهم‌السلام تشبیه شود. پس اختصاص در کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نیست. و این چهار پیامبر از هارون برتر بودند و هر کدام از ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران تشبیه شده‌اند نه به یک نفر. پس این تشبیه ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. همچنین در این حدیث، همانا منزلت علی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله همانند منزلت هارون نزد موسی،

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۷۸، ج ۱۲۹/۵؛ صحیح مسلم: شماره ۲۴۰۴.

در چیزی است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد، و آن هم استخلاف علی در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنان که موسی، هارون را در غیاب خود، جانشین خودش کرد.

۳- اگر علی به طور مطلق و در همه موارد به مانند هارون می بود، در این صورت پیامبر صلی الله علیه و آله کس دیگری را جانشین خود نمی کرد در حالی که غیر از علی کسی دیگر را در مدینه جانشین خود کرده و علی هم در مدینه حضور داشت. همچنان که در جنگ خیبر کس دیگری غیر از علی را جانشین خود کرد و علی در مدینه بیماری چشم داشت.

۴- استخلاف در حال حیات خود پیامبر صلی الله علیه و آله، نوعی از نیابت و جانشینی است که هر حاکمی ناچار است آن را انجام دهد. و هر کسی که در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، برای جانشینی بر بعضی از امت شایستگی دارد، به این معنا نیست که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جانشین اوست.

۵- پیامبر این حدیث را در جنگ تبوک فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از بازگشت، ابوبکر را به عنوان امیر و فرمانده حاجیان فرستاد و علی را هم به همراه او فرستاد. علی گفت: آیا من امیر هستم یا مأمور<sup>۱</sup>؟ که ابوبکر امیر بود و علی و همراهانش همانند مأموری به همراه امیرشان بودند. و علی پشت سر ابوبکر نماز می خواند و همراه با مردم در میان حجاج ندا سر می داد که بعد از این سال، هیچ مشرکی حق حج و زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه ای نمی تواند طواف کعبه بکند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر علی را به همراه ابوبکر فرستاد تا عهد و پیمان با عرب ها را بشکنند، زیرا از عادات و رسوم عرب بود که جز رئیس و بزرگ قومی که از او امرش اطاعت می شود یا مردی از خانواده اش، کسی عهد و پیمانی نمی بست و آن عهد پیمان را نمی شکست.

۶- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست که بعد از خود، علی جانشین باشد، در آن صورت پیامبر صلی الله علیه و آله این خطاب را محرمانه با علی در میان نمی گذاشت و آن را به تأخیر نمی انداخت تا اینکه علی بیاید و گله کند.

<sup>۱</sup> - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو مأمور هستی، همان طور که قبلاً ذکر شد.

خلاصه، تمام مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را جانشین خود در شهر مدینه نموده، از خصوصیات و ویژگی‌های علی نیست و بر افضل بودن و امامت علی دلالت ندارد بلکه حتی پیامبر صلی الله علیه و آله افراد دیگری غیر از او را جانشین خود نموده بود.<sup>۱</sup>

۷- حدیث «أقضاکم علی» گفته عمر است و هیچ افضلیتی برای علی اثبات نمی‌کند: هیچ یک از صاحبان کتاب‌های ششگانه حدیث (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و سنن ابوداود) و صاحبان مسانید مشهور نه احمد و نه دیگران با اسناد صحیح یا ضعیف، آن را روایت نکرده‌اند. اما عمر رضی الله عنه گفته است: «أبی أقرأنا، وعلی أقضانا»<sup>۲</sup>. «أبی بن کعب از همه ما قاری‌تر بود و علی هم از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد». عمر این را بعد از وفات اُبی بن کعب گفته بود. و حدیثی که در آن ذکری از علی به میان آمده در ضمن اینکه ضعیف است، در آن آمده که معاذ بن جبل، به مسائل حلال و حرام از همه عالم‌تر است. و زید بن ثابت در علم میراث از همه عالم‌تر است. پس اگر به فرض این حدیث صحیح هم باشد، در این صورت کسی که عالم‌تر به مسائل حلال و حرام است علم بیشتری از کسی دارد که به مسائل قضاوت عالم‌تر است. و گفته عمر که علی از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد، تنها در داوری بر حسب ظاهر است و ممکن است در باطن و نفس الأمر، حکم قضیه خلاف ظاهر باشد ولی آگاهی از حلال و حرام، ظاهر و باطن را در بر می‌گیرد.<sup>۳</sup>

**بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، وضع شده‌اند**

۱- حدیثی که بیان می‌دارد علی رضی الله عنه انگشتر خود را در نماز، صدقه داده و

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲/۲۲۴؛ ۸/۳، ۹ و ۱۶؛ ۴/۸۷-۹۲. (با اختصار و ترتیب شماره‌ها).

<sup>۲</sup> - سنن ترمذی: ۵/۳۳۰؛ مسند احمد بن حنبل: ۳/۱۸۴ و ۲۸۱، سنن ابن ماجه: ۱/۵۵.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۱۳۸.

اینکه آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵].

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او است».  
درباره آن نازل شده است.

این حدیث به اتفاق تمامی علما، دروغ و ساختگی است. و آیه مذکور هم هیچ دلالتی بر آن ندارد و فضیلت خاصی برای علی ثابت نمی‌کند؛ به چند دلیل:

اول - آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خدا است. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

درباره نهی از موالات و دوستی با کافران و امر به موالات و دوستی با مؤمنان نازل شده است؛ بدان گاه که بعضی از منافقان مانند عبدالله بن ابی با یهود موالات و دوستی می‌نمود و می‌گفت که من از گردش روزگار می‌ترسم [شاید روزی به این‌ها نیاز پیدا کنم از این‌رو با آنان موالات و دوستی می‌نمایم]. عباده بن صامت گفت: همانا من فقط خدا و پیغمبرش را به دوستی می‌گیرم و با دوستی گرفتن خدا و پیغمبرش از کافران و موالات و دوستی با آن‌ها، بیزاری می‌جویم. ابن عباس نقل کرده که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. این آیه عام است و شامل تمام مؤمنانی می‌شود که متصف به صفات مذکور در آیه هستند و به یک فرد معینی اختصاص ندارد. پس تنها به ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دیگران اختصاص ندارد بلکه اینان مستحق‌ترین و شایسته‌ترین افراد این امت هستند که مشمول آیه قرار می‌گیرند.

دوم - میان دو کلمه «وَلَايَةٌ» و «وَلَايَةٌ» فرق هست: «وَلَايَةٌ» ضد عداوت و دشمنی است که در آیه مذکور، همین معنا آمده است. ولی «وَلَايَةٌ» به معنای امارت است و در آیه مذکور این معنا منظور و لحاظ نشده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۰۸/۱؛ ۹-۲/۴ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴۱۸/۴.

۲- حدیث «من ناصب علیاً الخلافة فهو كافر»<sup>۱</sup>. احادیثی که در این معنا آمده، از جمله احادیثی است که به طور ضروری و بدیهی معلوم و آشکار است که به رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ بسته شده‌اند. این احادیث با دین اسلام تناقض و تضاد دارند و مستلزم تکفیر علی و مخالفان علی می‌باشند. و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، هرگز چنین چیزی را نگفته و بدان معتقد نیست. و نسبت دادن آن‌ها به پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین طعن و سرزنش و نکوهش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۳- حدیثی که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفته است: «أنت مني بمنزلة أخي ووصي وخليفتي من بعدي وقاضي ديني»<sup>۲</sup>: این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. و قبلاً سخن ابن حزم ذکر شده که همه این احادیث، ساختگی هستند و کسی که مقدار کمی آگاهی از احادیث و اخبار و نقل آن‌ها داشته باشد، این را می‌داند. ابن حزم رحمته الله در این مورد راست گفته است. به همین خاطر هیچ یک از محدثین این احادیث را در کتاب‌های معتبر حدیثی روایت نکرده‌اند.<sup>۳</sup>

۴- حدیث: «أَنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، وَأَنَّهُ إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الْأَوْلِيَاءِ وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۴</sup>. این حدیث هم به اتفاق تمامی محدثین و علما، دروغ و ساختگی است. و تنها روایت صاحب کتاب «الحلیة» و امثال

<sup>۱</sup> - «هر کس خلافت را به زور از علی بستاند، کافر است». ابن تیمیه این حدیث و احادیث: «رسول الله صلی الله علیه و آله علی را دید که رو به او می‌آید و گفت: من و این مرد حجت و برهان خداوند بر امتم در روز قیامت هستیم» و «هر کس بمیرد و تو را خشمگین کند... تا آخر حدیث» را آورده و سپس عبارات فوق را گفته است. [منهاج السنة: ۲۰۸/۱؛ ۱۰۷/۴ و ۱۰۹ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴/۴۱۸].

<sup>۲</sup> - «تو در نزد من به مانند برادر و وصی و جانشین من بعد از من هستی و حاکم و داور دینم هستی».

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴/۸۶ و ۹۵.

<sup>۴</sup> - «همانا خداوند درباره علی پیمانی را به من واگذارده است. او پیشوای هدایت و راستی و پیشوای اولیاء و دوستان خداست. و او کلمه پرهیزگاران‌ای است که خداوند پرهیزگاران را براساس آن ماندگار کرده است».

او فایده‌ای ندارد و بر صحت حدیث دلالتی ندارد. آفت و دروغ از ناحیه شیعیانی است که نخست بوده‌اند. عبارت «هو کلمة التقوی» در روایت مذکور و نامگذاری علی به آن، چیزی است که نشان می‌دهد که این حدیث، دروغ و ساختگی است؛ زیرا نامگذاری علی به آن کلمه از جنس نامگذاری مسیح صلی الله علیه و آله به کلمه الله است، و مسیح صلی الله علیه و آله بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده که مثل او در نزد خداوند همانند آدم صلی الله علیه و آله است که خداوند او را از خاک آفرید سپس گفت: موجود باشد و او هم فوری موجود شد. پس مسیح صلی الله علیه و آله به وسیله سخن خداوند آفریده شد و بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده است. اما علی رضی الله عنه همانند سایر انسان‌ها آفریده شده است. و کلمه تقوی، «لا إله إلا الله» و «الله أكبر» است.<sup>۱</sup>

۵- حدیث نجم: «من أنقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فطلبوا ذلك النجم فوجدوه في بيت علي بن أبي طالب، فقال أهل مكة: ضلّ محمد وغوی وهوی أهل بيته ومال إلى ابن عمه علي بن أبي طالب، فعند ذلك نزلت هذه السورة: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾﴾ [النجم: ۱-۲].<sup>۲</sup> ابوالفرج رحمته الله گوید که این حدیث، موضوع و ساختگی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. کسی که آن را وضع کرده، چه قدر ضعیف و ناآگاه بوده و آنچه را که ذکر کرده، چه قدر دور از عقل و منطق است. و در اسناد آن ابهامات و تاریکی‌هایی وجود دارد.

گویم: ابن تیمیه رحمته الله با هشت دلیل بدان پاسخ داده و آن را رد کرده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۸/۳ و ۱۹.

<sup>۲</sup> - «هر کس این ستاره را در منزلش فرو گذارد، او وصی و جانشین من بعد از من است. مردم به دنبال آن ستاره رفتند و آن را در خانه علی بن ابی طالب یافتند. مردم مکه گفتند: محمد گمراه و منحرف شده و به کژراهه رفته است و اهل بیتش هم هوس و آرزو کرده‌اند و او به عموزاده‌اش، علی بن ابی طالب تمایل پیدا کرده است.» = «آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾﴾ [النجم: ۱-۲] «سوگند به ستاره (ثریا) هنگامی که افول (غروب) می‌کند. که هرگز (محمد صلی الله علیه و آله)» از حق و هدایت منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.»

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۱۷/۴-۱۹.

۶- حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۱</sup>: این حدیث، خیلی ضعیف و بی اساس است. و بدین خاطر جزو احادیث ساختگی و دروغ محسوب می شود. اگر چه ترمذی آن را روایت کرده است. و به همین خاطر ابن جوزی آن را در بخش احادیث ساختگی و موضوع ذکر کرده است و بیان کرده که سایر طرق آن، موضوع و ساختگی است.

خود متن، دروغ است، زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر علم باشد و تنها یک در داشته باشد و تنها یک نفر علم دینی و احکام و دستورات اسلامی را از طرف او تبلیغ کند، در این صورت دین اسلام دچار فساد و تباهی می شود<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - «من شهر علم و علی هم دروازه آن است».

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۳۸/۴ و ۱۳۹ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴۰۸/۴ و ۴۱۳.

گوییم: اما حدیث «لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر خليفة» «این دین مدام پا برجا می ماند تا آنکه دوازده خلیفه به خلافت برسند»، ابن تیمیه بیان داشته که این حدیث بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، پسرش یزید، عبدالملک بن مروان، چهار فرزندش، و در میان آنان، عمر بن عبدالعزیز، منطبق است. (نگاه کنید به کتاب «آل و خاندان و دوستان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و «موضع گیری اهل سنت و اهل تشیع در قبال عقاید و فضایل و علم و دانش صحابه و فقهای صحابه»، چاپ ۱۴۱۲ هـ.ق).



## اجماع بر خلافت ابوبکر

### بیعت با ابوبکر در سقیفه

صحابه همگی بر افضل بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اینکه او برای امر خلافت از همه مستحق تر و شایسته تر بوده، اجماع کرده اند. و با اختیار و رضایت و به دلخواه خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند بدون آنکه ابوبکر کسی را با زور به این کار وادارد و بدون آنکه مالی را به کسی از آنانی که او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، بدهد. عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر گفت: «تو بهترین ما و سرور ما هستی و دوست داشتنی تر فرد از میان ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودی»<sup>۱</sup>. کسی از آنان این گفته را انکار نکرد و کسی نگفت که غیر از ابوبکر کسی هست که برای امر خلافت، مستحق تر و شایسته تر از ابوبکر باشد.

به همین خاطر عمر بن خطاب در خطبه‌ای که در حضور مهاجرین و انصار ایراد نمود، گفت: «هیچکدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد».

بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند<sup>۲</sup>. تمام مهاجران و انصاری که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند، با ابوبکر بیعت کردند. بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما در خطبه عمر رضی الله عنه که در بازگشت از حج در آخر عمرش ایراد نمود، روایت کرده که عمر در آن خطبه گفت: «به من خبر رسیده که یکی از شما می‌گفت: به خدا قسم، اگر عمر فوت می‌کرد، با فلانی بیعت می‌کردم. کسی فریب نخورد که بگوید: همانا بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و تمام شد. بله، این چنین بود ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد. هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت و نظرخواهی مسلمانان با

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۴، ب ۵.

<sup>۲</sup> - صحیح بخاری: ک ۸۶، ب ۳۱؛ صحیح مسلم، ک ۲۹، ب ۴. در آن بخشی از گفته عمر آمده است.

فردی بیعت کند، از ترس اینکه مبادا کشته شوند، این بیعت قابل قبول نیست. و به ما خبر رسیده که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و همه‌شان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و علی و زبیر و همراهانش از ما عقب ماندند. و همه مهاجرین دور ابوبکر جمع شدند. به ابوبکر گفتم: با ما بیا تا نزد برادرانمان از انصار برویم به سوی آنان روانه شدیم. وقتی که به آنان نزدیک شدیم، دو مرد صالح از آنان را دیدیم و تمام آنچه که انصار بر آن تمایل داشتند برای ما بازگو کردند و گفتند: کجا می‌خواهید بروید ای گروه مهاجران؟ گفتیم: می‌خواهیم نزد برادرانمان از انصار برویم. گفتند: نباید به آنان نزدیک شوید، کارت‌ان را انجام دهید. گفتم: به خدا قسم، نزد آنان خواهیم رفت. پس راه افتادیم تا نزد آنان در سقیفه بنی ساعده رفتیم. ناگهان دیدیم که مرد جامه به خود پیچیده‌ای در میانشان بود. گفتم: این چه کسی است؟ گفتند: سعد بن عباده. گفتم: چرا این جور شده است؟ گفتند: تب دارد. هنگامی که کمی نشستیم، خطیب‌شان شهادتین گفت و حمد و ثنای خداوند را به جای آورد آن گونه که لایق و سزاوار او بود. سپس گفت: اما بعد، ما یاران خدا و گردان و لشکر اسلام هستیم و شما جماعت مهاجرین، گروه اندکی هستید. افرادی از شما آهسته نزد ما آمدند و می‌خواستند ما را جدا بکنند و ما را تنها بگذارند و در این کار اراده خروج از سقیفه را می‌داشتند. هنگامی که ساکت شد، خواستم حرف بزنم و سخنانی را آماده کردم و آن را اصلاح نمودم که از آن خوشم آمد و به نظرم خیلی خوب و زیبا بود. خواستم در حضور ابوبکر آن را تقدیم کنم. به او نگریستم و بعضی تیزی و تندگی در دین و صلاح و قصد خیر مشاهده نمودم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. آنگاه ابوبکر سخن گفت و از من بردبارتر و باوقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از سخنانی که آماده کرده بودم و آن را اصلاح کرده و از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت و سخنانی مانند آن‌ها و حتی بهتر از آن‌ها را با حضور ذهن بدون آنکه از قبل بدان فکر کرده باشد، ایراد نمود و در پایان گفت: هر خیر و خوبی‌ای که در شما بوده و آن را ذکر کردید، شما شایسته و لایق آن هستید.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - در روایت حمید بن عبدالرحمن آمده است: «ابوبکر سخن گفت و چیزی از فضایل و خوبی‌هایی

و بجز افراد حاضر قریش، هیچ کسی شایسته خلافت نیست. آنان بهترین و برگزیده‌ترین قوم عرب از لحاظ نسب و قبیله هستند. من یکی از این دو مرد را برای شما بر می‌گزینم با هر کدام از آن دو خواستید، بیعت کنید. عمر گوید: دست من و دست ابوعبیده بن جراح که در میان ما نشسته بود، گرفت. هیچ کدام از سخنانی که گفت ناپسند ندانستم. به خدا قسم، اگر جلو آیم و گردنم بجنبند و به خاطر گناه از حرکت نایستند، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر قومی فرمانروائی کنم که ابوبکر در میانشان است. خدایا، اگر هنگام مرگ نفس من چیزی را در نظر نیاراید، اکنون طالب چیزی نیستم. یکی از انصار گفت: من هم محل اعتماد در آن قضیه هستم.

ای جماعت قریش، از ما یک امیر و از شما یک امیر انتخاب شود. هیاهو و سر و صدا زیاد شد و صداها بلند شدند تا جایی که ترسیدم اختلاف و درگیری ایجاد شود. پس گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن. پس دستش را دراز کرد و من با او بیعت کردم و مهاجرین و سپس انصار با او بیعت کردند. و مردم به سوی سعد بن عباده یورش بردند و بر سر او ریختند. یکی از انصار گفت: سعد بن عباده را کشتید. گفتم: خدا سعد بن عباده را بکشد. عمر گوید: به خدا قسم، هیچ کاری برای ما مهمتر از بیعت با ابوبکر نبود. ترسیدم که اگر از انصار جدا شویم و بیعتی صورت نگرفته باشد، در آن صورت بعد از ما با فردی از میان خودشان بیعت کنند. که ما هم یا باید بر خلاف میل و رضایت خود با آنان بیعت می‌کردیم و یا با آنان مخالفت می‌کردیم که در آن صورت فساد و تباهی و فتنه ایجاد می‌شد.<sup>۱</sup>

که درباره انصار وارد شده بود، به جا نگذاشت و هر آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله راجع به شأن و منزلت آنان گفته بود، خاطر نشان ساخت و گفت: می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لو سلک الناس وادياً وسلکت الأنصار وادياً لسلکت وادی الأنصار»: «اگر تمام مردم از دره‌ای عبور کنند و انصار از دره دیگری عبور کنند، قطعاً از دره انصار عبور می‌کنم». و ای سعد، می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش ولایة هذا الأمر فیر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم». «قریش، صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار، پیرو نیکوکار قریش و انسان‌های بدکار پیرو بدکار قریش هستند». سعد به ابوبکر گفت: «راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید».

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری، ک ۸۶، ب ۳۱.

معنی گفته عمر که گفت: «بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و خدا ما را از شرّ آن حفظ کرد»، این است که بیعت با ابوبکر بدون تأخیر و انتظار و با شتاب و عجله صورت گرفت، زیرا ابوبکر برای خلافت متعین شده بود و کس دیگری شایسته‌تر از او برای خلافت نبود. همچنان که عمر گفت: هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. و ظهور و آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر بر دیگر صحابه و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر سایر صحابه مقدم داشته، چیزی آشکار و معلوم بود. پس دلالت نصوص قرآن و سنت بر تعیین او، بر خلاف دیگران جایی برای مشورت و رأی‌گیری و انتظار و تأخیر نگذاشت. و عمر مصون بودن از شرّ آن را نخواست بلکه خبر داد که خداوند به وسیله اجماع صحابه بر بیعت با ابوبکر، ما را از شرّ فتنه حفظ کرد. و اتفاقات و جریاناتی که در سقیفه روی داد، نزاع و اختلاف محسوب نمی‌شود زیرا صحابه از همدیگر جدا نشدند تا اینکه همگی بر انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اتفاق کردند<sup>۱</sup>.

### بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده که او خطبه اخیر عمر<sup>۲</sup> را شنید. هنگامی که عمر بر روی منبر نشست و برای مردم خطبه خواند. و این در فردای روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس عمر شهادتین گفت و ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر گفت: آرزو داشتم که رسول الله صلی الله علیه و آله زنده می‌بود تا همه ما از دنیا می‌رفتیم. اینک که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافته است، خداوند در میان شما نوری قرار داده که به وسیله آن هدایت می‌یابید. خداوند به وسیله آن نور، محمد را هدایت کرده است. و همانا ابوبکر، یار و رفیق رسول الله صلی الله علیه و آله و دومین نفر در غار (ثور) بود و او در میان مسلمانان از همه کس اولی‌تر و شایسته‌تر برای اداره امور شماسست. پس برخیزید و با او بیعت کنید. گروهی از حاضران در آنجا قبلاً در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده بودند. و بدین صورت عموم مردم با ابوبکر بر سر منبر بیعت کردند.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة، ۱/۳۶؛ ۳/۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۸۶؛ ۴/۲۱۶ و ۲۱۷.

<sup>۲</sup> - عمر این خطبه را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد نمود و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد.

زهري از انس بن مالك رضی الله عنه روايت کرده که گفت: از عمر رضی الله عنه شنيدم که در آن روز به ابوبکر می گفت: بر روی منبر برو. مدام از او اصرار کرد تا اینکه ابوبکر بر روی منبر رفت، و آنگاه عموم مردم با او بيعت کردند<sup>۱</sup>.  
از ابوبکر روايت شده که گفت: مرا به حال خود بگذاريد<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>.

### بيعت نکردن سعد بن عبادہ با ابوبکر

بعضی از انصار سخنانی گفتند که بزرگان شان از قبيل اسيد بن حضير، عباد بن بشر و امثال آنان که از لحاظ قوت و جلادت و بزرگی و شرف، برتر از سعد بودند، آن سخنان را نپذيرفتند و آن را انکار کردند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده که ایشان فرمودند: «خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي التَّجَارِ ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِ الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ثُمَّ دَارُ بَنِي سَاعِدَةَ وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ»<sup>۴</sup>: «بهترین قبیله های انصار، قبیله های بنی نجار، سپس قبیله عبدالأشهل، پس از آن قبیله بنی عبد الحارث بن خزرج و سپس قبیله بنی ساعده می باشند و در تمامی قبیله های انصار خیر و نیکی وجود دارد». از هیچ یک از افراد سه قبیله نخست شناخته نشده که راجع به خلافت ابوبکر مخالفتی بکنند و

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۹۳، ب ۵۱. همچنین در صحیح بخاری از عایشه درباره این موضوع آمده که او گفت: خطبه ای که ابوبکر و عمر ایراد کردند، خداوند آن را سودمند گردانید. عمر مردم را ترسانید. و در میان آنان نفاق و ریاکاری بود که خداوند به وسیله خطبه عمر، آنان را اصلاح کرد. سپس ابوبکر هدایت را برای مردم روشن ساخت و آنان را با حقی که بر آن بودند، آشنا کرد.

<sup>۲</sup> - نگاه کنید به کتاب «الریاض النضر فی مناقب العشرة» «باغ های خرم و سرسبز درباره فضایل عشرة مبشره».

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۱۲۰/۳. قبلاً خطبه ابوبکر بعد از بیعت ذکر شد. و از ربیع، یکی از یاران ابوبکر روايت است که گوید: به ابوبکر گفتم: چه چیز تو را واداشت که اداره امور مردم را به عهده گیری در حالی که مرا نهی کردی از اینکه بر دو نفر فرمانروایی کنم؟ گفت: چاره ای نداشتم. ترسیدم که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دچار تفرقه و چند دستگی شود. و در روايت دیگری آمده است: ترسیدم که فتنه ای بر پا شود و بعد از آن ارتداد به وجود آید. [مختصر السيرة: اثر شيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۳۸. و نگاه کنید به تاريخ الخلفاء، اثر سيوطی، ص ۷۱].

<sup>۴</sup> - صحیح مسلم: شماره ۱۹۴۹-۱۹۵۱.

تنها سعد بن عباده، حباب بن منذر و گروه اندکی با خلافت ابوبکر مخالفت کردند و اینان بجز سعد بن عباده پشیمان شدند و با ابوبکر صدیق بیعت کردند. سعد بن عباده بدین خاطر با ابوبکر بیعت نکرد چون انصار او را برای خلیفه تعیین کرده بودند و وقتی که در پایان به عنوان خلیفه انتخاب نشد، این امر در دلش ماند، چیزی که در دل‌های بشر می‌ماند. اما نه با زبان و نه با عمل و رفتار هیچ‌گاه ابوبکر را اذیت نکرد.

آنچه شهرستانی ذکر کرده که انصار بر مقدم داشتن سعد بن عباده برای خلافت اتفاق کرده‌اند، به اتفاق مؤرخین و کسانی که با نقل و روایت آشنایی دارند، باطل و بی‌اساس است و احادیث صحیح و ثابت، خلاف آن را می‌رسانند.<sup>۱</sup>

با وجودی که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد، اما در امور جامعه اسلامی مخالفت نکرد و حق را رد نکرد و از باطل جانبداری و پشتیبانی نمی‌کرد. بلکه حتی امام احمد رضی الله عنه در مسند خود از ابومعاویه از داود بن عبدالله اودی از حمید بن عبدالرحمن حمیری روایت کرده -ماجرای سقیفه را ذکر کرده- و در آن آمده است که ابوبکر صدیق گفت: «ای سعد، می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودی، فرمود: «فُرِيَتْشَ وُلَاةٌ هَذَا الْأَمْرِ فَبُرَّ النَّاسُ تَبَعَ لِبَرِّهِمْ وَفَاجِرُهُمْ تَبَعَ لِفَاجِرِهِمْ». «قریش صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار پیرو نیکوکار قریش، و انسان‌های بدکار پیرو بدکار قریش هستند.» سعد گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید». این حدیث، حدیثی مرسل و حسن است. شاید حمید آن را از بعضی از صحابه که شاهد آن بوده‌اند، اخذ کرده باشد. در آن حدیث فایده خیلی زیبایی وجود دارد و آن، این است که سعد بن عباده از وضعیت نخستش که

<sup>۱</sup> - نسائی و ابویعلی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که او گفت: «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار گفتند: از ما یک امیر و از شما مهاجرین یک امیر انتخاب شود. عمر بن خطاب نزد آنان رفت و گفت: ای جماعت انصار، مگر نمی‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر دستور داده بود که برای مردم امامت بکند؟ پس کدام یک از شما می‌پسندد که بر ابوبکر پیشی گیرد؟ انصار گفتند: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بر ابوبکر پیشی گیریم. حاکم آن را صحیح دانسته است [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۶۸].

ادعای خلافت می‌کرد، پایین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اذعان کرد. خداوند از همه‌شان راضی و خشنود باد!

سعد بن عباد هیچ گاه ابوبکر صدیق را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد و از او عیب‌جویی نمی‌نمود. و این را انکار نمی‌کرد که ابوبکر برترین مهاجرین است. و در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد. او در زمان خلافت عمر رضی الله عنه وفات یافت. سعد بن عباد از پیشگامان نخستین انصار و از اهل بهشت است همان طور که عایشه اظهار داشته است.

کسانی از انصار که ابتدا مخالفت کردند، مخالفت‌شان با ابوبکر صدیق نبود بلکه می‌خواستند از میان قریش یک امیر و از میان آنان یک امیر انتخاب شود. و هنگامی که برایشان روشن شد که امر خلافت باید در میان قریش باشد، نزاع و اختلاف را کنار گذاشتند.<sup>۱</sup>

### علی رضی الله عنه و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند

بعضی می‌گویند که تعدادی از افراد بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. عده دیگری می‌گویند که در روز دوم با او بیعت کردند. و عده‌ای هم می‌گویند آنان شش ماه بیعت را به تأخیر انداختند و سپس بدون رغبت و میل و بدون ترس با او بیعت کردند. ابوبکر به خاطر بیعت گرفتن از ایشان، دردسر و مزاحمت برایشان ایجاد نکرد و آنان را به بیعت کردن ملزم نساخت. همه این‌ها نشان دهنده پرهیزگاری و دوری‌اش از اذیت و آزار امت اسلام و نشان دهنده نهایت عدالت و تقوای اوست.

نامه‌ای که بعضی از نویسندگان ذکر کرده‌اند که ابوبکر آن را برای علی فرستاد، از نظر علما دروغ و جعلی است. بلکه علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد که نزد ما بیا. او هم نزد آنان رفت. علی برایش عذر آورد و از او معذرت خواهی کرد و با او بیعت نمود.

در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «فاطمه را نزد

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲/۲۳۹؛ ۳/۱۵ و ۲۶۹؛ ۴/۲۱۴ و ۲۲۶.

ابوبکر فرستادم تا سهم الارث خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که خداوند در مدینه عاید او کرده، و فدک<sup>۲</sup> و باقیمانده یک پنجم خبیر را از ابوبکر طلب نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تُورْثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ»<sup>۳</sup>. «از خود ارث به جا نمی گذاریم. آنچه بعد از خود به جا می گذاریم، صدقه محسوب می شود. همانا آل محمد صلی الله علیه و آله از این مال خداوند، می خورند». به خدا قسم، من چیزی از صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله بدان گونه ای که در زمان خودش بوده، تغییر نمی دهم و همانا هر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده، من هم به آن عمل می کنم. به راستی من می ترسم که اگر چیزی از اوامر رسول الله صلی الله علیه و آله را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم. دیدم که فاطمه از ابوبکر دوری گرفت و با او سخن نگفت تا اینکه وفات یافت. فاطمه شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله در قید حیات بود. وقتی که وفات یافت، علی او را در شب به خاک سپرد و ابوبکر را صدا نزد. و علی بر او نماز جنازه خواند. علی در زمان فاطمه بین مردم صاحب جاه و عزت بود، اما هنگامی که فاطمه وفات یافت، علی دیگر آن احترام و عزتی را که قبلاً در زمان فاطمه میان مردم داشت، از دست داد. پس خواهان صلح و آشتی با ابوبکر و بیعت کردن با او شد. علی در مدت آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. پس او کسی را نزد ابوبکر فرستاد که تنها خودت نزد ما بیا و کس دیگری را همراه خودت نیاور، چون دوست نداشت که عمر با او بیاید. عمر به ابوبکر گفت: به خدا قسم، تنها خودت پیش آنان نمی روی. ابوبکر گفت: نمی توانم هیچ کاری با من بکنند، به خدا قسم، پیش آنان می روم. پس ابوبکر بر آنان داخل شد. علی شهادتین را بر زبان آورد و سپس گفت: ای ابوبکر، همانا ما فضیلت و برتری تو و آنچه که خداوند به تو داده، دانسته ایم. و نسبت به خیر و فضلی که خداوند به تو داده، حسد نبردیم. اما تو با این کار در حق ما ستم کردی و ما به نظر خودمان به خاطر خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله در آن اموال

<sup>۱</sup> - صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از ابوبکر طلب می نمود.

<sup>۲</sup> - آنچه مربوط به قضیه فدک بود، قبلاً ذکر شد و در آنجا گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله با نص خود، اختلاف و نزاع را در آن از بین برده است.

<sup>۳</sup> - یعنی مال خداوند، که برای آنان جایز نیست بیشتر از خوراک و پوشاک از آن مصرف بکنند.



حقی داشتیم. مدام با ابوبکر سخن می‌گفت تا اینکه چشمان ابوبکر پر از اشک شد. هنگامی که ابوبکر به سخن آمد گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که با خویشاوندان خودم ارتباط برقرار کنم. اما درباره اختلافی که میان من و شما بر سر این اموال روی داد، باید گفت که من از راه حق منحرف نشده‌ام و هیچ کاری را که دیده‌ام رسول الله صلی الله علیه و آله آن را انجام داده، ترک نکرده‌ام مگر اینکه همه آن را انجام داده‌ام. پس علی به ابوبکر گفت: آخر روز با تو بیعت می‌کنم. هنگامی که ابوبکر نماز ظهر خواند بالای منبر رفت و شهادتین گفت. و شأن و منزلت علی و عقب ماندن او از بیعت و عذرش را ذکر کرد و سپس طلب بخشش نمود. علی بن ابی طالب هم شهادتین گفت و حق و شأن ابوبکر را بزرگ داشت. و اظهار داشت که کاری که کرده به خاطر حسادت و رشک بر ابوبکر نبوده و از روی انکار و نادیده گرفتن خیر و فضل که خداوند به ابوبکر ارزانی داشته، نبوده است. اما ما به نظر خودمان در آن اموال سهمی داشته‌ایم که ابوبکر با این کارش در حق ما ستم نمود. این چیزها در درون ما بود. مسلمانان آن را توضیح دادند و گفتند: به حق اصابت نمودی. از آن موقعی که علی این کار شایسته و خداپسند را انجام داد و با ابوبکر بیعت نمود، مسلمانان هم به علی نزدیک شدند و با او ارتباط صمیمانه‌ای داشتند<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

گوییم: قبلاً سخن ابن تیمیه در این زمینه ذکر شد که اهل سنت در کمال و منزلت علی و اینکه او در درجه والایی از کمال است، هیچ اختلافی ندارند. تنها اختلاف بر سر این است که او از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) کامل‌تر و برتر است و برای امر خلافت از آنان مستحق‌تر و شایسته‌تر است یا خیر.

### اجماع معتبر در خلافت

بدون شک مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی در اجماع معتبر در خلافت هیچ اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا اگر مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۵۷، ب ۱؛ ک ۶۲، ب ۱۲؛ صحیح مسلم: شماره ۱۷۵۹.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۷۱/۳؛ ۲۱۴/۴ و ۲۳۰-۲۳۲.

اندکی معتبر می‌بود، اجماع بر قضیه خلافت منعقد نمی‌شد، زیرا خلافت امر معینی است و ممکن است فردی از روی هوا و هوس که خودش هم نمی‌داند، با آن مخالفت بکند. بر خلاف اجماع بر احکام عمومی شرعی از قبیل ایجاب، تحریم، اباحه و .... که در این گونه احکام اگر اجماعی صورت گیرد و یک نفر یا دو نفر در آن مخالفت بکنند، در این صورت علما دو قول دارند: یکی اینکه به مخالفتشان اعتنایی نمی‌شود و با وجود این مخالفت اجماع منعقد می‌شود. و دیگری اینکه مخالفتشان معتبر است و مانع انعقاد اجماع می‌شود. و این قول اکثر علما می‌باشد. فرق میان این احکام و میان خلافت در این است که در احکام شرعی، حکم عام است و شامل همه کس می‌شود؛ زیرا کسی که قائل به وجوب چیزی باشد، آن چیز را بر خود و دیگران واجب کرده، و کسی که مخالف آن باشد، متهم نیست. ولی در خلافت تنها اتفاق اهل شوکت و جمهور که امور مردم به وسیله آنان اداره می‌شود، شرط است، به گونه‌ای که ممکن باشد که مقصود خلافت به وسیله آنان حاصل شود. و بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علیکم بالجماعة، فإن ید الله مع الجماعة»<sup>۱</sup>. «بر شماست که با جماعت باشید، زیرا دست خداوند همراه جماعت است». و در جای دیگری فرموده‌اند: «إن الشیطان مع الواحد وهو مع الإثنین أبعد»<sup>۲</sup>. «همانا شیطان به یک نفر تنها نزدیک است و از دو نفر به دور است». همچنین می‌فرمایند: «إن الشیطان ذئب الإنسان کذئب الغنم، والذئب إنما يأخذ القاصیة»<sup>۳</sup>: «همانا شیطان گرگ انسان است همان‌طور که گوسفند، گرگ دارد. و گرگ هم تنها گوسفندی را می‌گیرد که از گله جدا شده است (و شیطان هم که گرگ انسان است، کسی را طعمه خود می‌کند که از جماعت مسلمانان جدا شده باشد)». باز در جای دیگری فرموده‌اند: «علیکم بالسواد الأعظم، ومن شذ شذ فی النار»<sup>۴</sup>. «بر شماست که با اکثریت باشید

۱- سنن ترمذی: ۳/۳۱۵.

۲- سنن ترمذی: ۳/۳۱۵.

۳- کنز العمال: ۱/۱۰۲.

۴- مسند احمد بن حنبل: شماره ۲۷۸۴.

و کسی که از اکثریت مسلمانان جدا شود، خودش را در آتش جهنم انداخته است.»

### حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایسته خلافت بود

سخن پیرامون خلافت ابوبکر صدیق دو صورت دارد: یا خلافت او وجود داشته است و یا اینکه او مستحق و شایسته خلافت بوده است.

در مورد صورت اولی باید گفت که از طریق تواتر و اتفاق همه مردم معلوم است که ابوبکر به خلافت رسیده و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شده است، حدود را اجرا کرد، حقوق مردم را تماماً به صاحبانش برگرداند و حق هیچ کسی را پایمال نکرد، با کافران و مرتدان جنگید، امور مسلمانان را به خوبی اداره کرد، اموال و دارایی‌ها را در میان مسلمانان عادلانه تقسیم کرد، و تمام کارهایی که وظیفه یک امام است، به خوبی انجام داد. بلکه او اولین فرد این امت بود که به امر مهم خلافت مبادرت ورزید.

اما اگر منظور از خلافت ابوبکر این باشد که او مستحق و شایسته آن بود، این چیزی است که غیر از اجماع، دلایل زیادی بر آن دلالت دارند. از این رو خلافت ابوبکر در هر دو صورت نیازی به اجماع ندارد اگر چه اجماع هم حاصل شده است.<sup>۲</sup>

### خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است

این دین حق ناچاراً باید کتاب هدایتگر و شمشیر یاریگر داشته باشد؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحديد: ۲۵].

۱- منهاج السنة: ۱/۱۹۰؛ ۴/۲۳۱ و ۲۳۲.

۲- منهاج السنة: ۴/۲۳۲.

«ما رسولان خود را با دلایل و معجزات روشن و شریعت‌های آشکار فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی که دارای احکام و شرایع است) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند، بی‌آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

پس کتاب آسمانی اوامر و نواهی خداوند را تبیین می‌کند و شمشیر هم آن را تأیید و یاری می‌دهد. از طریق کتاب و سنت ثابت شده که خداوند به بیعت کردن با ابوبکر امر کرده است و کسانی که با او بیعت کردند، اهل شمشیر و فرمانبرداران خداوند در آن بودند. پس خلافت ابوبکر به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است.<sup>۱</sup>

#### اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست

ابوبکر رضی الله عنه جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزید؛ همچنان که خودش می‌گوید: «همانا من چیزی از کارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد، ترک نکردم مگر اینکه همه آن‌ها را به تمام و کمال انجام دادم. من می‌ترسم از اینکه اگر چیزی از اوامر و دستورات او را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم.»

اقدامات و کارهایی که ابوبکر انجام داد، به طور مفصل عبارتند از:

۱- ثابت گردانیدن مسلمانان بر ایمان و تقویت آنان: مردم مدینه از مهاجرین و انصار از روی میل و رغبت اسلام آوردند و به خاطر دین اسلام با دشمنان جنگیدند، و به همین خاطر کسی از اهل مدینه مرتد نشد، بلکه اکثرشان به خاطر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضعیف و سست شدند،

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

[النور: ۶۳].

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۹۰/۱ و ۱۹۱.

«پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد».

و از جهاد به خاطر نصرت و یاری دین خدا سست شدند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکر رضی الله عنه محکم و استوار گردانید و قوت و توان تازه‌ای به آنان عطا کرد. خداوند این کار را به وسیله ابوبکر انجام داد؛ کسی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به وسیله او اسلام را حفظ کرد. پس خداوند از طرف اسلام و مسلمانان بهترین جزا و پاداش را به او عطا کند. انس گوید: «ابوبکر رضی الله عنه برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را تشویق و امیدوار کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و قوی شدیم»<sup>۱</sup>.

۲- جنگ با مرتدین: کسانی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند، از کسانی بودند که به زور شمشیر، اسلام آوردند مانند یاران مسیلمه کذاب و مردم نجد.

در نزد همه مردم به تواتر ثابت شده که آنکه با مرتدان جنگ کرد، ابوبکر صدیق و یاران و همراهانش بود. او با مسیلمه کذاب که ادعای پیامبری می‌کرد و با پیروان او از بنی حنیفه و مردم یمامه جنگید. بعضی گفته‌اند که مرتدان صد هزار نفر یا بیشتر از آن بودند. همچنین ابوبکر با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و با پیروانش از اسد و غطفان که تعدادشان خیلی زیاد بود، جنگید. سجاح هم مدعی نبوت بود؛ زنی که مسیلمه کذاب با او ازدواج کرد؛ یعنی یک مرد کذاب با یک زن کذاب ازدواج نمود. همچنین افرادی از عرب‌ها از دین اسلام برگشتند که از هیچ انسان آگاه و کذابی پیروی نکردند. مفسرین می‌گویند که منظور از آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۵۸/۴، ۵۹، ۱۲۹، ۱۳۷ و ۱۶۵. ابن کثیر گوید: محمد بن اسحاق گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، عرب‌ها مرتد شدند. یهود و نصارا سر بیرون آوردند و هویت خود را آشکار کردند. نفاق آشکار گردید. و مسلمانان به خاطر از دست دادن پیامبرشان همانند گوسفندان آواره و سرگردان در شب تاریک بودند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکر رضی الله عنه جمع گردانید. [البداية والنهاية: ۲۷۹/۵].

يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند، خداوند قومی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

ابوبکر و عمر و پیروان‌شان از مردم یمن و دیگران می‌باشند.

بنابراین از بزرگ‌ترین فضایل ابوبکر صدیق در نزد همه امت اسلام از اول تا آخرشان، این است که او با مرتدان جنگید. بیشترین افرادی که مرتد شدند، بنوحنیفه بودند. و جنگ ابوبکر با آنان به خاطر ندادن زکات نبود، بلکه بدین خاطر بود که به مسیلمه کذاب ایمان آوردند.<sup>۱</sup>

۳- جنگ با مانعان زکات: اما کسان دیگری که ابوبکر به خاطر منع زکات با ایشان جنگید، افرادی بودند که به طور کلی از دادن زکات امتناع می‌کردند و ابوبکر بدین خاطر با آنان جنگید. بدیهی است که جنگ ابوبکر با آنان بدین خاطر نبود که زکات را به خود ابوبکر بدهند، بلکه به خاطر این بود که زکات را به مستحقانش بدهند. عمر ابتدا در مورد جنگ با آنان شک و شبهه داشت تا اینکه ابوبکر صدیق با او بحث کرد و وجوب قتال با آنان را برایش روشن ساخت و نهایتاً عمر آن را پذیرفت. ماجرای این مشهور است؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أَمْرٌ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند «لا إله إلا الله» (و اسلام بیاورند). پس هرگاه آن را بگویند خون و مال‌شان از جانب من محفوظ است مگر به

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۵۸/۴، ۵۹، ۱۲۹ و ۲۲۸. بیهقی از حسن بصری روایت کرده که او درباره آیه: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ گفت: آنان عبارتند از: ابوبکر و یارانش. هنگامی که عرب‌ها مرتد شدند، ابوبکر و یارانش با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را به اسلام بازگرداندند. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۶۵].

خاطر گرفتن حق آن‌ها. و حساب آنان برعهده خداست». ابوبکر گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است: «إِلَّا بِحَقِّهَا» «مگر به خاطر گرفتن حق آن‌ها»، خوب زکات هم جزو حق آنهاست. به خدا قسم، اگر بزغاله ماده‌ای که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند، از من منع کنند، قطعاً به خاطر منع آن با ایشان خواهم جنگید. عمر گفت: به خدا قسم، دیدم که خداوند سینه ابوبکر را برای پیکار با مانعان زکات گشوده است و دانستم که چنین کاری حق است. عمر به احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده یا به او رسیده، برای گفته خود دلیل آورد و ابوبکر صدیق هم برایش روشن ساخت که عبارت «بحقها» شامل زکات هم می‌شود، زیرا زکات حق مال است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که ایشان فرمودند: «أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِي وَبِمَا جِئْتُ بِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا»<sup>۱</sup>. «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ معبود برحقى جز الله نیست و همانا من فرستاده خدايم، و نماز را برپای دارند و زکات بپردازند. پس هر گاه این اعمال را انجام بدهند، خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آنها». این لفظ اخیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی: «إِلَّا بِحَقِّهَا» فقه و دانش سرشار ابوبکر را می‌رساند و این گفته درباره جنگ به خاطر ادای زکات صریح است. و این گفته مطابق قرآن است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاءتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵].

«اما» وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید، و آن‌ها را اسیر سازید، و محاصره کنید، و در هر کمینگاه، بر سر راه

۱- صحیح مسلم: ک ۱، ب ۸؛ صحیح بخاری، ک ۲۴، ب ۲. در آن حدیث ابوهریره: «... إِلَّا بِحَقِّهَا» و حدیث جابر: «بايعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم على إقام الصلاة وإيتاء الزكاة» آمده است. معنی حدیث اخیر این است: «با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردم بر سر اینکه نماز را بر پای دارم و زکات بپردازم».

آن‌ها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آن‌ها را رها سازید».

خداوند در این آیه رها کردن راه را بر ایمان و برپای داشتن نماز و دادن زکات معلق نموده است. و آنانی که در زمان ابوبکر زکات نمی‌دادند، بعد از اینکه ابوبکر با آنان جنگید، به دادن زکات اعتراف نمودند<sup>۱</sup>.

۴- نامه فرستادن به مرتدان: هنگامی که ابوبکر در میان سپاهیان سوار شد در حالی که شمشیر را از نیام برکشید و از شهر مدینه به طرف ذی القصه<sup>۲</sup> خارج شد و یازده تا پرچم بر پای داشت و آن‌ها را به دست فرماندهان داد، نامه‌ای را همراه آنان فرستاد که متن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم

از ابوبکر، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که این نامه به دستشان می‌رسد اعم از عوام و خواص و کسانی که بر اسلام خود باقی مانده‌اند یا از آن برگشته‌اند. سلام بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید

همانا من به شما ابلاغ می‌کنم که خداوند را سپاس می‌گویم، کسی که هیچ معبود برحقى جز او نیست و یگانه و یکتاست و شریکی ندارد. و همانا محمد بنده و فرستاده خداست. هر آنچه که از طرف خداوند آورده، قبول داریم و بدان اعتراف می‌کنیم و هر کس از آن سرباز زند، به او کفر می‌ورزیم و با او می‌جنگیم. اما بعد، همانا رسول الله صلی الله علیه و آله از طرف خداوند به حق فرستاده شده و حق را از جانب خدا آورده است و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدا طبق فرمان الله و به عنوان چراغ تابان به سوی بشریت فرستاده شده است تا افراد زنده بیدار دل را با آن بیم دهد و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب مسلم گردد. پس خداوند به حق هدایت کند کسی که به دستوراتش پاسخ مثبت می‌دهد، و رسول الله صلی الله علیه و آله تنبیه کند کسی را که از او پشت می‌کند تا اینکه به دلخواه یا به ناچار به سوی اسلام برگردد.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۵۸/۴، ۵۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۶۵، ۲۲۸ و ۲۲۹.

<sup>۲</sup> - ذی القصه از مدینه یک منزل راه فاصله دارد.



خداوند روح رسولش را قبض کرد در حالی که فرمان خداوند را اجرا کرد و امتش را پند داد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. خداوند متعال این حقیقت را برای پیامبر ﷺ و برای مسلمانان در قرآن بیان فرموده، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. «ای محمد تو می‌میری و آن‌ها نیز خواهند مرد».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۴].

«پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم، (وانگهی آن‌ها که انتظار مرگ تو را می‌کشند)، آیا اگر تو بمیری، آنان جاوید خواهند بود؟».

و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَلَن يَصِّرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. «محمد ﷺ فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند، و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

پس کسی که محمد را می‌پرستید، اینک محمد فوت کرده است، و کسی که خداوند را می‌پرستید، همانا خداوند زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، و او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. حافظ و نگه‌دارنده دین است و از دشمنانش انتقام می‌گیرد.

همانا من شما را به تقوای خداوند و بهره و نصیبتان از دین و آنچه که پیامبرتان آورده است، سفارش می‌کنم. و شما را سفارش می‌کنم به اینکه از روش و سنت پیامبر ﷺ پیروی کنید و به دین خداوند چنگ زنید. همانا هر کس خداوند هدایتش نکند، گمراه است، و هر کس خداوند یاری‌اش نکند، شکست خورده و خوار است، و هر که کس دیگری غیر از خداوند هدایتش کند، گمراه است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَن تَجِدَ لَهُ

وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿۱۷﴾ [الکھف: ۱۷].

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست، و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.»

و خداوند هرگز عملی را از وی نمی‌پذیرد مگر اینکه به اسلام اقرار نماید، و در آخرت عدالت و دفع عذاب از وی پذیرفته نیست.

به من خبر رسیده که بعضی از شما از دینش برگشته بعد از آنکه به اسلام اقرار نموده و به دستورات آن عمل نموده است. و این ارتداد از روی غفلت و بی‌خبری از خداوند و جهل به فرمان او و پاسخ دادن به شیطان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿۵۰﴾ [الکھف: ۵۰].

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال)، او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران.»

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۶﴾ [فاطر: ۶].

«البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.»

همانا من سپاهی از مهاجرین و انصار و کسانی که به شیوه نیکو از آنان پیروی نموده‌اند، نزد شما فرستادم. و به آنان دستور داده‌ام که جز ایمان به خدا چیزی را از کسی قبول نکنند و با کسی نجنگند تا اینکه او را به سوی خداوند جَلَّ جلاله دعوت بنمایند. پس اگر پاسخ مثبت دادند و به اسلام اقرار نمودند و کار شایسته انجام دادند، این اعمال از وی پذیرفته می‌شود و بر سر آن کمک و یاری می‌شود. و اگر از آن‌ها سرباز زدند، به خاطر آن با او جنگ می‌شود تا اینکه به سوی اطاعت از فرمان خدا برگردد. سپس هیچ یک از آنان به چیزی از آنچه در دنیا از اعمال

نیک انجام داده‌اند دست نمی‌یابند و از آن بهره و سودی نمی‌برند. و اینان سوزانده می‌شوند و همگی کشته می‌شوند و زنان و کودکان به اسارت درمی‌آیند. از کسی جز اسلام چیزی پذیرفته نمی‌شود. هر کس از اسلام پیروی کند، این امر برایش خیر و نیکی است، و هر کس پیروی از اسلام را رها کند، هرگز خداوند را درمانده نمی‌کند.

به فرستاده و مأمورم دستور داده‌ام که این نامه را در هر جمعی برای شما بخواند، و نشانه آن اذان گفتن است، پس اگر مسلمانان اذان گفتند، از آنان دست بردارید و اگر اذان نگفتند، از آنان سؤال کنید که چه حقی بر آنان است، و اگر ممانعت کردند با آنان بجنگید، و اگر بدان اقرار نمودند، به گونه‌ای که سزاوارشان است آنان را بر آن حمل کنید». سیف بن عمر از عبدالله بن سعید بن عبدالرحمن بن کعب بن مالک آن را روایت کرده است<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

۵- روانه کردن سپاه اسامه: پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اینکه بیمار شود، سپاه اسامه را آماده رفتن برای جنگ کرد. روایت شده که عمر از جمله کسانی بود که همراه اسامه مأموریت یافته بود تا به جنگ برود. البته پیامبر صلی الله علیه و آله نه عمر و نه کس دیگری را تعیین نکرده بود که همراه اسامه برود. و به اتفاق علما ابوبکر در میان سپاه اسامه نبود، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از هنگام بیماری تا وقت وفاتش جانشین خود کرده بود. این سپاه در حدود سه هزار نفر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا به مردم موته و اطراف فلسطین هجوم برد؛ جایی که پدر اسامه و جعفر و ابن رواحه شهید شده بودند. پس اسامه برای جنگ آماده شد. رسول الله صلی الله علیه و آله اسامه را فراخواند

<sup>۱</sup> - برگرفته از کتاب البدایة والنهایة: ۳۱۵/۶ و ۳۱۶.

<sup>۲</sup> - بعد از پایان مبارزه با مرتدان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد بن ولید را به شهر بصره فرستاد و پس از درگیری سختی آنجا را فتح کرد. و مدائن کسری که در عراق بود با جنگ و صلح فتح کرد. و ابوبکر در آن حج را برپای داشت. سپس برگشت و عمرو بن عاص به همراه سربازانی به شام فرستاد. در جمادی‌الاول به سال سیزدهم هجری، یورش و حمله لشکریان بود و مسلمانان پیروز شدند. ابوبکر به خاطر آن مسرور و خوشحال شد. و این در اواخر حیاتش بود. [تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی].

و فرمود: فردا به امید خدا و به امید پیروزی و سلامتی برای جنگ حرکت کن سپس به همان صورتی که به تو دستور داده‌ام، حمله کن. اسامه گفت: ای رسول خدا، امروز از صبح ضعیف و بیمار شده‌ای. امیدوارم که خداوند شفایت دهد. به من اجازه ده بمانم تا اینکه خداوند تو را شفا دهد؛ زیرا اگر من بروم و تو بر همین حال و وضعیت باشی، آرام نمی‌گیرم و درونم به خاطر تو زخمی می‌شود و دوست ندارم از مردم راجع به تو بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله ساکت شد و چیزی نگفت. و چند روز پس از آن وفات یافت.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اسامه را همراه آن لشکر روانه کرد. البته از اسامه اجازه خواست تا به عمر بن خطاب اجازه دهد همراه او برای جنگ نرود و در مدینه بماند، زیرا او در اسلام صاحب رأی دلسوزانه‌ای بود. اسامه هم به او اجازه داد که در مدینه بماند. اسامه از آن سمت و جهتی که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داده بود حرکت کرد و در آنجا با دشمن رویارویی و درگیری عظیمی درگرفت و همراه با یاران و همراهانش غنایمی را به دست آوردند و قاتل پدرش را کُشت. و خداوند آنان را سالم به مدینه بازگرداند.

تعداد زیادی از مسلمانان پیشنهاد کردند که لشکر برگردانده شوند و به جنگ نروند از ترس اینکه مبادا شکست سختی بخورند، زیرا آنان می‌ترسیدند که مردم بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در لشکر طمع بکنند و آنان را بکشند اما ابوبکر از این کار امتناع کرد و دستور داد که برای جنگ روانه شوند و گفت: پرچمی که رسول الله صلی الله علیه و آله برافراشته، بر زمین نخواهم نهاد. هنگامی که مردم دیدند مسلمانان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌جنگند، ترسیدند و این اقدام ابوبکر از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن، دین اسلام را یاری داد و دل‌های مؤمنان را محکم نمود و به وسیله آن کافران و منافقان را ذلیل و خوار کرد. و این هم ناشی از معرفت و دانش و ایمان و یقین کامل ابوبکر و تدبیر و رأی عالی‌اش بود<sup>۱</sup>.

۶- ابوبکر شروع به جنگ با اهل کتاب نمود تا اینکه یا اسلام آورند و یا اینکه جزیه بدهند. بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ موته با آنان جنگید و بعد از

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۲۴/۲، ۱۲۰، ۱۲۶، ۲۲۵ و ۲۲۶؛ ۱۲۲/۳ و ۲۱۳؛ ۲۷۸/۴، ط / ۱۲۰ و ۱۲۶.

آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ با عرب‌ها فارغ شد: ابوبکر رضی الله عنه شروع به جنگ با فارس و روم نمود و در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند. ابوبکر از جمله کسانی بود که بنا به فرموده خداوند به جنگ با دشمنان فراخوانده شد؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶]. «به متخلفان از اعراب بگو: «بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

قول اظهر درباره آیه مذکور این است که مراد از «قوم جنگجو و پر قدرت»، کسانی است که از قوم عرب قدرتمندتر و سرسخت‌تر بودند و آنان هم ملت فارس و روم بودند؛ زیرا آیه جزیه بعد از پایان جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله با قوم عرب، نازل شد. و اولین دعوت برای جنگ با روم، سال موته بود که در سال هشتم هجری قبل از جنگ تبوک روی داد. در این جنگ فرماندهان مسلمانان، زید و جعفر و ابن رواحه شهید شدند و مسلمانان همانند شکست‌خورده‌گان بازگشتند. در سال نهم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با نصاری (بنی‌اصغر) جنگید که همان جنگ تبوک بود. قرآن برای جنگ تبوک دستور اکیدی داده و به شدت بازپس‌ماندگان از جنگ را مذمت و نکوهش کرده است. اما بنی‌اصغر با پیامبر صلی الله علیه و آله نجنگیدند و اسلام هم نیاوردند. هنگامی که سوره براءت (توبه) نازل شد و خداوند در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا عهد و پیمان با کافران را بشکند و به او دستور داد تا با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که اسلام را گردن نهند و یا اینکه خاضعانه به اندازه توانایی با دست خود جزیه را بپردازند، و وقتی که با آنان می‌جنگد، باید تا آنجا با آنان بجنگد که یا اسلام را گردن نهند و یا اینکه جزیه بدهند، در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بدون جزیه با آنان عهد و پیمان ببندد همان طوری که قبل از نزول سوره براءت با مشرکان و اهل کتاب بدون جزیه عهد و پیمان می‌بست. هنگامی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که جزیه بپردازند، پیامبر صلی الله علیه و آله از مجوسی‌ها جزیه اخذ کرد و با نصارای نجران بر سر دادن جزیه صلح نمود. وقتی خداوند به مؤمنان دستور داده که با اهل کتاب بجنگند تا زمانی که جزیه می‌پردازند، بنابراین به طریق اولی باید با غیر اهل کتاب بجنگند و بدون

دادن جزیه با آنان عهد و پیمان نبندند.

اما در زمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق اهل کتاب فقط دو راه در پیش داشتند: یا اسلام بیاورند و یا اینکه آماده جنگ با سپاه اسلام شوند. آنان بعد از جنگ جزیه می‌دادند و بدون جنگ حاضر به دادن جزیه نبودند، چون قومی جنگجو و پرقدرت بودند، و صلح و آشتی با آنان جایز نمی‌باشد. واضح است که ابوبکر و عمر و حتی عثمان در زمان خلافتشان با اهل کتاب جنگیدند، پس مردم شام و عراق و مراکش جزیه می‌دادند. این ویژگی سه خلیفه راشد و هدایت‌یافته می‌باشد. بنابراین غیرممکن است که آیه مذکور مختص به جنگ موته باشد و جنگ مسلمانان در فتوحات شام، عراق، مراکش و خراسان مشمول آیه نگردد. در حالی که این جنگ‌ها، جنگ‌هایی بود که خداوند در آن‌ها اسلام را آشکار و پیروز ساخت و راه هدایت و دین حق در مشرق و مغرب کره زمین آشکار ساخت. و اگر گفته شود که جنگ با مرتدان مشمول آیه می‌گردد، زیرا آنان یا با مسلمانان می‌جنگیدند و یا اینکه اسلام می‌آوردند، این بهتر و عقلانی‌تر از آن است که گفته شود این آیه تنها جنگ با مردم مکه و حنین را شامل می‌شود.

ابوبکر رضی الله عنه مسلمانان را برای جنگ با مرتدان و سپس جنگ با فارس و روم، فراخواند. همچنین عمر مسلمانان را برای جنگ با فارس و روم، فراخواند. و عثمان هم مسلمانان را برای جنگ با قوم بربر و امثال آنان، فراخواند.<sup>۱</sup> خلافت بر روی زمین در زمان ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شده و دین اسلام و امنیت بعد از ترس برقرار یافت؛ بدان گاه که مسلمانان فارس و روم را شکست دادند و شام و عراق و مصر و خراسان و آفریقا را فتح نمودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

[النور: ۵۵].<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - ابن کثیر رضی الله عنه گوید: ابوبکر صدیق کسی بود که سپاهیان را برای جنگ با آنان آماده کرد و بقیه کارها به دست عمر و عثمان بود. این دو نفر در واقع معاون ابوبکر بودند.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۰/۱ و ۱۰۹؛ ۲۷۷/۴ - ۲۸۱.

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت، و ترس‌شان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند».

۷- دستور به جمع‌آوری قرآن: در سال دوازده هجری ابوبکر به زید بن ثابت دستور داد که قرآن را از پاره‌های پوست و چوب و سنگ و سینه‌های مردان، جمع‌آوری نماید. این کار بعد از آنکه تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند، صورت گرفت؛ همچنان که حدیثی در صحیح بخاری از زید بن ثابت این را می‌رساند. او گوید: «ابوبکر صدیق خبر کشته‌شدگان جنگ یمامه را به من داد. و عمر بن خطاب در نزد او بود. ابوبکر رضی الله عنه گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من می‌ترسم که اگر کشتار حافظان و قاریان در جاهای دیگر شدت یابد، بسیاری از مطالب قرآن از بین برود. به نظر من دستور به جمع‌آوری قرآن بده. به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام نداده است؟ گفت: به خدا قسم، این کار (جمع‌آوری قرآن) خیر است. عمر مدام به من مراجعه می‌کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای آن کار گشود و دلم بدان راضی شد و در این خصوص همان رأی عمر را داشتم...»<sup>۱</sup> و <sup>۲</sup> و <sup>۳</sup> و <sup>۴</sup>.

۸- عمر را بعد از خود، جانشین خود نمود: هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه دانست که

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری: ک ۹۳، ب ۳۷؛ ک ۶۶؛ ب ۳ و ۴.

<sup>۲</sup> - منهاج السنة: ۱۶۳/۳؛ ۱۲۴/۴ و ۲۱۴.

<sup>۳</sup> - البداية و النهاية: ۳۵۳/۶.

<sup>۴</sup> - ابویعلی از علی رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: ابوبکر از همه اجر و پاداش بیشتری در مورد قرآن دارد، زیرا او اولین کسی بود که قرآن را جمع‌آوری کرد و اولین کسی بود که قرآن را «مصحف» نام نهاد. (تاریخ الخلفاء).

در میان امت کسی به مانند عمر وجود ندارد و ترسید که اگر عمر را جانشین خود نکند، شاید مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب نکنند، از این رو او را جانشین خود کرد. و این به خاطر مصلحت امت اسلامی بود. هر کاری که ابوبکر انجام داده، شایسته و سزاوارش بوده است. همانا کمال و فضیلت و برتری عمر و استحقاقش جهت خلافت برای ابوبکر مسلم و آشکار بود به گونه‌ای که نیاز به شوری نبود. و اثر این رأی مبارک بر مسلمانان آشکار است؛ زیرا هر عاقل منصفی می‌داند که عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد یا عبدالرحمن بن عوف نمی‌توانند جای عمر را بگیرند. پس تعیین عمر برای خلافت همانند آن است که ابوبکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای بیعت کردن تعیین کرده بود. و بدین خاطر ابن مسعود رضی الله عنه گوید: داناترین و هوشیارترین مردم سه کس است: ۱- دختر صاحب مدین، که گفت:

﴿يَأْتِيَتْ أُسْتَجِرَهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ أُسْتَجِرَتْ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ۲۶].

«یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!».

۲- عزیز مصر، که گفت: ﴿...عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَّا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا﴾ [یوسف: ۲۱].

«عزیز مصر)، به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد، و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!».

۳- ابوبکر، که عمر را جانشین خود کرد<sup>۱</sup>. هنگامی که ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت، عده‌ای خلافت وی را ناخوش داشتند تا جایی که طلحه به ابوبکر گفت: اگر فردی تندخو و سنگدل را جانشین خود کنی، آن وقت به پروردگارت چه می‌گویی؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از خداوند می‌ترسانی؟! می‌گویم: بهترین فرد از اولیاءت را خلیفه مسلمانان کردم. طلحه رضی الله عنه همان وقت از گفته خود منصرف

<sup>۱</sup> - حاکم آن را اخراج کرده است. [مستدرک: ۹۰/۳]. همچنین ابن سعد آن را اخراج کرده است.



شد<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>.

گویم: بعداً بیان می‌شود که خداوند، بعد از خلافت ابوبکر، چه رحمت و خیر برکتی را نصیب مسلمانان کرد.

### کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق

آنچه که بر کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر دلالت دارد و نشان می‌دهد که ابوبکر از تمامی خلفای امت اسلامی و بلکه از تمامی حاکمان امتهای دیگر بعد از پیامبران، برتر است، این است که به طور یقین رسول الله صلی الله علیه و آله از تمامی پیامبران و از تمامی مخلوقات، برتر است. در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تُسَوِّسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ. قَالُوا فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلَا أَوْلَ»<sup>۳</sup>. «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آن‌ها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آن‌ها را باز خواست خواهد کرد». معلوم و واضح است که هر کس بعد از شخص برتر از خودش متولی امور شود، در

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۶۳/۳، ۱۶۴، ۲۱۴ و ۲۶۸، ۱۲۴/۴.

<sup>۲</sup> - گفته عایشه قبل از این باره ذکر شد که گفت: «شکاف و خلأ ابوبکر باهمتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر بن خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی‌نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت. (اشاره به فتوحات عمر رضی الله عنه است). ابن سعد از سعید بن مسیب روایت کرده که وقتی ابوبکر وفات یافت، شهر مکه تکان خورد. ابوقحافه گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: پسر ت فوت کرده است. گفت: مصیبت بزرگی است، چه کسی پس از او اداره امور جامعه را به عهده می‌گیرد؟ گفتند: عمر. گفت یار و رفیقش. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص ۸۵].

<sup>۳</sup> - صحیح بخاری: ک ۶۰، ب ۵۰؛ صحیح مسلم: شماره ۱۸۴۲.

صورتی که به نسبت فرد قبل از خود، در سیاست و مصلحت‌اندیشی نقص زیادی داشته باشد، چنین نقصی بسیار واضح و آشکار است. با بررسی وضعیت حاکمان و امراء معلوم می‌شود که هرگاه پادشاهی پس از پادشاه دیگر، یا یک قاضی پس از قاضی دیگر، یا بزرگی پس از بزرگ دیگر و امثال آن‌ها به قدرت برسد، در صورتی که دومی، در حکومت و اداره جامعه نقص زیادی به نسبت اولی داشته باشد، چنین نقصی آشکار و روشن است و تمامی اموری که حاکم اولی تنظیم کرده بود، تغییر می‌یابد و اوضاع دگرگون می‌شود.

اما ابوبکر صدیق پس از کامل‌ترین انسان از لحاظ سیاست و مصلحت‌اندیشی به خلافت رسید ولی به هیچ صورت در اسلام نقصی به وجود نیامد. بلکه او با مرتدان جنگید تا وضعیت مسلمانان و جامعه اسلامی به شیوه قبلی‌اش برگردد. و مردم را از دری وارد کرد که از آن خارج شده بودند. سپس شروع به جنگ با کافران از اهل کتاب نمود. و چیزهایی به امت اسلام یاد داد که بر آنان پوشیده بود. آنان را قوت و توان بخشید بدان گاه که ضعیف و ناتوان شده بودند، و آنان را شجاع و دلیر نمود بدان گاه که ترسو شده بودند. و به گونه‌ای با آنان رفتار کرد که موجب صلاح و درستی دینشان شد. این‌ها از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن دین امت محمد صلی الله علیه و آله را حفظ کرد. و از جمله مواردی بود که محقق می‌دارد که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. امت اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کسی را به مانند ابوبکر بزرگ نداشته و از هیچ کسی اطاعت نکرده آن گونه که از ابوبکر اطاعت کرده است بدون آنکه رغبت و ترسی وجود داشته باشد که مردم به خاطر آن، ابوبکر را بزرگ داشته و از او اطاعت کرده‌اند. و این از ویژگی‌های ابوبکر است.<sup>۱</sup>

**از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می‌کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک خواهی می‌کرد**

پیامبر گرامی ما با سراسرترین و منصفانه‌ترین و کامل‌ترین امور، برانگیخته شد. او هم خوش‌رو بود و هم جنگجو. او پیامبر رحمت و دلسوزی، و پیامبر جنگ و مبارزه بود. امتش هم بدان متصف هستند، همچنان که خداوند می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۲۵/۳؛ ۲۱۶/۴، ۲۵۲ و ۲۹۷.

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

«در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴].

«در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند».

پس پیامبر صلی الله علیه و آله میان تندی و سرسختی عمر و نرمی و ملایمت و فروتنی ابوبکر جمع کرده بود. و به میانه‌روی و اعتدال در امور دستور می‌داد و ابوبکر و عمر هم از او اطاعت می‌کردند. پس افعال و کارهای آن دو در نهایت استقامت و پایداری بود. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت و آن دو به خلافت رسیدند، از کمال ابوبکر این بود که افراد تند و سرسخت و نیرومند را دوست می‌داشت و از آنان کمک خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد و سختی و نرمی را با هم بیامیزد، چون تنها نرمی و فروتنی چیز بدی است، و تنها تندی و سرسختی هم چیز بدی است. ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس باید در تمامی امورش همانند او میانه‌رو باشد؛ از این رو با عمر مشورت و نظرخواهی می‌کرد و خالد بن ولید را به نیابت از خود برای انجام بعضی از کارها می‌فرستاد. این امر از کمال ابوبکر است که به خاطر آن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود. به همین خاطر در جنگ با مرتدان، شدت و تندی به کار برد و با این کار بر عمر و امثال او برتری یافت. پس خداوند تندی و شدتی در ابوبکر قرار داد که قبلاً چنان نبود.

اما عمر که ذاتاً فردی تند و سرسخت بود، از کمالش این بود که از افراد نرم و فروتن کمک‌خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد. از این رو از ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده ثقفی، نعمان بن مقرن، سعید بن عامر و مانند آنان کمک‌خواهی می‌کرد که همه‌شان افرادی صالح و پارسا بودند که در عبادت و پارسایی از خالد بن ولید و امثال او بالاتر بودند. خداوند متعال رأفت و نرمی و ملایمتی در عمر قرار داد که قبلاً چنان نبود تا او را کامل گرداند و به خاطر آن امیرمؤمنان شد<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۱۲/۳؛ ۱۳۱/۴، ۱۵۸ و ۲۳۹. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: ۴۵۷/۴.

### کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز

خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا، محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

کلمه ﴿وَأُوْلِي الْأَمْرِ﴾ به صاحبان قدرت مانند فرماندهان جنگ تفسیر شده، و به اهل علم و دین هم تفسیر شده، و هردو درست است. این دو وصف در خلفای راشدین کاملاً وجود داشت؛ زیرا آنان انسان‌های کامل در علم و عدالت، و سیاست و حکومت، بودند اگر چه در این موارد بعضی‌شان کامل‌تر از دیگران بودند. مثلاً در این موارد ابوبکر و عمر کامل‌تر از عثمان و علی بودند. و بعد از ایشان هیچ کسی در این امور کامل‌تر نبود جز عمر بن عبدالعزیز<sup>۱</sup>.

### هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده‌گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید

هیچ دلیلی اصلاً وجود ندارد که نشان دهد ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا حرامی را مرتکب شده‌اند<sup>۲</sup>. و هیچ کس بر ابوبکر و عمر خُرده‌گیری نمی‌کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمی‌نماید بجز دو کس: (۱) کسی که منافق و بی‌دین و ملحد است که با طعن و سرزنش آن دو می‌خواهد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام خُرده‌گیری نماید. این، وضعیتی معلم نخست رافضیان (اولین کسی که رافضی بودن را ابتداع کرد) و وضعیتی ائمه باطنی‌هاست؛ همان طور که مالک و دیگر علما می‌گویند: این افراد بر یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله خُرده گرفتند و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، اینان تنها و تنها بدین خاطر این کار را کردند تا کسی بگوید: مردی بد، یاران و همراهانی بد دارد. و اگر مرد خوب و

<sup>۱</sup> - منهاج السنة: ۱۶۹/۲.

<sup>۲</sup> - این عبارت در موضوع «فدک» بیان شد.

صالحی می بود، یاران و همراهانش هم خوب و صالح می بودند. (۲) کسی که جاهل و نادان است و در جهالت و هواپرستی راه افراط را در پیش گرفته است. این، وضعیت اغلب عوام شیعه است در صورتی که در باطن و درون مسلمان باشند.

از جابر رضی الله عنه روایت است که گوید: «به عایشه گفته شد که افرادی به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی ابوبکر و عمر بد می گویند، گفت: چرا از این تعجب می کنید صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این دنیا رفته و عملشان منقطع شده، پس خداوند دوست دارد که اجر و پاداششان منقطع نشود و همچنان ادامه داشته باشد»<sup>۱</sup>. و از عروه روایت شده است که گوید: عایشه به من گفت: «ای خواهرزاده من، آنان امر شده اند که برای یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلب مغفرت و بخشش بکنند، اما در مقابل آنان را فحش و ناسزا می گویند». مسلم آن را روایت کرده است.<sup>۲</sup>

ابن تیمیّه رحمته الله علیه گوید: تمامی کارهایی که به سبب آن صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طعن و بدگوئی شده و مورد ملامت و نکوهش قرار گرفته اند، غالباً دروغ و بهتان است. درست آن است که این اعمال، خطا و سهو بوده، و خطا و سهو هم از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخشوده شده است و برای آمرزش گناهان اسباب متعددی وجود دارد، (مثلاً کار نیک باعث پاک شدن گناهان می شود، همانطور که در قرآن کریم آمده است: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ﴾ و اغلب چیزهایی که به سبب آن یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده اند، از محاسن و فضایل او محسوب می شود.<sup>۳</sup>

### مدت خلافت ابوبکر

ابوبکر رضی الله عنه دو سال و چهار ماه خلیفه بود. سپس در سال سیزده هجری، بیست و دوم جمادی الثانی وفات یافت. این گفته سیره نگاران است براساس آنچه که

<sup>۱</sup> - رزین آن را در کتاب «جامع الأصول» روایت کرده است.

<sup>۲</sup> - صحیح مسلم: شماره ۳۰۲۲.

<sup>۳</sup> - منهاج السنة: ۴۳/۱، ۴۴ و ۲۰۵؛ ۳۸/۳ - ۴۴، ۵۸، ۱۱۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۴۱ - ۲۴۶ و ۲۵۸؛

ابن عبدالبر آن را نقل کرده، و ابن اسحاق، ابن زبیر، ابن قانع، ابن جوزی و ذهبی بر آن جزم نموده‌اند. و صحیح آن است که او شصت و سه سال عمر داشت. و این قول اکثر سیره‌نگاران و مؤرخان و علماست<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> - طرح التثیب: ۷۱/۱.

## آرامگاه ابوبکر رضی الله عنه

ابن سعد و قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها وصیت نمود که در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خاک سپرده شود. پس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، قبری برای او کنده شد و سر مبارکش در کنار شانه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده شد و آرامگاهش به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چسبیده شد.<sup>۱</sup>

سعید بن منصور از سعید بن مسیب روایت کرده که او گفت: عایشه در خواب دید که گویی سه تا ستاره در خانه‌اش افتاد. آن را برای ابوبکر که از همه مردم داناتر به تعبیر خواب بود، بازگو کرد. ابوبکر گفت: اگر رؤیای تو درست باشد، بهترین انسان روی زمین در خانه‌ات به خاک سپرده می‌شود. سه بار این جمله را تکرار کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، ابوبکر گفت: ای عایشه، این بهترین ستاره‌ای بود که در خواب دیدی.<sup>۲</sup>

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد، وعلی آله وأصحابه أجمعین  
گردآوری و تنظیم آن، سال ۱۴۰۸ هجری قمری به اتمام رسید.  
محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

---

<sup>۱</sup> - تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی: ص ۱۰۵.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۱۸۵.